



### وداع با آدمیت

آثار و گفتار، آرسوز جعفریان، جناد بروجردی، جلال توکلیان، فرزین وحدت‌نیز و جواد علوی بروجردی



### یادنامه آیت الله بروجردی

یادداشت‌هایی از احمد مسجدجامعی، رسول جعفریان، فاضل میبدی و گفتگو با آیت‌الله محمد جواد علوی بروجردی

### پرونده ویژه

ر آژانس شیشه‌ای تا حلقه سبز

## این شهر خفهام می‌کند

گفت‌وگو با ابراهیم حاتمی‌کیا

### خط فقر کجاست؟

با آثاری از موسی غنی‌نژاد • فرهاد مؤمنی محمدحسین شریفزادگان • حسین راغفر و سید احمد میرمطهری

### فتنه اسلام‌ستیزی

پرونده‌ای برای فیلم توهین‌آمیز فتنه

### شاهزاده سرخ

پرونده‌ای درباره مرگ مریم فیروز

### عطار به روایت

### شفیعی کدکنی

با آثاری از محمدعلی موحد و حسن انوری

### روشنفکران و سیاستمداران در تعطیلات

عبدالله کوثری • لیلی گلستان • خسایار دیبیمی  
نحف دریاوندی • جواد معایی • محمد سعیدی  
سیاوش جنادی • غلامرضا کاشی • محمدعلی نجفی  
حسین مرعشی • عباس عسکری • احمد پورنجانی  
نوروز ۸۷ را چگونه گذراندند؟



برای ارسال رایگان  
با شماره تلفن:  
۲۲۸۰۰۵۴۱  
تماس بگیرید.



- سرخ کن
- پلوپز
- پیتزاپز
- لازانیا پز

همه یکجا در:

واندرشف **بدون نیاز به روغن!** پرنسس

۲ سال گارانتی



نمایشگاه شماره ۱: خیابان پاسداران، پایین تر از فرمانیه، پاساژ کوهستان تلفن: ۲۲۸۰۰۵۴۱ - ۲۲۸۳۴۳۲۱  
نمایشگاه شماره ۲: خیابان سعادت آباد، خیابان علامه جنوبی، پاساژ طوس، طبقه زیر همکف، شماره ۲۹  
تلفن: ۸۱۶۹۰۵۳۴ - ۰۹۱۲۳۲۲۳۶۵۰  
سرویس مرکزی: تهران، خیابان جمهوری، فروردین جنوبی، شماره ۲۱۶ تلفن: ۶۶۴۹۳۱۲۲  
مرکز پخش: چابهار، مجتمع تجاری صدف، شماره ۲۲۶ شرکت همکاران: ۰۵۴۰-۴۴۴۳۴۴۳  
تلفن نظرات و پیشنهادات: ۰۹۱۲-۱۰۲۴۶۹۹



۶۵ «یک خانواده بزرگ از هالیوود تا کاخ سفید»

تا قبل از اینکه نتایج محققان مرکز نسب‌شناسی نیوانگلند در رابطه با نسبت خویشاوندی نامزدهای ریاست‌جمهوری...



۷۳ «عطار به روایت شیعی کدکنی»

دو یک بر آورد کلی، کارنامه فرهنگی محمدرضا شفیعی کدکنی را در سه زمینه می‌توان بررسی کرد: الف- شاعری، ب- معلمی، ج- تحقیق؛ در عرصه تحقیق...

۴۳ «مرگ بانوی حزب توده»

مریم فیروز دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و همسر نورالدین کیاپوری در آستانه نوروز با زندگی ۹۳ ساله خود وداع گفت...

۹۱ «موسیقی»



وداع با ثمن باغچه‌بان «فامیل پدر من در اصل عسگرزاده بود. زمانی که پدرم در تیریز کودکستان کر و لال‌ها را...

۶۹ «ورزش»

مطبوعات ورزشی غول‌هایی در سایه تنها یک هفته زمان نیاز بود که صاحب امتیاز و مدیر اجرایی روزنامه پرتیراز خبرورزشی بدانند هیچ یک به تنهایی توان انتشار روزنامه‌ای با تیراژی بیش از...

۲۹ «نقد و نظر»



سازنده رو به افول رابرت موکابه «۳۳ تاریخ»

۶ «یادداشت سردبیر»

پیامبر راستین، پیامبر دروغین اگر مفتی مسلمی «شخص صاحب گیسویی را در حله سرخ» ببیند که «موهای آن... تا سرشانه‌هایش» برسد (۱۲۵) چه حکمی، درباره آن مرد صادر می‌کند؟...

۹۵ «سینمای جهان»

مردی که می‌خواست سلطان باشد می‌گویند یکی از دوست‌داشتنی‌ترین آدم‌های روی زمین بود؛ «کوهستان سرد/ کلد ماتین» تازه روی پرده سینماها رفته بود که در یکی از برنامه‌های تلویزیونی شرکت کرد...

۷۹ «دانش»



بانان بسکو در کلبه سیر آرپورسی کلارک «۸۲ ادب جهان»

۳۳ «تاریخ»

وداع با فریدون آدمیت فریدون آدمیت را پس از مرگ دوباره زنده باید کرد. تاریخ‌نگاری که تاریخ رسمی ننوشت و آنگاهی که تاریخ غیررسمی نوشتن سهل و آسان نبود...

۸ «خبرنامه»



سناریوی دولت یا دروغ ۱۳ «۱۵ باشگاه»

۹۹ «سینمای ایران»



گفت‌وگو با ابراهیم حاتمی‌کیا بررسی کارنامه حاتمی‌کیا از آژانس شیشه‌ای تا حلقه‌سبز «تسلیم»

۸۲ «ادب جهان»

شاعر عصر فضا آر تورسی، کلارک، دانشمند و نویسنده داستان‌های علمی-تخیلی، از جمله نویسندگان خوشبختی بود که به واقعیت پیوستن بسیاری از تخیلات و رویاهای...

۴۷ «حوزه»



نوسازی نهاد مرجعیت زعامت آیت‌الله بروجردی، فصل نوینی در تاریخ مرجعیت شیعه بود. این نقطه عطف تاریخی... «۵۷ اقتصاد»

۱۵ «باشگاه»

روشنفکران در تعطیلات اوقات فراغت آدم‌ها فراخور سبک زندگی که برای ادامه راه برمی‌گزینند با یکدیگر متفاوت است. آدم‌ها همیشه از زاویه دید خود به چگونگی گذر زمان می‌اندیشند...

تسلیم

برادران عزیز جناب آقایان محمدعلی ابطحی کریم‌ارغنده‌پور مصیبت‌های وارده را تسلیم می‌گوییم هفته‌نامه شهروند امروز

۸۹ «اندیشه»



اعمال میل در باب حکومت انتخابی «۲۳ جهان»

۵۷ «اقتصاد»

خط فقر گجاست در جهانی که هر شب یک پنجم جمعیت جهان گرسنه سر بر بالین گذارند، یک چهارم آن فاقد آب آشامیدنی سالم باشند و یک سوم آن در فقر به سر برند، طبیعی است در فرزند... «۲۳ جهان»

۲۳ «جهان»



جرایم اسلام‌ستیزی؟ «شهروند امروز»

**کد اشتراک:** .....  
 مبلغ اشتراک موردنظر را طبق جدول به حساب جاری سپهر ۰۱۰۱۵۲۹۷۱۲۰۰۶ بانک صادرات به نام شرکت پیوند سلیم (شهروند امروز) واریز نموده و اصل فیش را به همراه فرم اشتراک تکمیل شده از طریق پست سفارشی به آدرس: تهران، صندوق پستی ۴۸۴۴-۱۴۱۵۵ ارسال نمایید.  
 کپی فیش واریزی را تا پایان مدت اشتراک نزد خود نگهدارید.

مدت اشتراک	پست سفارشی	پست پیشتاز
۱۲ شماره	۱۷۰/۰۰۰ ریال	۲۳۰/۰۰۰ ریال
۲۴ شماره	۳۲۰/۰۰۰ ریال	۴۶۰/۰۰۰ ریال

نام: ..... نام خانوادگی: .....  
 رشته فعالیت: ..... نام شرکت: .....  
 مدت اشتراک: ۱۲ شماره  ۲۴ شماره   
 مبلغ واریزی: ..... ریال طی فیش شماره: .....  
 مورخ: ..... بانک صادرات شعبه: .....  
 نشانی: استان: ..... شهرستان: ..... خیابان: .....  
 کد پستی ۱۰ رقمی (الزامی است): .....  
 تلفن: ..... همراه: .....

**شهروند امروز**  
 هفته‌نامه خبری تحلیلی سراسری در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ورزشی

صاحب امتیاز: شرکت پیوند سلیم  
 رئیس شورای سیاستگذاری: محمد عطریان‌فر  
 مدیر عامل: حمید عطریان‌فر  
 سردبیر: محمد قورچانی  
 دبیر تحریریه: رضا خجسته رحیمی  
 دبیر اجرایی: اکبر منجی  
 عکس: رضا معطران، ویراستار: محسن آزر

**شورای نویسندگان و دبیران**  
 حسین یاغچی: خبرنگار، مریم شبانی: باشگاه، محمد طاهری: اقتصاد، محمد رهبر: جامعه، مریم باقی: حقوق، فرید مدرسی: دانشگاه و حوزه، مهدی یزدانی خرم: ادب ایران، لیلانصیری: ادب جهان، متین غفاریان: اندیشه، گناه فیض‌اللهی: دانش، امیر قادری: سینمای ایران و تلویزیون، محسن آزر: سینمای جهان، مجید رتوفی: موسیقی، سیامک رحمانی: ورزش و پیشنه‌ها، هادی خسروشاهین: جهان، رضا خجسته رحیمی: تاریخ

**آلته طراح**  
 آرش لاجورد، محمدرضا فریدونی  
 علی شبانی، رضا دولت‌زاده

شمارگان: ۳۰۰۰۰ نسخه  
 www.shahrvandemroz.blogfa.com



# پیامبر راستین پیامبر دروغین

## چشم «فتنه» اسلام‌ستیزی کجاست؟

محمد قوچانی



اگر مفتی مسلمی «شخص صاحب گیسویی را در حله سرخ» ببیند که «موهای آن... تا سرشانه‌هایش» برسد (۱:۲۵) چه حکمی درباره آن مرد صادر می‌کند؟

اگر محتسبی مومن مردی را ببیند که «پیش از آن که بخوابد بر هر چشم خود سه بار سرمه» بکشد (۱:۵۲) درباره او چه قضاوتی می‌کند؟

اگر متشرعی معتقد بداند که شیخی اهل دیانت بلکه بشوای شریعت «فراوان بر موهای سر خویش روغن می‌زد و ریش خود را شانه می‌کشید و فراوان زیر عمامه خویش دستار می‌بست و آنچنان بود که گویی دستارش، دستار روغن‌فروش است» (۱:۴۲) درباره اسوه

خود چه فکر می‌کرد؟ باور نکردنی است اما ما مسلمانان حتی اگر تحت لوای حکومت اسلامی هم باشیم و حتی اگر مفتی و محتسب و مومن و متشرع هم باشیم، این چهره پیامبر خود را نمی‌شناسیم و «شمائل النبی» را از یاد برده‌ایم چه رسد به کاریکاتورست‌های دائمی و فیلمسازان هلندی از جمله اخیرا آقای «خیرت ویلدرز» نماینده راست‌گرای مجلس هلند که «فتنه» می‌ساخته است؛ فتنه‌ای که بیش از آن که گناه برایشان بر دوش غربیان باشد، بر دوش ماست که نه تنها محمد(ص) و آئین محمد(ص) را نمی‌شناسیم بلکه بر جای پیامبر خدا و دین خدا تکیه کرده‌ایم و از زبان آن سخن می‌گوییم. باور نکردنی است اما نه تنها پارای از غربیان که دو جناح متضاد در جهان اسلام: بنیادگرایان و غرب‌گرایان ناخواسته و نادانسته در عمل با آقای ویلدرز موافق هستند و به او در ارائه این چهره مخدوش از اسلام نبوی کمک می‌کنند تا مگر جنگی درگیرد در آن روز البته بنیادگرایان در جبهه‌های و غرب‌گرایان و غربیان در جبهه‌های دیگری می‌جنگند.

بحرانی که از پس فتنه می‌آید این نیست که اسلام و قرآن و پیامبر اسلام را چنین و چنان نشان داده‌اند، مشکل اینجاست که جهان با مشاهده عملکرد بنیادگرایان حرف‌های بی‌انصافانه غربیان را باور می‌کند. مشکل اینجاست که امروز صورت مسلمانی نه‌چنان است که پیامبر اکرم بود که چنان است که اسامه‌بن‌لادن هست. مشکل اینجاست که ما از یاد برده‌ایم که پیامبر اسلام نه خشن بود و نه اهل خشونت. پیامبر رحمت بود و اهل جلال و جمال. ویلدرز مسلمانان را سیاه‌جامگانی درشت‌خوی و تندمزاج نشان داده است. آری اسامه‌بن‌لادن چنین است اما محمدبن عبدالله: «فرموده است بر شما باد به پوشیدن جامه سپید باید که زندگان شما آن را بپوشند و مردگان خود را در پارچه سپید کفن کنید که جامه سپید از برترین لباس‌های شماست» (۱:۵۹) محمدبن عبدالله همان پیامبری است که «دوید سبز بر تن داشت و بالای موهایش سپید شده بود که با رنگ سرخ، رنگ شده بود و به سرخی می‌زد» (۱:۴۷) «خوش‌ترین جامه که پیامبر دوست می‌داشت پیوشد حبره: پارچه‌های راه‌راه یعنی بود» (۱:۵۷) «پیامبر جبهای رومی که درای آستین‌های تنگ بود» (۱:۶۰) می‌پوشید. «عطر دانی داشت که در آن آمیزه‌ای از عطرها بود و از آن خود را خوشبو می‌فرمود» (۱:۱۳۱) چنان معطر بود که می‌فرمود: «شایسته است عطری که مردان به کار می‌برند بویش تند و آشکار و رنگش پوشیده بی‌رنگ مانند گلاب باشد و عطری که زنان به کار می‌برند پرنگ‌بویش ملایم و پوشیده باشد» (۱:۱۳۲) محمد(ص) مردی بود که گفته‌اند «هیچ کس از مردم را در حله سرخ زیباتر از رسول خدا ندیده‌ام و زلف‌هایش به نزدیک دوش‌هایش می‌رسید» (۱:۵۸)

و آیا این همان چهره‌ای است که امروزه جهان از اسلام می‌شناسد؟ امروزه جهان، اسلام را در صورت اسامه‌بن‌لادن می‌بیند و آیا اسلام همان است که بر صورت اسامه‌بن‌لادن دیده

می‌شود؟ از صورت بگذریم. شاید گروهی بگویند که به‌جای چهره آراسته پیامبر اسلام باید در عقیده او و رفتار او نگریم. حرف نیکویی که ویلدرز چه ناشیانه فتنه‌ای از آن ساخته است و در فیلمی ۱۶ دقیقهای مدعی تفسیر کتاب آسمانی مسلمانان شده است. اما برای بررسی رفتار پیامبر اسلام نباید به محمدبن عبدالله تنها به عنوان یک پیغمبر نگریم که او افزون بر مقام نبوت، شأن امامت هم داشت و گذشته از رهبری دینی، رهبری سیاسی جامعه خویش را نیز بر دوش داشت. پس قارغ از آنچه ممکن است منازعه کلامی میان ادیان ابراهیمی محسوب شود باید به سیمای انسانی پیامبر نگریم و سیره

سیاسی ایشان را نشان داد. اگر امروزه فرض می‌شود که مسلمانی همه توریست و فنانیست هستند، اگر گمان می‌رود که آنان از فرط عقل‌ستیزی به سیاست‌ستیزی روی آورده‌اند و به جای سلاح کلام، سرب داغ در کام مخالفان خود می‌ریزند، اگر فرض می‌شود اسلام نه دین صلح که این جنگ است که مرزهای اسلام خونین است، خوب است به سیره سیاسی پیامبر اسلام بنگریم. به سیره سیاسی مردی اتفاقاً زمینی که خود می‌گفت «تا بشر مثلکم». در این مقام محمدبن عبدالله سیاستمداری عقل‌گراست که از عقلانی‌ترین روش‌های مبارزه سیاسی برای فتح جهان استفاده می‌کند. مردی در نهایت تدبیر که اولین اسناد اسلامی در عرصه سیاسی یادگار اوست. محمدبن عبدالله زمانی دولت تشکیل داد که مسلمانان در اقلیت بودند و در سرزمینی دولت ساخت که اکثریت با غیرمسلمانان بود: «هنگامی که رسول خدا به شرف قدم گذاشت هنوز گروه‌های زیادی از ساکنان این شهر اسلام را نپذیرفته بودند. از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که در آغاز هجرت مسلمانان در اقلیت بودند. گروه‌های مختلفی در این شهر سکونت داشتند از جمله مسلمانان، مشرکان بت‌پرست و یهودیان... مشرکان و یهودیان پیامبر و یارانش را آزار می‌دادند. گاه مردی مسلمان و پدرش مشرک بود... و آن حضرت مأمور به صبر بود» (۲:۶۵) بدیهی است که هیچ اقلیتی در هیچ سرزمینی نمی‌تواند حاکم شود جز به زور، اما پیامبر اسلام به زور بر یثرب - این شهر آرماتی اسلامی - حاکم نشد هزار و چهارصد سال پیش، پیش از آنکه «زان‌جاک روسو»، از «قرارداد اجتماعی» سخنی بگوید، پیمان‌نامه‌هایی نوشته و با مسلمانان قراردادهایی امضا کرد که منشور حقوق آنان بود. در یکی از همین قراردادهای اجتماعی آمده است: «هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است. بر او ستم نمی‌شود و دشمنش یاری نمی‌شود. یهود بنی عوف و بندگانشان با مسلمانان در حکم یک ملتند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را» (۲:۶۷) فیلم «فتنه» با ترور آغاز می‌شود، غافل از آنکه سال‌ها پیش در قرارداد اجتماعی مدینه آمده است: «هر که دیگری را ترور کند خود و خانواده‌اش را در معرض ترور قرار داده» (۲:۶۸) یکی از نویسندگان مسلمان (محمدعابد جابری) با دقت در سرفصل یکی از عهدنامه‌های پیامبر در مدینه نکته‌های بدیع را در آن مورد توجه قرار داده است: «این نوشته‌ای است از محمد(ص) میان مومنان و مسلمانان» (۳:۱۴۶) و آنگاه با توجه به آیات قرآن تمایز میان مومن و مسلمان را نشان می‌دهد: «مومن کسی است که اسلام عقیدتی و ایدئولوژیک داشته باشد یعنی از روی عقیده اسلام آورد و بنابراین شهروند این امت است اما مسلمان محض، اسلامی سیاسی دارد. مسلمان محض کسی است که پیروی خود را از اسلام اعلام کرده و نشان داده باشد و البته باطن وی می‌تواند غیر از ظاهر او نیز باشد» (۳:۱۴۷) براساس این مقدمات روشن است که پیامبر اسلام در مقام این دولت مدینه همزمان به جایگاه عرفی و غیرایدئولوژیک خود آگاهی کامل داشت و اگر چه

# یادداشت سردبیر

غریبان ایشان را بر جای پیامبر راستین نشاندهاند. تردیدی نیست که اسلام‌گرایان چپ‌گرا یا چپ‌گرایان مسلمان در نیم قرن اخیر چون می‌خواستند از پیامبر اسلام، رهبر یک انقلاب بسازند و مدینه‌النبی را بدل از جامعه بی‌طبقه توحیدی بگیرند، در ساختن این تصویر نادرست از آن چهره عقلانی و عرفی نقش بسزایی داشتند.

این درست است که اولین گروندگان به پیامبر اسلام از فرودستان عرب بودند، اما این هم انکارناپذیر است که اولین گرونده به پیامبر اسلام حضرت خدیجه(س) از فرادستان عرب بود. این درست است که اخلاق محمدی بر پرهیز از اسراف و تبذیر بود، اما این هم درست است که پیامبر اسلام از مخالفان رهبانیت در آئین اسلام بود و با ارتقا حقوق انسان‌ها بخصوص زنان در عصر خویش از اولین منادیان حقوق انسان بود و گذشته از حقوق اجتماعی به حقوق فردی انسان بخصوص حق لذت و حق مالکیت احترام گذاشت و این اسلامی است که نسبتی با رادیکالیسم چپ‌گرایانه ندارد. چپ اسلامی با نادیده گرفتن وجوه انسانی و ملموس حیات پیامبر اسلام در جهت قلب حقیقت اسلام نبوی کوشید جنگجویی را جایگزین صلح‌دوستی، خیابالی را جانشین واقع‌گرایی و مرگ‌جویی را جایگزین زندگی‌دوستی کند تا از پیامبر اسلام این اصلاح‌گر عصر خویش یک انقلابی بسازد. قلمی که قرار بود از آن چهره‌ای چون مارکس شود اکنون در جنگل بن‌لادن قرار گرفته است.

اگر امروز روشنفکران، دولتمردان بخصوص مستحسان را از برخورد با جوانان به سبب نوع پوشش و آرایش سرزنش می‌کنند فراموش کرده‌اند که خوددر ساختن این چهره از اسلام نقش محوری داشته‌اند و از یاد برده‌اند که چگونه از فرط تلاش برای تشبه به مارکس، سیره محمد را از یاد برده بودند. سالیهاست که این روایات را درباره پیامبر اسلام در گوش جوانان خوانده‌ایم که: «از گرسنگی به رسول خدا شکایت بردیم و هر یک سنگی را بر شکم خود بسته بودیم نشان دادیم در این هنگامه پیامبر دامن پیراهن خود را بالا زد که از شدت گرسنگی دو سنگ بسته بود» (۱:۲۰۶) اما فراموش کردیم که این روایت هم درباره پیامبر اسلام وجود دارد که: «گوسپندی برای خاندان پیامبر یخته شد چون سردست و ماهیچه را دوست می‌داشت من خود یک سردست و ماهیچه را به ایشان دادم پیامبر فرمود باز هم بده، دادم و چون برای بار سوم فرمود که بده گفتم ای رسول خدا مگر گوسپند چند سردست دارد؟ فرمود: سوگند به کسی که جان من در اختیار اوست اگر ساکت می‌ماندی هر چند بار که می‌گفتم به من سردست و ماهیچه می‌دادی» (۱:۱۰۸)

چپ‌گرایان مسلمان نه تنها رفتار فردی پیامبر اسلام را از مسلمانان و جهانیان پنهان داشتند بلکه رفتار سیاسی آن حضرت را نیز به نسیان سپردند. در حالی از جنگ رهایی‌بخش گفتند که پیامبر خدا جز به ضرورت دست به جنگ نمی‌زد. در حالی صلح و سازش را نکوهش می‌کردند که پیامبر سال‌های عمده رسالت و حکومتش را در صلح و سازش بسر برد. در حالی رفاه و آسایش را نکوهش می‌کردند که پیامبر اسلام آن را توصیه می‌کرد. همان پیامبری که از جهان «زن و عطر و نماز» را دوست می‌داشت

به تدریج از یاد رفت و به جای «اسلام نبوی» که اصلی‌ترین قرأت از اسلام است، اسلام‌های دیگری مرسوم شد که گاه با آن اسلام اصیل و تاریخی در تضاد بود. در کنار این انحرافات چپ‌گرایانه کم‌توجهی پیروان مذهب اهل بیت به پیامبر اسلام نیز سبب شد که ستیان افراطی پیامبر اسلام را در انحصار خود بگیرند و از آن وجود شریف به پیامبر دروغینی مانند اسامه بن لادن برسند. اسلام نبوی و اسلام محمدی حقیقت اسلام علوی و اسلام جعفری است. اسلام نبوی یعنی اسلام زندگی، رفاه، آسایش، صلح و پرهیز از مرگ، فقر، نزاع و جنگ. در اسلام محمدی جشن میلاد پیامبر اسلام به اندازه دیگر جشن‌های مذهبی شیعیان پررونق است. در اسلام نبوی جشن بعثت رسول اکرم به اندازه دیگر جشن‌های شیعیان شکوهمند است. در اسلام نبوی و محمدی یاد پیامبر به اندازه اهل بیت ایشان پررونق است. نه چنانکه سنت شیعه غالی است. شیعیان غالی و ستیان افراطی پیروان واقعی مذهب اهل بیت و اهل سنت را از سیمای آرام محمدین عبدالله دور کردند، چنان که اکنون جز تصویری تیره و تار از آن بزرگوار در دست «فتنه» گران نیست. چشم «فتنه» را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد. «پیامبر همواره می‌فرمود شیطان نمی‌تواند شبیه من درآید» (۱:۲۲۷) پس آنکه ما امروز می‌بینیم به پیامبر راستین ما که پیامبری دروغین است. نه آن انسان الهی که شیطان است نه محمدین عبدالله که اسامه بن لادن است.

## منابع:

- ۱- شمائل‌النبی: ابوعیسی محمدبن عیسی ترمذی به کوشش دکتر محمود مهدوی دامغانی نشر نی: ۱۳۸۳
- ۲- پیامبر و یهود حجاز: مصطفی صادقی، بوستان کتاب قم: ۱۳۸۲
- ۳- عقل سیاسی در اسلام: محمدعابد جباری، ترجمه عبدالرضا سواری، نشر گام نو: ۱۳۸۴
- ۴- امامداد اسلام: عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر: ۱۳۸۴

نتایج ساختار شکنانه افرادی مانند علی عبدالرزاق در مقام تمایز میان پادشاهی و پیامبری را هم نپذیریم، ناگزیریم به تفکیک این دو در سیره سیاسی پیامبر اذعان کنیم که وقتی «ابوسفیان رو به عباس (عموی پیامبر) کرد و گفت به خدای ابوالفضل که پادشاهی برادرزاده تو بالا گرفته است عباس به او پاسخ داد ای ابوسفیان این پیامبری است نه پادشاهی» (۳:۱۹۱)

محمدبن عبدالله به عنوان رئیس دولت مدینه چنان خردمند بود که صلح حدیبیه را پایه گذارد در حالی که به ظاهر مفاد آن عهدنامه به سود مشرکان بود، اما خواندن آن را قحطی روشن خواند. صلح حدیبیه گرچه از نبوت رسول خدا و وحدانیت خدای تعالی نگفته بود اما مقدمه فتح خدا و رسولش بود. فتح بی‌خون‌ریزی مکه: «رفتار محمد(ص) با اهل مکه شهری که بیست سال او را به انواع گونه‌گون آزار کرده بود درست و نجیبانه و در خور یک پیغمبر بود. بدخواهان و دشمنان را جز ده، دوازده نفر عفو کرد و از آن میان هم به جز چهار تن هیچ کس را نکشت» (۴:۳۷) اما فتح مکه مقدمات سیاستمدارانه برجسته‌تری نیز داشت که نادیده گرفته شده است. از جمله «پیامبر درست پس از صلح حدیبیه کنشی دارای دلالت‌های سیاسی در سطح قبیلگی انجام می‌دهد و کسانی را به حبشه می‌فرستد تا ام حبیبیه، دختر ابوسفیان را که به همراه شوهر خود به آنجا مهاجرت کرده بود و شوهرش در آنجا مرده بود برای او خواستگاری کنند قرآن نیز با تبریک این حادثه می‌گوید عسی‌الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم موده» (ممتحنه/۷) بدین ترتیب پیامبر با مکه حبیبیه از دوام کرد و جنگ‌طلبی ابوسفیان و شدت دشمنی وی کاهش یافت و پیامبر آنگاه که این مساله را شنید گفت: «پوزه این گاو نیز جز با این کار به زمین نمی‌رسد.» (۳:۱۸۸)

شگفت‌انگیز است اگر بدانیم که عباس عموی پیامبر و رابط اصلی ایشان با کفار و مشرکان تا مدت‌ها مسلمان نبود و با پیامبر بود و مشاور و سفیر او بود و با زبان هم او بود که با اهل یترب سخن گفت: «پیامبر... به همراه عباس عموی خویش که هنوز اسلام نیآورده بود ولی می‌خواست در کنار برادرزاده خویش باشد و از کار او اطمینان یابد، به نزد آنها (اهل یترب) آمد آنگاه عباس رو به آن گروه کرد و به آنان گفت محمد در میان ما جایگاهی دارد که شما می‌دانید... او در میان قوم و شهر خویش پشتیبان دارد ولی به سوی شما گرایش یافته و خواهان پیوند با شماست» (۳:۱۴۳) عباس عموی پیامبر در واقع همراه قریش به سوی بدر آمده بود و در آنجا اسیر شد و فدیه خود را پرداخت و آزاد شد و پس از آن و بدون اینکه اسلام خود را اعلام کند تجارت خود را در مکه از سر گرفت. (۳:۱۹۰)

شگفت‌انگیز است اگر بدانیم که پیامبر اسلام گروهی از اعراب را با «پول و مال» در اردوی اسلام نگه می‌داشت. سنتی که به «مولفه قلوبهم» مشهور شد تا جایی که گفته‌اند «به ابوسفیان صد شتر داد (و به قوی سیصد شتر)، به یزید پسر ابوسفیان صد شتر و به معاویه پسر دیگر وی نیز صد شتر تا آنجا که آنچه وی بر مولفه قلوبهم توزیع کرد بیش از دو هزار شتر شد.» (۳:۱۹۳)

از چنین سیاستمدار عقل‌گرا و عمل‌گرای البته جنگ‌های بسیاری هم گزارش شده که اکثریت قریب به اتفاق آنها دفاعی بوده است نه ابتدایی اما گویی غریبان از یاد برده‌اند که ما در عصر جنگ‌های پیش‌دستانه (در عراق و افغانستان) زندگی می‌کنیم و به فرض آن که گزارش‌های موجود درباره عواقب دردناک پیمان شکنی یهودیان بنی‌قریظ را در عصر پیامبر بپذیریم «اما گویی فراموش کرده‌اند که حتی در روزگار ما پیشوایان آزادی اروپا و آمریکا گاه اهل یک قبیله یا یک شهر را به کلی نابود می‌کنند تا صلح و آزادی را برای دیگران تأمین کنند» (۴:۵۵)



تصویری که جهان امروز از پیامبر اسلام و اسلام در دست دارد، تصویری است که رسانه‌های جدید ساخته‌اند و آن سیمای اسامه بن لادن است. پیامبری دروغین که بر جای پیامبر راستین نشسته است. بنیادگرایی که نه خواستار بازگشت به بنیادهای اسلام نبوی که خواهان رجعت به جاهلیت پیش از آن حضرت است. هراس غریبان از بنیادگرایان قابل درک است (بخصوص آن که آمار جمعیت مهاجران مسلمان در اروپا روزبه‌روز فزونی می‌گیرد) اما دیدن سیمای پیامبر راستین در چهره پیامبر دروغین پذیرفتنی نیست و مقصود از راستی در اینجا نه حاله به محال یا دم زدن از آرمان که انتفاقا راجع به گذشته‌های واقعی و تاریخی است. ارجاع به مدینه‌النبی که گرچه از آن بسیار سخن گفته‌ایم اما تقریباً هیچ حضوری در تمدن کنونی اسلامی ندارد. طبیعی است که در رجوع به این سنت اسلامی از نگاهی غربی و عرفی می‌توان نقدهای بسیاری را شنید و پاسخ داد و این کاری است که شرق‌شناسان بسیار کرده‌اند و هرگز همچون بنیانه نژادپرستانه آقای ویلدرز مورد حمله قرار نگرفته است. اگر مسلمانان معتقدند که پیامبر اسلام بر اساس عقل‌گرایی و عمل‌گرایی دولت مدینه را رهبری می‌کرد لاجرم معتقدند که بر اساس همان عقل سیاسی می‌توان در آن به پرس‌وجو پرداخت بدون آنکه فتنه‌ای به پا کرد. اما فتنه اصلی آنجاست که ما اسیر چهره‌های بر ساخته‌ای از پیامبر اسلام شده‌ایم که اکنون



## جمع کردن گندم و دفع شر موش\*

کامکارها درست نیست. تا اینجا یک منبع گفته‌های آقای مشکاتیان را نقض کردو همین یک منبع کافی است تا روزنامه‌نگار به سخنان مشکاتیان درباره خانه موسیقی با دیده تردید بنگرد و پی‌جوی این بشود که چرا آقای مشکاتیان چنین سخنانی می‌گوید؟ نگارنده در پرونده‌ای که نشریه شهروند برای آقای مشکاتیان منتشر کرد (همان روزهای اول بعد از کنسرت که همه چیز با صلح و صفا پیش می‌رفت) ضمن تمجید از کار آقای مشکاتیان در حوزه آهنگسازی و خلاقیت موسیقایی در پایان نوشته آورده بود «همانند هر موزیسین دیگری پرویز مشکاتیان هم در کارنامه هنری خود نقاط مبهمی دارد که در این نوشته به اشاره و گذرا به آن می‌پردازم و توسع آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم. دو سال قبل که برخی از اعضای گروه عارف، از جمله برادران کامکار از نحوه توزیع حقوق و دستمزد در گروه عارف گلّه کردند، نکته‌هایی هرچند در پرده از زبان آنها و یکی دیگر از اعضای گروه بیرون آمد و شایعاتی هم از رویکرد آقای مشکاتیان در این زمینه به بیرون درز کرد که به‌رغم توضیحات این نوپرداز نامی اقناع جمعی در این زمینه ایجاد نشده است. این نکته را از این بابت می‌گویم که هم جامعه کنونی و هم نوع ارتباطات و انواع و اقسام رسانه‌هایی که در اختیار همگان است، اقتضا می‌کند که هنرمندان و به خصوص بزرگانی چون آقای مشکاتیان در چنین مواردی دست به عصا راه بروند». تمامی این اطلاعات نشان می‌دهد که بی‌طرفی که یکی از اصول مهم روزنامه‌نگاری است در این نوشته نادیده گرفته شده است و متأسفانه به این نکتات توجهی نگرداند که یک فرد، نهادی هشت هزار نفری را با تهمت‌هایی سنگین روبرو کند که برخی از آنها همانند «حسابداری» بار حقوقی دارد. در اصل بی‌طرفی یک نکته دیگر هم نهفته است و آن اینکه یک روزنامه‌نگار برای تأمین منافع جمعی موظف است با طرف مقابل هم تماس بگیرد و دیدگاه‌های وی را درباره آن موضوع انعکاس دهد. از سوی دیگر من بازرس خانه موسیقی هم هستم و به‌رغم انتقادهایی که به شیوه اداره این نهاد دارم، معتقدم باید با شفقت با کاستی‌ها و قصورها برخورد کرد و انتقاد مشفقانه کرد. به همین جهت به‌عنوان عضو کوچکی از خانه موسیقی و نه یک روزنامه‌نگار، از اسناد مشکاتیان گلمتدم که نهادی که پنج‌ماه قبل از سخنان عتاب اودان، از خود شما به عنوان موزیسین برتر سال در جشن سالانه خود تقدیر کرده، آن قدر اعتبار و منزلت نداشت که گلابی‌های خود را در قالب نامه‌ای کوتاه به هیات‌مدیره با بازرس آن بنویسد تا از این طریق پیگیر مطالباتتان شوند؟ اگر قرار است ما جامعه‌ای داشته باشیم که نهادهای مدنی در آن پاسفت کنند، و اعتبار یابند، آیا با این حرکت شما خانه موسیقی اعتبار یافته و با سفت کرده است؟

\* ما در این انبان گندم می‌کنیم / گندم جمع آمده گم می‌کنیم  
می‌نپندیشیم آخر ما به هوش / اکین خلل در گندم است از مگر موش  
موش در انبار ما حفره زده است / وز فنش انبار ما خالی شده است  
اول ای جان دفع شر موش کن / بعد اندر جمع گندم کوش کن.  
(مشنوی مولوی - دفتر اول)

\* روزنامه‌نگار و بازرس خانه موسیقی

سید ابوالحسن مختاباد\*: از وظایف مهم رسانه‌ها انتشار مطالب دقیق و صحیح است. در روزنامه‌نگاری حرفه‌ای از یک سو خبرنگار خود را موظف می‌داند چنین اصلی را به همراه اصولی دیگر چون انصاف و توازن (یا بی‌طرفی)، رعایت کند و از دیگر سو حلقه‌های یک تحریریه‌ها؛ دبیران تا سردبیر و معاون و... باید در انعکاس هر نوشته و مطلبی مدام این اصول را پیش چشم داشته باشند و از رعایت این اصول در تنظیم خبر و نوشته مطمئن شوند، چرا که هر کدام از این افراد باید خود را آخرین فردی بدانند که مطلب را می‌خواند و به این بیندیشد که در صورتی که اصول یاد شده در نوشته یا خبر رعایت نشده باشد، آنگاه مهر تایید بر آن ننهند. نوشته استاد پرویز مشکاتیان اگر از نظر صحت و دقت در انتقال آنچه منظور گوینده است، ابوابی نداشته باشد، از منظر بی‌طرفی یا توازن ایرادهای اساسی دارد. نمی‌دانم که دست‌اندر کاران و سیاست‌گذاران شهروند، برای این رسانه که خوشبختانه در مدتی کوتاه اقبالی مناسب، به خصوص در میان قشر فرهیخته جامعه، یافته است، نظام‌نامه تحریریه تدارک دیده‌اند یا نه، اما رسانه‌های مهم دنیا اصولاً نظام‌نامه‌های دارند و این نظام‌نامه همانند قانون اساسی تحریریه آنها، همه گاه پیش چشم خبرنگاران و دبیران و سردبیر است تا در انعکاس اخبار سه اصل یاد شده بالا را همه گاه رعایت کنند. فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران در بنیانه اصول رفتاری روزنامه‌نگاران درباره حقیقت و دقت می‌گوید: «حترام گذاشتن به حقیقت و حقوق عامه نخستین وظیفه هر روزنامه‌نگار است».

اگر یک موسسه رسانه‌های مداوما اخبار نادرست بدهد و دروغ و شایعه را به‌عنوان حقیقت منتشر کند، دیر یا زود اعتماد مخاطبانش را از دست خواهد داد. یکی از دلایلی که رسانه‌های بزرگ دنیا خبرها و نوشته‌هایی را که انعکاس می‌دهند، با منابع دیگری هم چک می‌کنند در همین نکته نهفته است که تحت تأثیر منافع فردی، منافع جمعی را به خطر نیندازند. متأسفانه روزنامه‌نگاری که چنین سخنانی را تهیه کرده است، به دلیل آشنا نبودن با این اصول یا به جهت آنکه گمان کرده است سسوزه‌ای بکر به دست آورده است به خود زحمت نداده، که سخنان آقای مشکاتیان را با یکی، دو منبع دیگر چک کند. حداقل آقای کامکار (هوشنگ به عنوان سرپرست گروه کامکار) یا خود دست‌اندر کاران خانه موسیقی و...

بی‌طرفی نسبت به این سخنان را از نگاه جانبدارانه تهیه‌کننده این مطلب می‌توان دریافت آنجا که می‌نویسد «اینها صحبت‌های دردمندانه استاد پرویز مشکاتیان است...» نگارنده وقتی سخنان آقای مشکاتیان را خواند از همان ابتدا به آن با دیده تردید نگریست. در واقع سابقه کار روزنامه‌نگاری و آگاهی از مشکلات افراد و گروه‌هایی که با آقای مشکاتیان کار می‌کنند، و حتی بسیاری از گروه‌های دیگر، به مدم آمدبه خصوص که دو سال قبل هم در کنسرت این گروه با آقای ناظری جرف و حدیث‌ها به رسانه‌های گروهی هم کشیده شد اما به صفت آنکه بازرس خانه موسیقی هم هستم. ابتدا با آقای کامکار تماس گرفتم (همان روزهای اول عید که سخنان آقای مشکاتیان را خواندم) و دریافتم که سخنان آقای مشکاتیان حداقل درباره گروه

### پوزش و سپاس

استقبال خوانندگان شهروند از شماره مخصوص نوروز سبب می‌شود که از دو پوزش چشم‌پوشی نکنیم: اول از اینکه نتوانستیم این شماره را تجدید چاپ کنیم و به دست همه خوانندگان برسانیم و دیگر به سبب برخی مشکلات فنی اعم از غلط‌های تایپی و صحافی نادرست، پوزش و سپاس ما را بپذیرید.

### جوایه خانه موسیقی

## رضایت و نه شکایت

خانه موسیقی توضیحی را به دفتر مجله ارسال کرده و در آن به گفته‌های پرویز مشکاتیان در ویژه‌نامه نوروز پرداخته است.

در شماره ۴۱ (صفحه ۱۸۸ ویژه‌نامه نوروزی) نشریه شهروند مطالبی از سوی آقای پرویز مشکاتیان، سرپرست گروه عارف به خانه موسیقی نسبت داده شده است که وفق قانون مطبوعات، مستدعی است در نخستین شماره بعدی آن نشریه پاسخ‌خیز را درج کنید. خانه موسیقی نهادی صنفی-مدنی است که تمامی عملکرد آن در چارچوب اساسنامه قرار دارد و ارگانی چون هیات مدیره، مجمع عمومی و بازرسان بر فعالیت‌های آن نظارت دقیق و مستمر دارند و گزارش عملکرد آن به شکل شفاف موجود است. بنابراین تمامی سخنان و اتهامات آقای مشکاتیان به خانه موسیقی کذب محض است. جا داشت آقای مشکاتیان که این همه فریاد آزادی و آزادیگری سر می‌دهند، حداقل معیارهای اخلاقی را در باره نهادی که خود بارها در این سو و آن سو از آن تمجید کرده است رعایت می‌کرد و اگر مشکلی داشتند به جای بیان آن در منظر عمومی در نامه‌ای به هیات مدیره یا بازرسان خانه خواستار پیگیری ماجرا و حل مشکل می‌شد. ایشان متأسفانه سنگینی دیگری چون گروه کامکارها و همچنین آقایان حسین علیزاده و محمدرضا شجریان شده و به نارضایتی آنها اشاره کرده و گفته است آنها همه از خانه موسیقی شاک‌اند در حالیکه هم آقای هوشنگ کامکار (به عنوان سرپرست گروه) و هم آقای علیزاده رضایت خود را از عملکرد خانه موسیقی در برگزاری کنسرت‌ها بارها اعلام داشته‌اند ضمن آنکه خانه موسیقی در برگزاری کنسرت آقای شجریان هیچ گونه مداخلتی نداشته است. هیات مدیره ضمن دفاع از عملکرد آقای نوربخش (مدیرعامل این نهاد) به استحضار آن نشریه محترم و افکار عمومی می‌رساند که خانه موسیقی این حق را برای محفوظ می‌داند تا از اتهامات ناروایی که آقای مشکاتیان به خانه وارد کرده است در محاکم صالحه شکایت کند. نکته آخر توصیه به رسانه‌های وزین همانند هفته‌نامه شهروند است که باید در انعکاس اخبار و اطلاعات، اصول حرفه‌ای کار را به گونه‌ای رعایت کند تا خدای ناکرده بوی غرض‌ورزی از آن به مشام نرسد. شاید اگر نبود، این همه مشکلاتی که روزنامه‌نگاران و رسانه‌های مکتوب با آن روبرو شدند، خانه موسیقی از آن رسانه نیز بابت پراکندن این اتهامات ناروا و تشویش ذهنان عمومی به دادگاه شکایت می‌برد.

هیات مدیره خانه موسیقی

### درباره گفت‌وگو با دکتر کاخی

در شماره ویژه امیر هوشنگ ایتاج که در اسفندماه سال گذشته منتشر شد، گفت‌وگویی با دکتر مرضی کاخی انجام شده بود که مفاهیم مطرح شده و رویه حاکم بر آن موجب ناراحتی ایشان بود. دکتر کاخی در تماس با شهروند گفت که برعکس موضوعی که خبرنگار شهروند درباره سایه محور قرار داده و به زعم ایشان بیشتر پیرامون برخی حواشی زندگی و دوستان سایه بود، مایل بودند تا درباره شعر این شاعر و شاخصه‌های آن صحبت کنند که در هر صورت این امر محقق نشده و گفت‌وگوی مذکور آنچنان مورد پسند ایشان نیست. در ضمن متن مصاحبه توسط ایشان مورد بازبینی قرار نگرفته بود و شاید بخشی از این گلایه به این مساله نیز مربوط باشد.

مین مات علی حب، ابوالحسن، مات شهیدان  
ضمن تقدیر و تشکر از کلیه عزیزان و سروران گرامی به‌ویژه سلسله جلیله روحانیت که در مراسم گرامیداشت پدر بزرگوار شرکت فرمودند، به‌اطلاع می‌رسانم مراسم سالگرد درگذشت مرحوم مغفور شادروان محسن مدرسین باهر فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالرحیم مدرس تبریزی و داماد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ موسی قمی پنجشنبه ۸۶/۱/۲۹ بعد از نماز مغرب و عشاء در حسینیه شهدا واقع در خیابان صفاییه قم برگزار می‌شود. فرید مدرس

گویشی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود. بار بر بیست و یه گردش نرسیدیم و برقت در نخستین روزهای بهار، ناباورانه با خزان زود هنگام و مرگ دردناک و غیرمنتظره میهن‌دین محمد رضوی مواجه شدیم. او که در کاره هستی خویش نقشی جز حقیقت و صداقت نخوانده بود، ترس را کمال خارمیایی می‌دانست و آموخته بود که زندگی، جز برای حقایق دیرین جهانی یعنی عشق و شرف و شفقت و غرور و دلسوزی و از خود گذشتگی، حیاتی بوج و بی‌معنی خواهد بود. اشک آندوه او بر استخوان‌های رنج‌های انسانی جاری بود و در راه تحقق آرمانش، باکی از اسارت نداشت. اینک روح بزرگ او در جوار حق آرمیده است و ما سوگمنان، فقدان او را به خانواده گرامی‌اش تسلیت می‌گوییم.

هومن پناهنده، جلال توکلیان، رضا تهرانی، سعید جباریان، رضا خجسته رحیمی، سروش دباغ، سیدمصطفی رخ صفت، عبدالعلی رضایی، مسعود زنجانی، عیسی سحرخیز، عبدالکریم سروش، معصومه شفیع، رونق طاهری، عباس عبیدی، علیرضا علوی تبار، مجید فراهانی، حسین قاضیان، محسن کدیور، محمد کیهانی، اکبر گنجی، مصطفی ملکیان، عبدالله مومنی، آرش تراقی.

## عکس. خبر

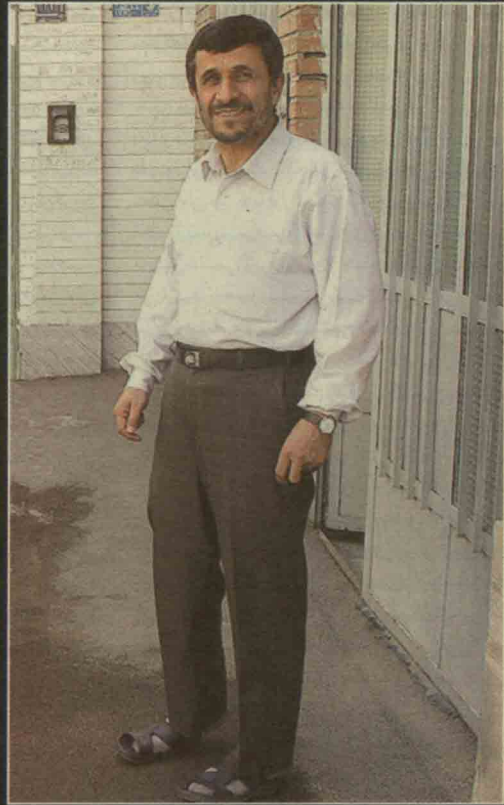


▲ جشن روز ملی فناوری هسته‌ای. عکس: شهر

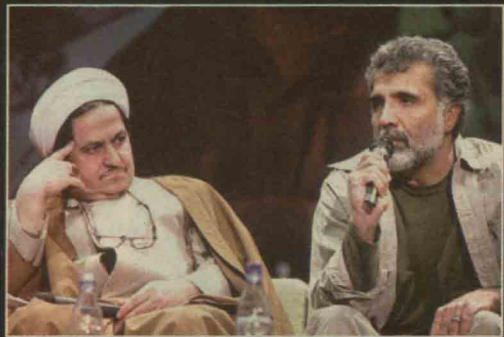


▶ دیدار نوری بارنیس جمهور در خانه‌اش. عکس: ایسنا

▲ تجمع دانشجویان در مقابل سفارت هلند در اعتراض به فیلم ضداسلامی فتنه. عکس: فارس



▲ آب گرفتگی در معابر شهر قم. عکس: فارس



▲ محمدعلی زم و بهروز افخمی در مراسم سالگرد شهادت مرتضی آوینی. عکس: مهر  
▼ شورش تانراتیایی با برخورد راکت به خانه‌اش تسلیم شده است. عکس: تایم

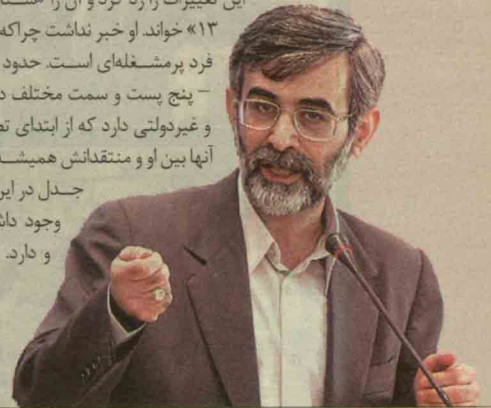


▶ دو کودک زیمباوایی با ماسکی از تصویر موناکای بازی می‌کنند. عکس: رویترز



## الهام؛ سخنگویی که خبر نداشت

اکبر منتجی: آغاز سال جدید برای غلامحسین الهام سخنگوی دولت متفاوت‌تر از آنچه پیش‌بینی می‌شد، بود. در عرض سه، چهار روز برخی سخنان او نقض شد و عده‌ای متعجب از آن شدند که او چگونه سخنگوی دولت نهم است و در حلقه یاران احمدی‌نژاد قرار دارد، در حالی که هیچ خبری از این تغییرات ندارد. بعد از تعطیلات نوروزی خبرها حکایت از تغییر وزیران داشت. می‌گفتند که مصطفی پورمحمدی وزیر کشور، دانش جعفری وزیر اقتصاد و رحمتی وزیر راه رفتنی هستند و قرار است کابینه در سال جدید با این «نوآوری» کار خود را آغاز کند. علی‌رغم این خبرها، الهام این تغییرات را رد کرد و آن را «سناریوی ۱۳» خواند. او خبر نداشت چراکه الهام فرد پر مشغله‌ای است. حدود چهار - پنج پست و سمت مختلف دولتی و غیردولتی دارد که از ابتدای تصدی آنها بین او و منتقدانش همیشه یک جدل در این باره وجود داشته و دارد. حتی



مجلس هفتم نیز این تعداد مشاغل را تحمل نکرد و اتفاقاً در همین هفته مصوبه‌ای را از تایید گذراند تا بتواند برخی از مشاغل او را کاهش دهد. الهام هم رئیس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز و هم عضو شورای نظارت بر آثار و اندیشه‌های احمدی‌نژاد است. طبیعی است که تعدد مشاغل برخی مشکلات را به وجود آورد. چنانکه در این هفته در مقام وزیر دادگستری نیز از یک سو در جلسه‌ای شرکت کرد که در آن قضا و دادستان تهران قرار داشتند و از دیگر سو همراه با رئیس قوه قضائیه به کشور قطر رفت. در آن جلسه نیز به بحث امنیت در کشور پرداخت و یادآور شد که باید دادستان و دادرسی تهران قطب‌نمای حرکت‌های اجتماعی باشند. در واقع الهام به این دلیل به چهره خبری هفته تبدیل شد که کم سخن گفت اما آنچه گفت بیش از اندازه مورد توجه قرار گرفت. او حتی در همین اندک سخنانش نیز از آثار و نوشته‌های همسر خود خانم فاطمه رجبی دفاع کرد. اما خبر نداشت که رئیس‌جمهور در ویلاگ شخصی خود، خبر تغییر وزیران را تایید کرده و از نوآوری در سال جدید سخن گفته و یادآور شده که وزیران دائمی نیستند و قرار هم نبوده که چنین باشد. اکنون بنا بر اخباری که تا چهارشنبه، به شهرتد امروز رسیده، تغییرات گسترده‌ای در حوزه دولت و ریاست جمهوری به زودی رخ می‌دهد. چنانکه ضمن تغییرات وزیران اقتصاد، کشور و راه، برخی از معاونان احمدی‌نژاد نیز تغییر می‌کنند. براین

اساس، بنا بر اخبار رسیده، گویا ابوترابی نایب‌رئیس دوم مجلس هفتم، جایگزین پورمحمدی در وزارت کشور خواهد شد. گفته می‌شود که به پورمحمدی نیز پیشنهاد شده است ریاست دانشگاه علامه را بپذیرد. همچنین زاهدی وفا به عنوان سرپرست در وزارت اقتصاد مشغول به کار می‌شود و بعد از مدتی رئیس‌جمهور، پرویز داوودی معاون اول خود را به عنوان وزیر اقتصاد به مجلس هشتم معرفی می‌کند. برای معاون اولی نیز گویا قرار است صادق محصولی که اکنون مشاور ارشد رئیس‌جمهور است، این سمت را عهده‌دار شود. مجتبی هاشمی نمره نیز که از جمله مشاوران احمدی‌نژاد می‌باشد، با حفظ سمت ریاست دفتر رئیس‌جمهور را می‌پذیرد. بنا بر همین اخبار شیخ‌الاسلام رئیس دفتر فعلی رئیس‌جمهور نیز گویا جایگزین محمد رحمتی وزیر فعلی راه و ترابری می‌شود. بدین ترتیب اگر این اتفاقات رخ دهد، دولت محمود احمدی‌نژاد در آخرین سال خود بیشترین تغییرات را به وجود آورده است. گرچه تاکنون نیز عنوان دولت پر تغییر را از آن خود کرده به گونه‌ای که اغلب وزیران او در طول تنها یک دوره ریاست جمهوری او، تغییر کردند و تنها دولتی بوده که اینگونه در برکناری وزیران و معاونان رئیس‌جمهور خود را دست و دل باز نشان داده است. احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور پیش‌بینی نشده‌ای است و غرب‌تر از او غلامحسین الهام است که حتی سخنان خود را نقض می‌کند و می‌گوید از آنچه رخ داده بی‌خبر بوده است. مگر ممکن است؟ ●

## مارادونا؛ دوست احمدی‌نژاد

دل آرام عظیمی: بعد از اینکه دیوگو مارادونا اسطوره فوتبال آرژانتین اواخر سال گذشته میلادی، پیراهن شماره ۱۰ خود را از طریق محسن بهاروند سفیر ایران در آرژانتین به محمود احمدی‌نژاد هدیه کرد، این بار نوبت رئیس‌جمهور ایران بود تا با ارسال پیامی به ستاره سابق تیم ملی آرژانتین بابت حمایت‌های او از ملت ایران تقدیر و تشکر کند. احمدی‌نژاد در پیام هفته گذشته خود به مارادونا اظهار امیدواری کرد و ورزش در کشورهای آمریکای جنوبی بتواند فریادی علیه عقب‌ماندگی ناشی از سلطه کشورهای استعمارگر باشد. رئیس‌جمهور ایران در پیامش به کاپیتان سابق تیم ملی آرژانتین، آمریکای لاتین را سرزمینی با مردمان میهمان‌نواز، مهربان و ستهدیده تحت سلطه دیگر کشورها توصیف کرده بود. مارادونا وقتی با سفیر ایران در

آرژانتین ملاقات کرد، پیراهن امضا شده شماره ۱۰ خود را برای احمدی‌نژاد فرستاد. او ضمن ابراز همبستگی از مصمیم قلب با مردم ایران، گفته بود: «با تمام وجود از ایران و مردمان این کشور حمایت می‌کنم. من هوگو چاوس و فیدل کاسترو را شناختم و خیلی دوست دارم احمدی‌نژاد را هم از نزدیک ملاقات کنم.» برخی منابع خبری حتی نوشتند که ستاره فوتبال آرژانتین احمدی‌نژاد را در کنار چاوس و فیدل کاسترو جزء الگوهای زندگی خود نامیده است. مارادونا در جریان همان ملاقات با سفیر آرژانتین بعد از انجام مسابقاتی در استادیوم لوناپارک



بویس ایرس، رئیس‌جمهور ایران را مردی با ارزش‌های فراوان که برای منافع ملت خود و برقراری عدالت تلاش می‌کند، معرفی کرده بود. اگر چه صحبت‌های مارادونا واکنش تند جامعه یهودیان آرژانتین را به همراه داشت ولی باعث شد شایعاتی حتی در مورد سفر احتمالی او به ایران به منظور شناخت بیشتر ایرانی‌ها و همانطور که خود ستاره سابق فوتبال آرژانتین هم در حرف‌هایش به آن اشاره کرده بود، قوت گیرند. اگر چه همه آن شایعات همان زمان بلافاصله تکذیب شدند و حتی گفته شد که از حرف‌های مارادونا برداشت اشتباهی صورت گرفته است. ●

## موگابه؛ آخرین روزهای دیکتاتور؟

سایه ماندگار: به نظر می‌رسد رابرت موگابه، رئیس‌جمهوری زیمبابوه آخرین روزهای حکومت مستبدانه خود در این کشور را می‌گذراند. انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری زیمبابوه، حدود دو هفته پیش برگزار شد و بی آن پارلمان این کشور برای اولین بار پس از استقلال از کنترل هواداران موگابه خارج شد تا رئیس‌جمهوری زیمبابوه با شکست تلخی مواجه شود. این در حالی است که همزمان انتخابات ریاست جمهوری این کشور هم برگزار شد اما

مسولان دولتی از اعلام نتایج رسمی آن امتناع می‌کردند. گفته می‌شود رقیب رابرت موگابه در این انتخابات پیروز شده است و به همین دلیل دولت از اعلام نتایج انتخابات طفره می‌رود. موگابه و هوادارانش خواستار برگزاری دور دوم انتخابات هستند اما مورگان چانگیرای، رقیب موگابه در انتخابات ریاست جمهوری تاکید می‌کند که حد نصاب لازم برای دستیابی به سمت ریاست جمهوری را به دست آورده و نیازی به برگزاری دور دوم انتخابات نیست. رای‌گیری در انتخابات



زیمبابوه دو هفته پیش انجام شد اما هنوز نتایج انتخابات اعلام نشده و مقامات حزب زائپوی اف گفته‌اند که به دلیل نزدیک بودن شمار آرای دو طرف، بازشماری آرا ضرورت دارد. در همین حال روزنامه هرالد وایسته به دولت زیمبابوه خبر داد که دست کم پنج تن از متصدیان صندوق‌های اخذ رای و کارمندان مسوول برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آن کشور به اتهام تقلب در شمارش آرا و سوء استفاده از مقام بازداشت شده‌اند. به نوشته این روزنامه اقدام این افراد باعث شده است تا رابرت موگابه از حدود پنج هزار رای در چهار حوزه رای‌گیری محروم شود. ●



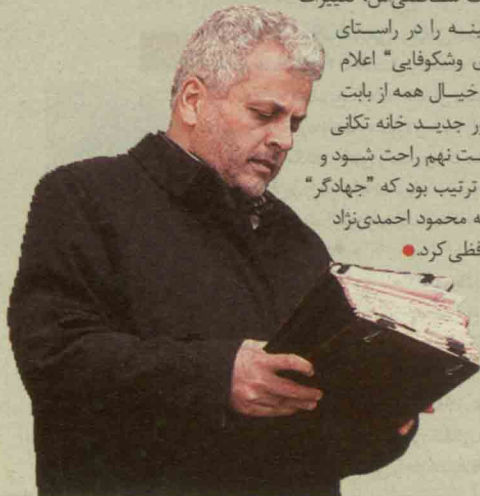
## دانش جعفری؛ رفت

تغییر ناگهانی ومدام مدیران بانکها وسفرهای استانی رئیس جمهور نمود عینی یافت. در واپسین روزهای سال ۱۳۸۶ هر چند شنیده‌ها از ناخشنودی محمود احمدی‌نژاد از تلاش داوود دانش جعفری برای تأیید صلاحیت "عیسی کلاتری" - پدر عروسش - در جریان انتخابات مجلس هشتم حکایت داشت اما برخی از منابع خبری نیز می‌گفتند دانش جعفری پس از این که به دیدار نوروزی هاشمی‌رفسنجانی رفت، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. با این حال گفته می‌شود دانش جعفری پیش از اتمام سال ۱۳۸۶، بر گه استعفای خود را روی میز رئیس جمهور گذاشت و به تعطیلات نوروزی رفت. موضوع برکناری یا کناره‌گیری وزیر اقتصاد دولت نهم در روزهای آغازین سال ۱۳۸۷ مطرح و به سایت‌های اینترنتی که تنها منابع اطلاع‌رسانی روزهای تعطیل سال جدید بودند کشیده شد و پس از آن، روزنامه‌ها به گمانه‌زنی در مورد دور جدید تغییرات کابینه پرداختند اما غلامحسین الهام در نخستین نشست رسانه‌ای خود، اخبار مربوط به برکناری وزیرا و تغییرات کابینه را دروغ ۱۳ خواند. دوروز پس از نشست رسانه‌ای سخنگوی دولت، محمود احمدی‌نژاد در ویلاگ شخصی‌اش، تغییرات

در کابینه را در راستای "وآوری وشکوفایی" اعلام کرد تا خیال همه از بابت آغاز دور جدید خانه تکانی در دولت نهم راحت شود و به این ترتیب بود که "جهادگر" از کابینه محمود احمدی‌نژاد خداحافظی کرد.

به‌زعم خیلی‌ها، بسیار مورد وثوق رئیس جمهوری قرار داشت. نخستین بار زمانی جایگاهش را از دست رفته دید که رئیس دولت بدون هماهنگی با او، یکی از مدیران زیر مجموعه‌اش را به اتهام فساد مالی برکنار کرد. سال گذشته محمود احمدی‌نژاد با استناد به گزارش‌های که از سوی دیوان محاسبات کشور دریافت کرده بود، حکم به برکناری اعضای هیات‌مدیره بیمه ایران داد. روزی که مدیرعامل بیمه ایران به همراه تعداد دیگری از اعضای هیات‌مدیره این موسسه بزرگ در اقدامی بی‌سابقه توسط رئیس جمهور از کار برکنار شدند، داوود دانش جعفری، وزیر اقتصاد دولت احمدی‌نژاد، در جریان گزارش دیوان محاسبات و پی‌نوشت رئیس جمهوری بر آن نبود و برای نخستین‌بار، از خروجی تلکس خبرگزاری‌ها، در جریان آنچه رئیس کابینه مطرح کرده بود قرار گرفت. دانش جعفری، پس از آن در نشستی خصوصی، از آنچه احمدی‌نژاد کرده بود، انتقاد کرد و پس از آن تیم ویژه‌ای تشکیل داد تا موضوع تخلف احتمالی در بیمه ایران را بررسی کند. چندی بعد، نتیجه گزارش تحقیق و تفحص از بیمه ایران نشان داد که تخلفی در این موسسه رخ نداده و همه چیز سوءتفاهم بوده است. اندکی بعد، مرد تفرشی کابینه محمود احمدی‌نژاد در برزخ دیگری افتاد. یک روز پس از آنکه داوود دانش جعفری و ابراهیم شیبانی، در نخستین روزهای سال ۱۳۸۶ در همایشی از ثابت ماندن نرخ سود تسهیلات بانکی همانند سال قبل خبر دادند، محمود احمدی‌نژاد و غلامحسین الهام آبی سرد بر تن دو مرد متعطف کابینه ریختند. سخنگوی کابینه عصر همان روز اعلام کرد که نرخ بهره بانکی به‌طور قطع پایین می‌آید. دستور احمدی‌نژاد برای کاهش نرخ سود تسهیلات بانکها آن قدر سریع بود که فرصت هرگونه اظهارنظر و هماهنگی میان فرماندهان اقتصادی دولت نهم را از بین برد. داوود دانش جعفری پس از بروز این اختلافات، از دایره نزدیکان محمود احمدی‌نژاد کنار گذاشته شد اما همچنان سهم جمعیت اینترگران در کابینه بود تا این که اختلافات او با رئیس دولت فزونی گرفت و در مسائلی همچون تغییر مدیریت سازمان حسابرسی، تغییر رئیس کل بیمه مرکزی،

محمد طاهری؛ چهار سال پیش در چنین روزهایی طهماسب مظاهری وزیر وقت امور اقتصادی و دارایی در هیاهوی رسانه‌ای به صورتی مبهم و رازآلوده از دولت کنار گذاشته شد و هیچ‌کس نفهمید دلیل برکناری او چه بود اما اکنون خبر برکناری داوود دانش جعفری از وزارت امور اقتصادی و دارایی دولت نهم، نه پرسرودا است و نه دور از انتظار. زمانی که محمد خاتمی حکم به برکناری وزیر اقتصاد داد، سروصدای زیادی در رسانه‌ها به پا خاست به این دلیل که طهماسب مظاهری پس از محسن نوربخش - که در اثر عارضه قلبی درگذشت - دومین مرد موثر کابینه بود که از دولت کنار می‌رفت اما وزیر اقتصاد دولت نهم، هشتمین مردی است که دولت محمود احمدی‌نژاد را ترک می‌کند. به این ترتیب محمود احمدی‌نژاد تنها رئیس جمهوری است که در ۳۰ سال گذشته سه ضلع اصلی فرماندهی اقتصادی دولت‌اش را تغییر داده است. پیش از این، فرهاد رهبر از سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و ابراهیم شیبانی از بانک مرکزی، مجبور به ترک کابینه شده بودند. «فرهاد رهبر» در پاییز سال ۱۳۸۵ به دلیل ایستادگی در برابر بخشنامه جنجالی رئیس جمهور درباره نظام برنامه‌ریزی کشور، مجبور به ترک سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی شد و پس از آن ابراهیم شیبانی نیز به دلیل تأکید بر سیاست‌هایی مغایر با خواست رئیس جمهور، در تابستان سال ۱۳۸۶ کابینه را ترک کرد. هرچند دوران حضور دانش جعفری در وزارت امور اقتصادی و دارایی، بسیار بی‌سروصدا و کم‌حاشیه بود اما وزیر اقتصاد میانه‌رو دولت احمدی‌نژاد روزهای پرتوسسانی را در خفا پشت سر گذاشت. او که زمانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام، دبیر کمیسیون اقتصادی بود و نقش ویژه‌ای در ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ داشت، در اجرای آن موفق نبود. دوران او در وزارت امور اقتصادی و دارایی مصادف شد با سقوط بازار سرمایه و کاهش شدید سرمایه‌گذاری خارجی و او و دوستانش در حالی که یک بار خبرنگاران را به جشن یک‌رقمی شدن تورم دعوت کردند، نتوانستند غول گریخته از شیشه را مهار کنند و تورم در زمان آنها، به بالاترین رقم در طول ۸ سال گذشته رسید. داوود دانش جعفری که



## گیلانی؛ تلاش برای کاهش قدرت مشرف

شهر راولپنڈی در نزدیکی اسلام‌آباد کشته شد. هواداران بوتو و اعضای حزب مردم دولت مشرف را عامل اصلی این ترور می‌دانند و خواستار رسیدگی سازمان ملل متحد در مورد آن شده‌اند. گیلانی توانست با ۲۶۴ رای از مجموع ۳۴۲ رای مجمع ملی پاکستان را به دست آورد و از این مجمع رای اعتماد کسب کند. چودری پرویز الہی، تنها رقیب او بود که تنها توانست ۴۲ رای را از هواداران پرویز مشرف به دست آورد.

گیلانی بیشتر رئیس پارلمان پاکستان و همچنین معاون حزب مردم پاکستان بوده است. گفته می‌شود گیلانی مردی مصمم و جدی است اما بیانی نرم و مودبانه دارد. او یکی از مخالفان سرسخت دخالت نظامیان در امور سیاسی است. گیلانی روز ششم فروردین در حضور پرویز مشرف، رئیس جمهوری پاکستان سوگند یاد کرد.

رئیس محبوب و سابق این دادگاه را صادر کرد. گیلانی در اقدامی دیگر خواستار تشکیل کمیته‌ای از سوی سازمان ملل متحد برای تحقیق در مورد چگونگی ترور بی‌نظیر بوتو، شد. بوتو در اوایل زمستان گذشته در حمله‌ای انتحاری و در جریان یکی از همایش‌های انتخاباتی‌اش در



آناهیتا یادگاری؛ یوسف‌رضا گیلانی یکی از نزدیکان بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر سابق و مقتول پاکستان، روز ۲۴ مارس، دوشنبه پنجم فروردین به سمت نخست‌وزیری این کشور انتخاب شد. او بلافاصله پس از انتخاب به‌عنوان نخست‌وزیر پاکستان دستور آزادی افتخار محمد چودری، رئیس سابق دادگاه عالی را صادر کرد که به دستور پرویز مشرف و پس از اعلام وضعیت فوق‌العاده در پاییز گذشته تحت حبس خانگی به سر می‌برد. یوسف‌رضا گیلانی، پنج هفته پس از پیروزی حزب مردم پاکستان، حزب بی‌نظیر بوتو؛ در انتخابات پارلمانی توسط مجمع عمومی به‌عنوان نخست‌وزیر جدید پاکستان انتخاب شد.

گیلانی در اولین اقدام برای کاهش قدرت پرویز مشرف، رئیس جمهوری پاکستان که در سال ۱۹۹۹ میلادی در کوتایی بدون خونریزی به قدرت رسید دستور آزادی قضا دادگاه عالی، از جمله افتخار محمد چودری،



مقام معظم رهبری:

## فضای نوآوری کشور را فرا بگیرد

ملی را کاملاً در نظر دارند و در مقابل زورگویی و زورگیری دشمن ایستاده‌اند.» ایشان، همکاری کامل دولت و ملت و اتکاء به خداوند را زمینه‌ساز پیشروی در عرصه قدرت‌یابی ملت ایران و اقتدار روزافزون کشور به ویژه اقتدار معنوی و روحی برشمردند و تصریح کردند: «یکی از دو انتظار من در سال ۱۳۸۷، نوآوری در بخش‌های مختلف و دستگاه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و خدماتی کشور از جمله در دیپلماسی، حرکت به سمت علم و تحقیق، گسترش فرهنگ مطلوب در ارائه خدمات به همه قشرها به خصوص قشرهای محروم، و در آبادانی کشور است.» رهبر معظم انقلاب اسلامی افزودند: «انتظار دوم در سال جاری این است که فعالیت‌هایی که در سال‌های گذشته انجام شده و کارهایی که دولت در سال‌های اخیر انجام داده، به نتیجه و شکوفایی برسند و کام مردم از نتیجه این فعالیت‌ها و تلاش‌ها شیرین شود بنابراین امسال را سال نوآوری و شکوفایی می‌نامم.»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در بخش دیگری از سخنان خود، سال ۸۶ را سالی مهم، پرحادثه و عزت‌آفرین برای ملت ایران دانستند و خاطر نشان کردند: «در آغاز سال ۸۶، ماجرای دستگیری ملوان‌های متجاوز بیگانه و سپس عفو و آزادی آنان، چهره‌ای مقتدر و در عین حال بردبار و برگزشت از ملت ایران به جهانیان ارائه کرد و در پایان این سال نیز حضور پرشکوه و با عظمت مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی، بار دیگر چهره برصلاطت و همراه با اقتدار ملت ایران و عزم جدی آنان برای درست اداره کردن کشور را نشان داد.» رهبر معظم انقلاب اسلامی، کارهای با ارزش مسوولان اعم از دولت، مجلس و بخش‌های گوناگون و همچنین کارهای بزرگ آحاد ملت به ویژه فعالیت‌های علمی مجموعه‌های دانشجویی و کوشگر را از دیگر نقاط مثبت در سال ۸۶ و زمینه‌ساز پیشرفت کشور برشمردند و افزودند: «در کنار این پیشرفت‌ها، ضایعات، فقدان‌ها و ناکامی‌هایی هم وجود داشت که آخرین آن حادثه تأسف‌بار فقدان عزیزان دانشجو در یک سانحه دلخراش بود اما به هر حال زندگی آمیخته از شادی‌ها و غم‌ها، شیرینی‌ها و تلخی‌هاست و مهم این است که یک ملت بتواند در میانه این حوادث گوناگون هدف خود را در نظر داشته باشد و به سوی آن هدف گام‌های بلند بردارد.» حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پایان اظهار امیدواری کردند: «ملت سرافراز ایران، سال جدید را با بهره‌گیری از نوآوری‌ها و شکوفایی‌ها، به بهترین وجه با عزت، موفقیت، کامیابی، شادابی و توان بیشتر به پایان برساند.»

اعتلای علمی و عملی گذشت، پشت سر می‌گذارد که همه این تلاش‌ها در تاریخ ملت ایران برجسته و ماندگار خواهد ماند.» ایشان با اشاره به آغاز فعالیت مجلسی تازه‌نفس در سال جاری و همچنین فعالیت دولتی خدمتگزار، بر تلاش و خستگی‌ناپذیری، همکاری و برنامه‌ریزی این دو قوه را زمینه‌ساز انجام کارهای بزرگ دانستند و افزودند: «ما نمی‌توانیم آرام و معمولی حرکت کنیم، بلکه باید با تلاشی مضاعف، جدی‌تر و با نهایت شتاب اما حساب شده، منظم و منضبط به جلو برویم و در عرصه داخلی و همچنین عرصه پیچیده بین‌المللی از تمام ظرفیت‌ها برای دستیابی به پیشرفت‌های بزرگ استفاده کنیم.» حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، با تأکید بر اینکه برنامه‌ریزی مدیرانه، شجاعانه و عزت‌مدارانه در عرصه سیاست خارجی و موفقیت در این عرصه در توفیقات داخل کشور نیز تأثیرگذار است خاطر نشان کردند: «علاج ملت ایران در کسب اقتدار است و امروز خوشبختانه مسوولان کشور عزت

رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیامی به مناسبت آغاز سال ۱۳۸۷، امسال را سال «نوآوری و شکوفایی» نامیدند و تصریح کردند: «امسال باید فضای نوآوری، کشور را فرا بگیرد و همه مسوولان خود را موظف بدانند با بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی، کارهای نو و ابتکاری و راه‌های میان‌بر را در سایه مدیریت صحیح، تدبیر درست و حکمت در فعالیت کشور وارد کنند تا کام مردم از ثمره این تلاش‌ها شیرین شود.»

مقام معظم رهبری با اشاره به عید سه گانه در طلیعه بهار امسال، میلاد نبی مکرم اسلام (ص) و حضرت امام صادق (ع) و عید نوروز را به آحاد ملت ایران و همه ملت‌هایی که عید نوروز را گرامی می‌دارند، تبریک گفتند و با اشاره به چشم‌اندازها و امیدهای بسیار روشن در سال ۱۳۸۷، افزودند: «امسال نظام مقدس جمهوری اسلامی سی سالگی خود را که در راه دفاع از استقلال و عزت ملی و حرکت به سمت

## تکذیب دیدار امیراحمدی با احمدی‌نژاد

با محمود احمدی‌نژاد در نیویورک و بخصوص آخرین دیدار این دو در نیویورک، رئیس جمهوری ایران طی یادداشتی از او خواسته است که به ایران برگردد و هماهنگی‌های لازم را با برخی از مقامات برای تسهیل در بازگشتش به ایران انجام داده است. با این حال غلامحسین الهام در مورد انجام دیدار میان احمدی‌نژاد و امیراحمدی گفت: «این فرد در ایران گفت‌وگو و دیداری با رئیس‌جمهور نداشتند است. وی در نشستی که



حسام‌طه‌ای، غلامحسین الهام، سخنگوی دولت روز شنبه در جریان اولین نشست خود با خبرنگاران در سال جدید، شایعات در مورد دیدار هوشنگ امیراحمدی و محمود احمدی‌نژاد را تکذیب کرد. هوشنگ امیراحمدی، رئیس انجمن دوستی ایران و آمریکا در گفت و گو با سالنامه شهریوند امروز گفته بود که به دعوت شخصی محمود احمدی‌نژاد به ایران آمده است. او در گفت و گو با شهریوند که در هتل رامتین تهران انجام شده بود گفته بود: «سه سال بود که به ایران نیامده بودم. آخرین بار تابستان سال ۱۹۹۷ بود که به ایران آمدم و سال بعد از آن که می‌خواستم به ایران بیایم، اتفاقات کوی دانشگاه تهران رخ داد و متأسفانه برخی مطبوعات در ایران آن ماجرا را به من ربط دادند و بعد از آن هم به واسطه طرح بحث جامعه مدنی توسط من، اصلاح‌طلبان را مرتبط با من خواندند؛ بنابراین امکان آمدن دوباره من به ایران سلب شد.» او سپس در بخش دیگری از این دیدار تأکید کرده بود که پس از دیدار

نخبگان و چهره‌های مطبوعاتی آمریکا با رئیس‌جمهور در نیویورک داشتند، حضور داشت. البته در آن دیدار مجموعه مختلفی از افراد حضور داشتند و نقطه‌نظراتی را مطرح کردند. خبر مجموعه مطالبی که در آن جا مطرح شد، توسط دفتر رسانه‌های رئیس‌جمهور منتشر شد و رئیس‌جمهور سیال قبل نیز با اعضای شورای راهبردی سیاست خارجی آمریکا نیز دیدار داشتند که خیز آن منتشر شد.» پیش از این روزنامه کیهان ضمن انتقاد از سکوت دستگاه‌های مسوول در قبال ادعاهای امیراحمدی نوشته بود که این سکوت بیش از حد طولانی شده و لازم است جهت آگاهی افکار عمومی ملت مسلمان ایران ادعاهای دلال رابطه با آمریکا-هوشنگ امیراحمدی- بی پاسخ نماند چرا که او بارها نشان داده است یک مهره بی‌اختیار در چنگ سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا است و بدون اجازه و کسب مأموریت از جانب این سازمان‌های جاسوسی آب نمی‌خورد. بنابراین در صورتی که ادعای او درباره ملاقات با مقامات رسمی کشورمان صحت داشته باشد باید ادعان کرد که کلاه گمشادی بر سر آنها گذاشته و ملاقات‌کنندگان احتمالی نیز خطای بزرگی مرتکب شده‌اند.

## تاکید پنج وزیر خارجه سابق آمریکا بر مذاکره با ایران



### دیپلماسی

**احسان ابطحی:** پنج وزیر امور خارجه ایالات متحده خواستار گفت و گوی مستقیم میان واشینگتن و تهران برای حل و فصل مشکلات میان ایران و آمریکا شدند. وزرای امور خارجه‌ای که در دوران ریاست جمهوری جerald فورد، ریچارد نیکسون، جورج بوش پدر، بیل کلینتون و چهار سال اول ریاست جمهوری جورج بوش رییس جمهوری کنونی آمریکا، مسوولیت دستگاه دیپلماسی ایالات متحده را بر عهده داشتند روز پنجشنبه هشتم فروردین، ۲۷ مارس گذشته در دانشگاه جورجیا در شهر آتلانتا در میزگردی شرکت کردند و خواستار مذاکره مستقیم میان تهران و واشینگتن و همچنین تعطیلی زندان گوانتانامو واقع در خلیج کوبا شدند. به عقیده هنری کیسینجر، جیمز بیکر، وارن کریستوفر، مادالین آلبرایت و کالین پاول تعطیلی هرچه سریعتر زندان گوانتانامو می‌تواند به بازگرداندن اعتبار از دست رفته ایالات متحده نزد افکار عمومی مردم جهان کمک کند. هنری کیسینجر، جیمز بیکر و کالین پاول جمهوریخواه هستند اما مادالین آلبرایت و وارن کریستوفر از اعضای حزب دموکرات ایالات متحده به شمار می‌روند. هدف از تشکیل جلسه میان این پنج نفر ارائه توصیه‌های مشترک دو حزب دموکرات و جمهوریخواه به دولت آینده ایالات متحده عنوان شده بود. کالین پاول، وزیر امور خارجه دولت اول جورج بوش، که در دوران تصدی او در وزارت خارجه ایالات متحده زندان بنام گوانتانامو افتتاح شد، اولین فردی بود که در این جلسه خواستار بسته شدن هرچه سریعتر این زندان شد. او در همین مورد گفت که چهره ایالات متحده به دلیل گشایش زندان گوانتانامو به شدت خدشه‌دار شده است. پاول در بخش دیگری از سخنانش از شیوه یکجانبه‌گرانه دولت آمریکا و رییس سابقش؛ جورج بوش؛ انتقاد و اضافه کرد که دولت ایالات متحده باید هرچه سریعتر به ادامه فعالیت زندان گوانتانامو

خاتمه دهد. وزیر امور خارجه ایالات متحده بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ میلادی تاکید کرد که رییس جمهوری آینده ایالات متحده باید با تعطیلی زندان گوانتانامو نشان دهد که به روش‌های سنتی آمریکا در برخورد احترام آمیز با اشخاصی که مرتکب جرم و جنایت شده‌اند باز خواهد گشت. این در حالی است که هر سه نامزد انتخاباتی آینده ریاست جمهوری آمریکا، سناتور جمهوریخواه، جان مک کین و سناتورهای دموکرات؛ باراک اوباما و هیلاری کلینتون؛ اعلام کرده‌اند در صورت راه‌یابی به کاخ سفید زندان گوانتانامو را تعطیل خواهند کرد. در بخش دیگری از این نشست مشترک، هر پنج وزیر خارجه ایالات متحده بر انجام مذاکره مستقیم با ایران تاکید کردند. مادالین آلبرایت که بین سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ میلادی و در دولت دوم بیل کلینتون؛ رییس جمهوری پیشین ایالات متحده؛ پست وزارت خارجه را بر عهده داشت گفت: «دیپلماسی یعنی مذاکره حتی با دشمن». آلبرایت اضافه کرد: «ایالات متحده نباید دیپلماسی را نوعی مسکن برای آنچه که اتفاق افتاده است تلقی کند». وارن کریستوفر؛ دیگر وزیر امور خارجه ایالات متحده او که بین سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ میلادی مسوول دستگاه دیپلماسی ایالات متحده بود؛ گفت که دولت آمریکا باید مذاکراتی جامع با ایران را آغاز کند. جیمز بیکر که در دوران ریاست جمهوری بوش پدر بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ میلادی وزیر امور خارجه آمریکا بود و همچنین هنری کیسینجر؛ که بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ بلندپایه‌ترین دیپلمات ایالات متحده به‌شمار می‌رفت هم تاکید کردند که ایالات متحده منافع مشترکی با ایران دارد. این دو برای اثبات این موضوع به همکاری‌های تهران-واشینگتن در مورد افغانستان اشاره کردند. بیکر در بخش دیگری از سخنانش گفت که عراق تا کارآمد مورد علاقه ایران نیست و با منافع تهران در تضاد است. ●

## عمادالدین باقی روزنامه‌نگار سال ۲۰۰۸

### رسانه

عمادالدین باقی از سوی مجله معتبر پرس گازت انگلیس جایزه روزنامه‌نگار بین‌المللی سال ۲۰۰۸ را از آن خود کرد. این جایزه از دهه ۱۹۷۰ به این سو به روزنامه‌نگاران عمدتاً انگلیسی اهدا می‌شود که جایزه عمادالدین باقی نیز امسال به عنوان تنها روزنامه‌نگار منتخب از ایران شناخته می‌شود. باقی به همراه دو روزنامه‌نگار دیگر که هر دو ملیتی انگلیسی دارند حائز دریافت این جایزه شدند و سه‌شنبه شب گذشته طی مراسمی که به میزبانی شبکه چهار اخبار انگلیس برگزار شد نام این سه روزنامه‌نگار اعلام شد. علاوه بر عمادالدین باقی، پاول داکره خبرنگار و سردبیر آسوشیئدپرس و نیز آندرو گیلیان خبرنگار روزنامه ایونینگ استاندارد عصر لندن به عنوان دو روزنامه‌نگار منتخب دیگر معرفی شدند. عمادالدین باقی، روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر و رئیس انجمن دفاع از حقوق زندانیان گرچه در درجه اول به عنوان یک نویسنده و پژوهنده مسائل اجتماعی و دینی شناخته شده‌اند اما بیش از دو دهه است که در مطبوعات به عنوان نویسنده یا سردبیر فعالیت می‌کند. برخی از این نشریات مانند خرداد، جمهوری، فتح، شرق و هم‌میهن توقیف شده‌اند. عمادالدین باقی که به علت محکومیت زندان قادر به دریافت این جایزه نیست طی پیامی به اهداکنندگان این مراسم تشکر کرده و مراتب تقدیر خود را از این ابتکار اعلام کرده است. در این مراسم آقای درویش دایک از مقامات عقوبت‌بین‌الملل به نمایندگی



از باقی و از سوی عقوبت‌بین‌الملل جایزه او را دریافت خواهد کرد. باقی در این پیام می‌نویسد: «من از راهی دور و با دلی نزدیک به همه روزنامه‌نگاران مدافع آزادی بیان در جهان درود می‌فرستم. از شما دیده بانان هوشیار آزادی مطبوعات (انجمن روزنامه‌نگاران خارجی که مرا نامزد کرده و هیات داور British Press Awards) که مرا انتخاب کردید و این افتخار بزرگ را نصیب ساختید سپاسگزار می‌کنم». در ادامه این

پیام آمده است: «رسانه‌ها همواره نردبان رشد آگاهی و شخصیت و اخلاقی و پیشرفت‌های علمی در جهان بوده و تکنیک قوای منتسب و را تعالی بخشیده و در مقام رکن چهارم، آن را تکمیل ساخته‌اند». باقی می‌افزاید: «من از سرزمینی با شما سخن می‌گویم که اگرچه صد سال از تأسیس اولین نهاد دموکراتیک-پارلمانی-حرفه‌ای آن می‌گذرد اما صدسال هم از قتل اولین شهید مطبوعاتش می‌گذرد. امروز همانگونه که یاد صدسالگی انقلاب مشروطیت را گرامی می‌دارند یاد صدسالگی اولین شهید مطبوعات را نیز گرامی می‌داشتند. حافظه تاریخی ایرانیان چنین دچار فراموشی نمی‌شود. در سال ۱۳۷۸ نوشتم باید کنگره «بزرگداشت جمعی» روزنامه‌های تعطیل شده و مراسم سالمرگ آنها را برگزار کرد و با ساخت کالاهای و بناهای یادبود برای آنها یادشان را گرامی داشت و امروز می‌گویم همانطور که بسیاری از کشورها برای شهدای جنگ‌های ملی و آزادیبخش بناهای یادبود می‌سازند و نام قربانیان را بر آن حک می‌کنند روزنامه‌نگاران جهان باید برای مطبوعات توقیف شده و قربانیان مطبوعات در سراسر جهان، بنسای یادبودی برپا کنند تا تاریخ فراموش نکند. تاریخ فراموش نشود». وی در پایان می‌افزاید: «کنون به عنوان منتخب شما اینگونه خود را التیام می‌بخشم که نه تنها روزنامه‌نگاران و نویسندگان ایرانی که روزنامه‌نگاران و طلاب‌مداران آزادی بیان در جهان نیز در فکر آند که مطبوعات قربانی شده در راه معرفت و گردش آزاد اطلاعات از یاد نروند». این در حالی است عمادالدین باقی در ۲۲ مهر ۱۳۸۶ برای دومین بار بخاطر مجموعه‌ای از مقالاتش در مطبوعات قانونی کشور زندانی شده و با پایان مرخصی درمانی‌اش در هفته جاری به زندان باز خواهد گشت. ●

## آخرین دیدار بوش و پوتین در ساحل دریای سیاه

### جهان

ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری روسیه در آخرین روزهای دوران ریاست جمهوری‌اش در شهر سوچی، استراحتگاه تابستانی خود در کناره دریای سیاه میزبان جورج بوش، رئیس جمهوری ایالات متحده بود تا این دو برای آخرین بار در کسوت ریاست جمهوری با یکدیگر دیدار کنند. رئیس جمهوری ایالات متحده، شنبه گذشته و پس از سفر به کرواسی، زاگرب پایتخت این کشور را ترک کرد و به سوچی رفت تا شام را در کنار رئیس جمهوری روسیه بگذراند و روز یکشنبه مذاکرات رسمی خود را با او در مورد مهمترین مسایل مورد مناقشه میان واشینگتن و مسکو انجام دهد. بوش که پیش از سفر به روسیه برای شرکت در اجلاس سران کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو به بخارست، مرکز رومانی سفر کرده بود تلاش کرد تا در مهمترین بخش از مذاکراتش با ولادیمیر پوتین، توافق او را برای استقرار سامانه دفاع موشکی در

شرق قاره اروپا به دست آورد. کاخ سفید در تلاش است تا با ادعای تهدید موشکی از سوی ایران در کشورهای لهستان و جمهوری چک که در دوران جنگ سرد در زمره کشورهای تحت نفوذ کاخ کرملین به شمار می‌رفتند سامانه دفاع موشکی مستقر کند. موضوعی که روسیه به شدت با آن مخالفت می‌کند. با این همه بی. بی. سی روز چهارشنبه گزارش داد که روسیه در صورت دست‌یابی به توافق برای ایجاد سامانه دفاع موشکی در شرق اروپا خواستار امکان دست‌یابی دائمی به آن شده است. سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه در همین مورد گفت که این موضوع، حساس‌ترین بخش در مذاکرات میان مسکو و واشینگتن خواهد بود. لاوروف تاکید کرد که اگر ایالات متحده در مورد نگرانی‌های روسیه در مورد استقرار سامانه موشکی در شرق اروپا پاسخ مناسب ندهد، بی تردید رقابت تسلیحاتی جدید آغاز خواهد شد. ●



## سایه تحریم بر سر مراسم افتتاحیه المپیک

جهان

احسان ابطی: همزمان با آغاز حمل مشعل المپیک و سفر آن به ۲۰ کشور جهان، اعتراض‌ها به سیاست‌های حقوق بشری چین و برخورد این کشور با منطقه جدایی طلب تبت در کشورهای غربی به لوج رسیده است. هفته گذشته مشعل المپیک وارد لندن، پایتخت بریتانیا شد و در آنجا اعتراض شدید مخالفان مواجه شد. بر اثر این اعتراض‌ها، پلیس ناچار شد ۲۷ نفر را که به سیاست‌های یکن، به عنوان میزبان بازی‌های آینده المپیک معترض بودند دستگیر کند. در لندن معترضان تلاش کردند تا مشعل المپیک را که از سوی ورزشکاران و افراد سرشناس در حال حمل بود برابند که با مقاومت پلیس مواجه شدند، اما پاریس، پایتخت فرانسه دیگر شهری بود که پس از لندن میزبان مشعل المپیک بود. در این شهر هم معترضان به سیاست‌های چین اعتراض کردند و شعار "تبت تبت" سر دادند. پلیس فرانسه ناچار شد در طول مسیر حرکت مشعل المپیک در پاریس دوبار آن را خاموش کرده و مشعل را به دلایل امنیتی به داخل اتوبوس منتقل کند. مشعل المپیک پس از عبور از پاریس، چهارشنبه گذشته تحت تدابیر شدید امنیتی وارد سانفرانسیسکو، واقع در ایالت کالیفرنیا در غرب آمریکا شد و در آنجا هم با اعتراض مخالفان دولت چین مواجه گردید. در همین حال، مسوولان یکن برای آرام کردن اوضاع تاکید کردند که مشعل المپیک را از تبت عبور خواهند داد. از سوی دیگر ژاک روخه، دبیر کل کمیته بین‌المللی المپیک طی سخنانی در یکن، پایتخت چین، خواستار حل و فصل سریع و صلح‌آمیز مناقشه تبت شد. روخه تاکید کرد که اعتراض به عبور مشعل المپیک با ارزش‌های این بازی‌ها سازگار نیست. با این همه ژنرال پانگوگ-حاکم تبت، که مورد حمایت دولت چین است تاکید کرد که مسوولیت عبور مشعل المپیک از این منطقه را بر عهده خواهد گرفت. این در حالی است که زرمزهایی در مورد تحریم مراسم افتتاحیه المپیک که قرار است روز هجدهم مردادماه برگزار شود شنیده می‌شود. آنکارا مرکز فدراسیون المپان بیشتر اعلام کرده بود که در مراسم افتتاحیه بازی‌های المپیک شرکت نخواهد کرد. برنارد کوشنه، وزیر امور خارجه فرانسه هم گفت که این احتمال وجود دارد که نیکلا سارکوزی رئیس جمهوری فرانسه در مراسم افتتاحیه المپیک شرکت نکند. به نوشته یک روزنامه فرانسوی، اگر چین مذاکرات با دالایی لاما رهبر روحانی تبت را آغاز نکند، سارکوزی به یکن نخواهد رفت. کنگره آمریکا هم در تلاش است تا مانع سفر جورج بوش، رئیس جمهوری آمریکا به یکن و شرکت در مراسم المپیک شود. سناتور هیلاری کلینتون، نامزد احتمالی دمکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری آینده آمریکا هم هفته گذشته تاکید کرد که بوش نباید در مراسم افتتاحیه المپیک شرکت کند. کوین راد نخست‌وزیر استرالیا هم ضمن انتقاد از سیاست حقوق بشری چین در تبت خواستار گفت و گوی مستقیم میان دولت یکن و دالایی لاما شد. انتظار می‌رود اکپهتو، امپراتور ژاپن با وجود دعوت رسمی به یکن نرود. لویس ایناسیو لولا داسیلوا، رئیس جمهوری برزیل هم هفته گذشته اعلام کرد که در مراسم افتتاحیه بازی‌های المپیک یکن شرکت نخواهد کرد. با این همه، گوردون براون، نخست‌وزیر بریتانیا اعلام کرد که تابستان آینده به یکن خواهد رفت. او تاکید کرد که مناقشه تبت باید از راه دیپلماتیک حل و فصل شود. ●

## احمدرضا دریایی (۱۳۸۶ - ۱۳۲۲)

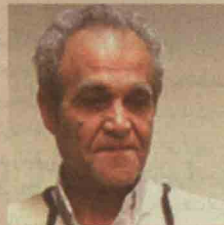
### در گذشت نماد آرامش و اعتماد در رسانه‌ها



محمد عطریانفر

قدرت و مکتب به تصویر کشیدند. احمدرضا دریایی، صداقت رقتارش، کوشش‌های بی‌دریغ‌اش، تجارب ماندگار و ذی‌قیمتش ارزانی جوانان برومندی بود که عرصه رسانه را صحنه نقش آفرینی خویش برای ادای تکلیف اجتماعی خود قرار دادند و امروز خود - هر یک - جلوه‌های مبارک امیدهای درخشان و پیشروان هوشمندی برای بالندگی و پویایی و ارتقای منزلت مطبوعات در این کشور هستند.

از گذشته‌های دور، هر کس از نزدیک، با خوی خوش و امنیت خاطر و رفق و مدارای احمدرضا دریایی، کمترین تماس و مرادوای را برقرار می‌کرد، ذائقه‌اش از آن دوستی و هم‌نشینی برای همیشه شیرین و سرشار از سرخوشی بود و من این توفیق را دانشتم که طی ۱۰ سال و ۶ ماه، در جوار او و با حضور مطمئن و استوار و امیدآفرین دریایی، از نزدیک و در زیر یک سقف فعالیت حرفه‌ای، دلی سرشار از امنیت و آرامش و اعتماد را برای خود و همکاران مهربانم تجربه کنم.



بی‌تردید نام احمدرضا دریایی به یمن ۴۰ سال، تلاش و تدبیر و توفیق صادقانه در عرصه شریف اطلاع‌رسانی و پیام‌آوری، ماندگار خواهد بود. تپش قلب و چرخش قلم هر جوان روشن‌ضمیری که امروز در میدان فراخ تبادل اندیشه‌ها در عرصه مطبوعات، حیات و امید می‌آفریند یادی شکوهمند و احترامی غرورآمیز را برای احمدرضا دریایی عزیز بر می‌انگیزد. یاد و خاطره این دوست شفیق و یار دوره سختی‌ها و راهگشای عصر صعوبت‌های فعالیت مطبوعاتی را گرامی می‌دارم. ●

خوشا از دل نم اشکی فشانند / به آبی آتش دل را نشانند  
چهره مهربان رسانه‌ها، دوست بی‌ادعای ما، چه غریبانه و تنها، رخت از این عالم خاکی برگرفت و چه زود به‌سرای باقی شتافت. احمدرضا دریایی، برادری ارجمند و یاری همراه و همراهی صبور و تلاشگری مخلص و بی‌پایا با پذیرش دورانی مشحون از رنج و محنت، در سن ۶۵ سالگی دوستانش را تنها گذاشت و آرام و بی‌فغان در وادی امن و ایمن آرامید.

آشنایی من با احمدرضا دریایی، گرچه دیر هنگام و بهنگام آغازین فصل رویش و بهار انتشار همشهری، این نهال ارجمند و نوپای عصر مدرن مطبوعات در سال ۱۳۷۱، رقم خورد، اما بی‌تردید پیمانیه مشترک این دوستی و آشنایی، سرشار از دلبستگی‌ها و تعلق خاطر و همدلی و هم‌آوایی در یک کار سترگ مطبوعاتی بود. دوست عزیز ما احمدرضا دریایی، پلی نیرومند و مستحکم میان دو نسل و پیام‌آور صادقی برای انتقال

حجم انبوهی از تجارب و دستاوردهای مطبوعاتی اسلاف عرصه رسانه پس از مشروطه برای نسل جدید در حوزه مطبوعات نخواست‌های بود که آمده بودند تا ضمن تکریم و تواضع بر آستان تلاش‌های پرثمر و بابرکت پیشینیان، راه‌نویی را در سنگلاخ مناسبات فیلیمین سیاست و رسانه بگشایند و در میانه هیاهوها و ناخردی‌ها و نافرمانی‌ها، با ایفای رسالت بزرگ خویش، ایمان بیافزینند و جوانمردی را در سربازده سیاستمداران و صاحبان

## سوئیس، سه نقطه

انرژی

رضا زندگی نوبتی هفت وزیر کابینه در دو سال و نیم تغییر می‌کنند چرا باید تعجب کنیم که یکی از بزرگترین قراردادهای وزارت نفت در وزارت خارجه امضا شود. آن هم بدون حضور وزیر نفت، دولت، دولت خرق عادت است دیگر!

در واپسین روزهای سال گذشته، وقتی سرها گرم خرید بود و همه در تدارک عید، وزیر امور خارجه سوئیس روسری به سر کرد و در کنار متکی ایستاد تا مدیرعامل شرکت ملی صادرات گاز ایران و مدیر شرکت سوئیس EGI توافقنامه ۲۵ ساله صادرات سالانه ۵/۵ میلیارد مترمکعب گاز به اروپا را امضا کنند. گازی که قرار است توسط خط لوله تا سال ۲۰۱۰ به نیروگاه‌های این شرکت سوئیس تحویل شود. ابعاد این قرارداد آنقدر مبهم هست که درباره‌اش می‌توان فقط به گذاشتن سه نقطه اکتفا کرد: «سوئیس، سه نقطه»

### چرا نودری به وزارت خارجه نرفت؟

در اینکه انتقال گاز ایران به اروپا و سوئیس برای ایران به لحاظ اقتصادی و سیاسی پرسود و میمون است تردیدی نیست و در شرایطی که ایالات متحده به دنبال انرژی ایران است حرکت هوشمندانه‌ای به شمار می‌رود. اما آنچه مورد انتقاد است نبود شفافیت لازم و پیگیری کار از مجاری ناصحیح است. تا آنجا که حتی صدای علی کردان، قائم‌مقام وزارت نفت را هم درآورد: «وزارت خارجه نباید می‌پذیرفت که قرارداد در آنجا امضا شود. این نقص وزارت خارجه بود. قاعدتا وزارت خارجه خودش باید از ورود به قراردادهای اقتصادی ابا کند» این تنها قرارداد بزرگ

وزارت نفت است که به جای وزیر نفت آقای وزیر خارجه برایش کف می‌زند، گفته می‌شود تلاش‌های بسیاری برای حضور نودری در وزارت خارجه به هنگام امضای قرارداد انجام شده بود اما وی به دلیل آنکه این قرارداد در وزارت نفت امضا نمی‌شود برای حفظ شأن وزارتخانه مطبوعش در جلسه قرارداد حضور نیافت است.

### قرارداد با توافقاتمه

نطفه توافقنامه صادرات گاز به سوئیس زمانی بسته شد که سعید جلیلی، دبیر فعلی شورای عالی امنیت ملی، معاون وزیر خارجه بود و سیدمحمد هادی‌نژاد حسینیان، معاون بین‌الملل وزارت نفت، در یکی از سفرهای اروپایی، جلیلی به برن می‌رود و نژادحسینیان هم در سفری یکروزه و بدون پوشش خبری به سوئیس می‌رود تا صادرات گاز به سوئیس کلید بخورد. از آن زمان به بعد مذاکرات بی‌بیشتر در بستر دیپلماتیک پیگیری شد تا هیات‌های نفتی، شنیده می‌شود آنچه در به‌عنوان قرارداد گازی ایران و سوئیس طرح شده، بیشتر توافقنامه نهایی برای اعضای قرارداد است. فارغ از صحت و سقم آن، ظاهراً قرار است جزئیات قرارداد در آینده نهایی شود. درباره قیمت قرارداد هم حرف و حدیث‌های زیادی مطرح است. امیدواریم همانطور که کردان گفته است فرمول قیمت این قرارداد، بر مبنای فرمول فروش گاز باشد، چه، در غیر این صورت تاریخ مخرم عادی است. هنوز دیرنگامی از یاراف تفاهنامه صدور گاز به پاکستان نگذشته است که شرکت ملی نفت به درستی به دنبال اصلاح شرایط، برآمده است. فعلاً اجازه به‌بهد پیش روی قرارداد صادرات گاز به سوئیس همان سه نقطه را بگذاریم. ●

تحول اقتصادی با پارانه نقدی

واردات در مقابل غول تورم

اقتصاد ایران

بهراد مهرجو: بهروز محافل خبری برای جانشین داوود دانش جعفری گمانه زنی می کردند که ناگهان سایتهای تحلیلی نزدیک به جریان اصولگرایان از طرح تحول اقتصادی که رئیس دولت وعده آن را داده بود، پرده برداشتند. اقتصاددانان منتقد دولت اصولگرا نیز سرگرم بازی با کلمات شدند که بانک مرکزی هم شوکی جدید را به اقتصاد ایران وارد کرد: «هر شهروند ایرانی تنها می تواند ۵۰ میلیون ریال را از حساب خود به صورت نقدی برداشت کند». اوضاع به حدی وخیم بود که دیگر فرصتی برای برداشت اندوختههای بیش از ۵۰ میلیون ریالی باقی نمی ماند. خبرها نیز به حدی گسترده شد که چنین جریانی به سرعت به فراموشی سپرده شد. دولت هنوز جنجال اول را پایان نداده اطلاعاتی جدید از اتفاقی دیگر انتشار داد که اقتصاددانان ایرانی را شوکه کرد.

پارانههای ۵۰ هزار تومانی که شیخ اصلاحات وعده آن را به مردم داده بود، این بار از خزانه به لطف اصولگرایان به حساب شهروندان ایرانی واریز می شد. وزیر که مبتکر طرح نیز لقب گرفت، هنوز ایدههایش به اجرا در نیامده بود که در آستانه حذف از کابینه قرار گرفت. داوود دانش جعفری آنقدر معمو بود که شایعه برکناریش را نیز تکذیب نکرد: «چه بسیار شایعات اینگونه که در دولت نهم به واقعیت بدل شد». موضع گیری آقای وزیر نیز هنگامی شدت بیشتری گرفت که جانشینانش نیز در صدر اخبار خبرگزاریها و روزنامههای اصلاح طلب صف کشیدند. اما سال ۸۷ پر حاشیه تر از آن به شمار می آمد که در مواجهه با چنین اخباری یا پس بکشد. جریانهای اقتصادی همراه و منتقد دولت سردرگریان فرو برده بودند و به نقد ایدههای جدید مردان قوه مجریه مشغول بودند که اعلام شد واردات هر گونه کالایی دیگر به مجوز از وزارتخانههای دولتی نیازی ندارد.

این خبر در حالی انتشار می یافت که یک روز پیش تر از آن اتفاق بازرگانی تهران گزارشی مبسوط در نقد سیاستهای اقتصادی دولت منتشر کرده بود ولی شاید جریان اقتصادی مردان ساکن ساختمان خیابان پاستور چندان در کارهمراهی با تولیدکنندگان نبود که واردات کالاهای گوناگون را آزاد کرد. تولیدکنندگان فریادهای گلایه آمیز خود را ماهها قبل سر داده بودند ولی هنوز گوش شنوایی برای آنان مهیا نشده، خبرناگوارتر را دریافت کردند. دولت قصد دارد در سال جدید از تورم بیش از ۲۰ درصدی جلوگیری کند. از همین روی واردات را نیز آزاد ساخته تا شاید به لطف گروهی از تجار قیمتها نیز سیر نزولی پیش گیرند ولی افسوس تنها واکنش منتقدان به دولتی بود که دیگر قصد همراهی با اقتصاددانان را نداشت. الیاس نادران و احمد توکلی دو نماینده اصولگرایی مجلس هفتم نیز آنقدر از گرانی به تاب آمدند که ناگهان نجوی اعتراض در ساختمان خیابان بهارستان سردانند و دولت را به چالش کشیدند. این دو مدتی قبل از سوی وزیر صنایع و معادن مورد اعتراض قرار گرفته بودند. محرابیان معاونان خود را اندرز داد که دیگر در کار همراهی با این دو نباشند چراکه مدتی پیش تر نادران و توکلی در صدر لیست مخالفان محرابیان در مجلس قرار گرفته بودند ولی گلایه دو گانه اصولگرایان چندان به زبان محرابیان نبود چراکه این بار میرکاملی مورد غضب دو

متحد دولت قرار گرفت. نادران و توکلی در نامه ای خطاب به میرکاملی متابع واردات کالاهای اساسی در اسفندماه سال گذشته را جویا شدند. این دو هنوز از صحن ساختمان خیابان بهارستان خارج نشده بودند که معاون پارلمانی وزارت بازرگانی را در مقابل خود دیدند. اعتراضها نیز هنوز به جنجال بدل نشده، پایان گرفت تا میرکاملی نیز در آستانه استیضاح قرار نگیرد.

جدالهای پنهانی همچنان ادامه داشت که شوک خبر آغاز دور جدید واردات بحران ساز شد. هیات دولت اعلام کرد که از این پس برای واردات دیگر به مجوز وزارتخانههای دولتی نیازی نخواهد بود. چنین اتفاقی نیز موج جدیدی از واردات کالاهای مصرفی را رقم خواهد زد. جریانهای منتقد دولت بر این باورند که چنین حجمی از واردات بر تورم دامن خواهد زد ولی تورم ریسینهای اقتصادی دولت چنین پنداری ندارند. آنان روایت می کنند که برای کنترل گرانیها چاره ای به غیر از واردات نیست هر چند که اقتصاددانانی همچون محمد مصدق بیابان نیز یکسره به نقد چنین اندیشههای بنشینند. تورم ۱۸۴ درصدی اسفندماه سال گذشته نیز حاصل تقدیر ناکام دولت نبود. معاون اجرایی رئیس جمهور هنگامی که مسولیت هدایت ستاد تنظیم بازار را بر عهده گرفت وعده داد که گرانی را کنترل خواهد کرد و سدی در مقابل افزایش قیمتها خواهد ساخت. اندکی پس از او معاون وزیر بازرگانی اعلام کرد که وارداتی از سوی دولت صورت نگرفته است ولی سعیدلو شاید هنوز از این جریان اطلاع نداشت چراکه او خبر داده بود بهای مرغ را به واسطه عرضه محصولات وارداتی به کمترین سطح کاهش خواهند داد ولی سعیدلو چندان خوشبخت نبود زیرا بر اساس اعلام بانک مرکزی هم تورم اسفندماه افزایش سه درصدی را تجربه کرد و هم قیمتها سیر صعودی را تا میانههای فروردین ادامه دادند. شاید از همین روی هیات دولت مصوبهای جدید را به اجرا گذاشت تا ناکامیهای تنظیم بازار به فراموشی سپرده شود: «با تصویب هیات وزیران، واردات کالا به کشور به استثنای کالاهای ممنوعه نیاز به اخذ مجوز از دستگاههای موضوع ماده (۱۶۰) قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - مصوب ۱۳۸۲ - ندارد.» احمد توکلی به سرعت وارد میدان شد. او طی نامه ای مکتوب به صراحت دولت را مورد نقد قرار داد تا نادران در مواجهه با متحدان سیاسی خویش تنها نماند باشد. بر اساس آمار رسمی دولت در اسفندماه سال گذشته ۶۰۰ میلیون دلار از صندوق ذخیره ارزی برداشت کرد تا با واردات کالاهای اساسی گرانیها را تعدیل سازد ولی شکست نتیجه تکاپوی دولتی بود. نگرانیها نیز تنها به واردات منحصر نماند چراکه منابع آگاه از ورشکستگی چند بانک دولتی خبر دادند که پس از کاهش نرخ بهره تمام داراییهای خود را به حراج گذاشته بودند. سایتهای خبری نام هیچ بانکی را به صورت دقیق مشخص نکردند ولی گمانههای بسیاری در مورد بانکهای ورشکسته مطرح می شود. سال ۸۷ به طور حتم در ماههای آینده پر خبرتر نیز خواهد شد، روزگاری که تورم رسمی فروردین ماه در کنار حجم واردات کالاهای مصرفی اعلام شود و بانکهای دولتی نیز خود را برای مواجهه با نرخ بهره تکرر می که احمدی نژاد وعده آن را داده بود، مهیا سازند. ●

بازار اقتصاد در هفته گذشته

نگین بهکام: نخستین روزهای بهار امسال اگرچه برای بورس تهران با روند افزایشی شاخص هایش همراه بود، اما نمی توان امید چندانی به تداوم این حرکت داشت. مطالعه تاریخی روند حرکت شاخصهای بورس تهران نشان می دهد: بازار سهام در صورت مواجه نشدن با رخدادهای مهم هر سال را با حرکت رو به رشد شاخص هایش آغاز می کند. اما همین آمارها می گویند که با نزدیک شدن به روزهای آخر فروردین مسیرش را تغییر می دهد. امسال هم مانند هر سال شاخصهای بورس با روند افزایشی سال جدید را آغاز کردند. شاخص قیمت در عرض ۱۰ روز کاری (۵ تا ۲۱ فروردین) رشدی بیش از ۱۶۰ واحد را برای خود رقم زد تا پیرویش را از روند تاریخی حرکت شاخصها ثابت کند. شاخصهای بورس رشدشان را در سال جدید بیشتر از هر چیز مدیون اقبال سهام شرکتهای معدنی و فولاد سازند. اما با تکیه بر همین روند حرکت تاریخی می توان انتظار داشت که افزایش شاخصهای اصلی بورس بیش از این تداوم نیابد. در این میان مسائلهای که ممکن است معادله حرکت شاخصها را در هم شکنند عرضه سهام شرکتهای دولتی در بورس است. در صورتی که دولت در روزهای آخر فروردین اقدام به عرضه سهامش کند می تواند از ریزش شاخصها در این روزها تا حد زیادی جلوگیری کند.

بازار ارز

ارزها	قیمت / تومان	تغییر
دلار	۹۱۶	▲
یورو	۱۴۲۲	▼
پوند	۱۸۰۳	▲
درهم امارات	۲۴۷	▲
ریال عربستان	۲۴۲	▼
کرون سوئد	۱۵۲	▲
کرون دانمارک	۱۸۴	●

بازار سکه

سکه و طلا	قیمت / تومان	تغییر
سکه طرح جدید	۲۵۰۰۰	▼
سکه طرح قدیم	۲۷۰۰۰	▼
نیم سکه	۱۰۷۰۰	▼
ربع بهار آزادی	۵۶۰۰۰	▼
یک مثقال طلای ۱۸ عیار	۹۵۰۰۰	▼
یک گرم طلای ۱۸ عیار	۲۰۶۱۰	▼

بازار خودرو

نوع خودرو	قیمت / تومان	تغییر
پراید	۸۳۰۰۰۰	▲
پژو ۴۰۵	۱۳۶۰۰۰۰	▲
پژو ۲۰۶ تیپ ۲	۱۳۸۰۰۰۰	▲
پژو ۲۰۶ تیپ ۶	۱۹۰۰۰۰۰	●
پژو ۲۰۶ صندوقدار	۱۵۲۵۰۰۰	▲
جی ال ای	۱۰۲۰۰۰۰	●
پژو پارس	۱۷۰۰۰۰۰	▲

بازار سهام

نام	مقدار	تغییر
شاخص کل	۰۳.۱۰۲۴۹	▼
شاخص تابلیو اصلی	۵۵.۹۰۸۵	▼
شاخص تابلیو فرعی	۳۵.۱۱۳۴۱	▲
شاخص صنعت	۰۶.۸۰۹۳	▲

◀ **بازار فرهنگ در هفته گذشته**

**پرفروش‌های موسیقی**

نوع	آلبوم	خواننده
سنتی	سدی‌نامه	سالار عقیلی
	سوگواران خموش	علیرضا قربانی
پاپ	آخر دنیا	ایمان حضرتی
	شیخ	بهنام صفاریان
تلفیقی	ابرها	محسن نامجو
بدون کلام	بار آسمانی	علی‌اکبر مرادی

**پرفروش‌های کتاب**

عنوان کتاب	نویسنده	ترجمه
سعدی	عباس کیارستمی	-
آشوب	احمد بنی‌جمالی	-
به تازک دنیا مورد نیاز است	میک جکسن	گلاره اسدی
انقلاب نوآرنگه و رژیم پیش از آن	توکویل	محسن ثلاثی
نظریه حکومت قانون	سید جواد طباطبایی	-
کار و فراغت ایرانیان	حسن قاضی مرادی	-
یک روز فتنگ بارانی	اریک امانوئل اشویت	شهبلا حائری
کوتوله	پرلاگر کوئیست	حسین گلابیان
سالم‌رگی	اصغر الهی	-
هاگردن	بیمان هوشمنزاده	-
انتخاب	سیمین دانتشور	-
یادداشت‌های یک سرباز	جی.دی. سلینجر	علی شیعه علی
فرهنگ داستان نویسان	حسن میرعبدینی	-
هوا را از من بگیر خندها را نه	پابلو نرودا	احمد پوری
بازی عروس و داماد	بلقیس سلیمانی	-
آن گوشه دنج سمت چپ	مهدی ربی	-
کجا ممکن است...	هاروکی موراکامی	بزرگمهر شرف‌الدین

**پرفروش‌های فیلم**

فیلم	فروش (میلیون تومان)	روز
دایره رنگی	۳۸۵	۱۹
مجنون لیلی	۳۵۹	۱۹
زن دوم	۱۳۲	۱۹
به همین سادگی	۵۲	۱۹
۱۴۰۸	۱۰/۸	۲۴
فرش ایرانی	۶۹	۶۰
مادرزین سلام	۸۹/۹	۱۸



جنجالی "مرد هزار چهره" ادامه دارد

**مهران مدیری همچنان سکوت می‌کند**

را تنها شوخی با عرفان‌های سطحی، سوءاستفاده از شعرا و اشعار آوانگارد عنوان کرد. دیگر نویسندگان این مجموعه هم به سهم خود در مطبوعات و رسانه‌های دیگر به دفاع از "مرد هزار چهره" پرداختند و در صدد رفع اتهاماتی که تاکنون به این مجموعه وارد آمده است، برآمدند. در این میان لیلی گلستان که منتقدان او را به عنوان شخصیت مورد اشاره نویسندگان این مجموعه قلمداد کرده بودند، با اعلام اینکه اصلا در منزلش تلویزیون ندارد و برنامه‌های آن را نمی‌بیند، خود را از همه جا بی‌خبر نشان داد. با اینکه مدیر تولید این مجموعه در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس اعلام کرد، نیروی انتظامی بر فیلمنامه مجموعه نظارت کامل داشته است اما برخی شنیده‌ها حاکی از این است، مسوولان این نیرو به مجموعه انتقادات جدی دارند و از به تصویر درآمدن اینچنینی فضای یک کلاتری و نیروهای موظف آن ناخشنود هستند.

عبدالرضا شهسپاززاده (مدیر تولید مجموعه) با بیان اینکه فرصت محدودی برای ساخت یک مجموعه ۱۵ قسمتی داشته‌اند، تغییرات اعمال شده در پایان سریال راناشی از همین فرصت کم دانسته و تاکید کرد این مجموعه به دور از مسائل و جناح‌بندی‌های سیاسی ساخته شده و حذفیات آن هیچ ربطی به حواشی بوجود آمده پیرامون سریال و مسائل سیاسی ندارد. مهران مدیری که در سال‌های اخیر درباره هیچیک از مجموعه‌های خود با مطبوعات گفت‌وگو نکرده است همچنان به سکوت درباره آثارش بسنده کرده و روی خوشی به اهالی رسانه‌ها نشان نمی‌دهد. تنها موضعگیری او در این چند ساله اخیر مربوط به خواندن آواز تیتراژ سریال برده بود. او با این کار تصمیم گرفت، پاسخی به منتقدانش درباره خواندن یکی از آوازهای محمدرضا شجریان بدهد. مدیری در ارتباط با کارهای تلویزیونی‌اش با هیچ رسانه مکتوب و غیرمکتوبی گفت‌وگو نمی‌کند و ترجیح می‌دهد با سکوت جنجال‌ها را پایان بدهد اما این بار حواشی "مرد هزار چهره" بیش از دیگر آثار اوست و اهالی ادب و هنر، سیاست و... به انتقاد از او پرداخته‌اند. شاید توضیحات سازنده "مرد هزار چهره" درباره علت بوجود آمدن حواشی بسیار پیرامون این مجموعه و دیگر آثار فصل الخطابی برای این جنجال‌ها باشد و یک بار برای همیشه به این هیاهوها پاسخ قانع‌کننده‌ای دهد. ●

**تلویزیون**  
گلابیژ نادری: سریال‌های مهران مدیری همیشه همراه با جنجال و هیاهوی بسیار بوده است، چه آن زمانی که موسیقیدان‌ها به موسیقی تیتراژ "شب‌های برره" ایراد گرفتند و چه آن زمان که صاحب‌نظران عرصه ادب و فرهنگ به اصطلاحات و کلماتی که در نقطه‌چین، پاورچین و... استفاده می‌شد، انتقاد کردند. این بار "مرد هزار چهره" در دسرساز شده است و مسوولان ثبت احوال، گروهی از اهالی ادب، سیاست‌مندان و... از شاکیان این مجموعه تلویزیونی هستند. از همان روزهای اولیه پخش این سریال و در روزهای اول تعطیلات نوروزی اداره کل ثبت احوال استان فارس به دلیل انتصاب شخصیت اصلی داستان به عنوان شخص کلاهبردار شاید و متقلب در مجموعه ثبت احوال شیراز، ارائه فضای بی‌نظم و خارج از شأن اداری در ثبت احوال شیراز و القای سوء استفاده از موقعیت شغلی توسط کارکنان اداره کل ثبت احوال شیراز از تهیه‌کنندگان مجموعه تلویزیونی "مرد هزار چهره" به دادگستری فارس شکایت کرد. اواخر تعطیلات، سایت رجانپوز با اینکه از قسمت‌های مربوط به طبقه مرفه جامعه و ادبا و شاعران به شکلی تلویحی تمجید کرده بود به شدت به انتقاد از قسمت‌های مربوط به نیروی انتظامی پرداخت و این بخش‌های سریال را در راستای انتقاد از طرح امنیت اجتماعی و همخوانی با نگرانی‌های روشنفکرانه برخی حقوقدانان همسو با مجامع اروپایی قلمداد کرد.

برخی از اهالی فرهنگ پس از پخش قسمت‌های مربوط به حلقه ادبی دروس از به استهزا گرفتن شعرا برآشفتنند و هر یک از چهره‌های حاضر در این قسمت‌ها را به برخی از شعرای صاحب‌سبک و بنام ادبیات منتسب کردند. لیلی گلستان، محمدرضا شفیعی کدکنی، محمود مشرف‌آزاد تهرانی، مرحوم منوچهر آتشی و... از جمله افرادی بودند که به زعم منتقدان در این قسمت‌ها به سخره گرفته شده بودند. توکا نیستانی اولین فردی بود که به شکل علنی به انتقاد از این مجموعه پرداخت و به نویسندگان و سازندگان آن بدو بیراهه گفت. امیرمهدی ژوله نویسنده بخش‌های مربوط به حلقه ادبی که مورد عتاب مستقیم نیستانی قرار گرفته بود پس از اظهارات او، هرگونه تشابه اسمی شخصیت‌های این قسمت‌ها را با افراد حقیقی رد کرد و هدف از نگارش این بخش از سریال

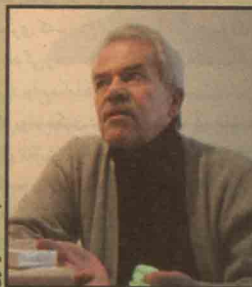
## باشگاه



شبنام بهنامی



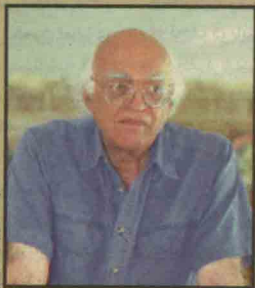
لیلی گسینی



عبدالله کوثری



محمد جواد غلامرضا کاشی



نوفس دریا بندری



محمد مفتاحی

## روشنفکران در تعطیلات

نوروز ۸۷ را چگونه گذراندید؟

به ترجمه بوده است: «یکسری کتابهای خواننده را خواندم و کمی هم به ترجمه پرداختم. در واقع کار نویسندگی و ترجمه از آن کارهایی است که تفریح مداوم در آن وجود دارد. هیچ چیز برای من لذتبخش تر از نوشتن نیست.»

**ماحصل کار و فراغت نوروزی شما چیست؟**

ترجمه بخشی از زندگینامه آیزیا برلین، ترجمه یک داستان کوتاه و نگارش چند مقاله ر آورده نوروزی بنده است.

**به جز کار و ترجمه چه فعالیت و مطالعه شخصی داشته‌اید؟**

کتاب *the book of denial* اثر دکتر ف که از دوستی به بنده رسیده است را خواندم و البته در کنار آن مروری هم بر شعری کلاسیک ایران داشتم و البته توری منشعات خاقلانی را نیز از دست ندادم.

عبدالله کوثری حسب علاقه‌اش سری هم به کتاب همدان نامه زده است تا بیشتر درباره زادگاهش بداند. «در مشهد آشنایی خاصی ندارم، رفت و آمد هم کم است برای سفر هم تا شمال دست کم ۱۵ ساعت و تا شیراز در حدود ۴۸ ساعت راه است. لذا گذران اوقات فراغت در ایران در مقایسه با نمونه‌های آن در دیگر کشورها بسیار سخت است و واقعیت امر هم در این است که در حقیقت ما حتی اگر بخواهیم هم نمی‌توانیم آن طور که لازم است از چنین زمانی استفاده کنیم. حتی شیوه‌های پیشین مردم هم برای پر کردن فرصت‌های خالی زندگی‌شان دیگر مثل گذشته نیست. مثل سفر که این روزها گران و هزینه‌بر شده و حتی دیدن بازدیدهایی که عرف است و سنت دیرین ما» برای شرحی بهتر، کوثری به خاطرات جوانی‌اش گریزی می‌زند: «تهران در سال ۱۳۴۰: آن موقع سینما می‌رفتیم، فیلم‌ها جدید بود و سینماها هم به نسبت شلوغ، اما بعد از ۴۰ سال هنوز جوان‌ها باید به همان چند سینمای محدود شهر بروند. دامنه

آمنه شیرافکن: اوقات فراغت آدم‌ها فراخور سبک زندگی که برای ادامه راه برمی‌گزینند با یکدیگر متفاوت است. آدم‌ها همیشه از زاویه دید خود به چگونگی گذر زمان می‌اندیشند. مفهوم زمان در پیوند با اندیشیدن حجم متفاوتی پیدا می‌کند از نحوه ارتباط این دو می‌توان مدلهای متفاوتی از زندگی را ترسیم کرد. اوقات فراغت و روشنفکری اگر چه در فرهنگ لغات جامعه‌شناسی تعریف مشخصی ندارد اما می‌توان با تعریف سبک زندگی، مقوله سرمایه اجتماعی و اوقات فراغت به آن پرداخت. سبک‌های زندگی مجموعه‌ای از طرز تلقی‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، حالت‌ها و سلیقه‌ها در هر چیزی از موسیقی گرفته تا هنر و تلویزیون را در بر می‌گیرد. براساس سبک زندگی، مدل زیست و روشنفکران ویژگی‌های متفاوتی با دیگر طبقات پیدا می‌کند. از نوع موسیقی که گوش می‌دهند گرفته تا نحوه نگرش به زندگی و روش‌هایی که برای ارتباط با دوستان و استفاده از فرصت‌های به وجود آمده بر می‌گزینند. روشنفکری شغل محسوب نمی‌شود. بیشتر دغدغه است. در ایران غالباً در حاشیه قرار می‌گیرد و به همین خاطر روشنفکران ایرانی روزهای تعطیل و فراغت می‌توانند با توجه و فرصت بیشتر به امور خود بپردازند. این کارها شاید ترجمه کتابی باشد، یا نگارش کتابی یا سرایش شعر. زمان در زاویه دید روشنفکر مفهومی متفاوت و البته مقدس پیدا می‌کند. البته گاهی مدل زندگی آنها در این روزها هم چندان فرقی نمی‌کند. می‌شود ادامه همان شیوه زیست همیشگی‌شان با این تفاوت که فرصت بیشتری برای اندیشیدن پیدا می‌کند.

◀ **عبدالله کوثری و باز تولید لذت نوشتن**

عبدالله کوثری، مترجم همدانی این روزها ساکن مشهد است و نوروز را در خانه‌اش گذرانده است. وضعیت جغرافیایی مشهد او را از سفر بازداشته و در روزهای فراغت نوروزی غالباً دست

روشنفکران در تعطیلات

## ابدیت و فنا



محمد جواد غلامرضا کاشی

تنها به حره بهار است که در خندان در کوچه‌ها و خیابان‌های تهران دیده می‌شوند. چندان از طراوت سبزه‌بهری می‌درخشند که خیابان را تحت تاثیر قرار می‌دهند. در تابستان تکراری‌اند، در پاییز و زمستان نیز گویی پشتشان به ماست، بار سفر بسته‌اند و در حال کوچ‌اند شهر قلعه‌ای است که انسان پیروز بر منطق طبیعت در آن مسکن گزیده است. بهار رخنه‌ای است در این قلعه فیزی. بهار، چشم‌ها را به خاک می‌گشاید و به آسمان و به هر چیز که از دایره صنع بشری بیرون است. خاک و گل و جویبار و آسمان شفاف، با منطق زندگی شهری نلسازگار است. در نسبت با طبیعت، تماشاگر خود را در مرز میان ابدیت و فنا می‌یابد. خاک منزل اصلی است. سرانجام در آنجاست که گفته می‌شود همه چیز به قول فروغ فرخ‌راد در یک دهان سرد مکنده به نقطه تلاقی و پایان می‌رسند. اما خاک در همان حال که مولد حس فنا و پایان است، مولد حس ابدیت نیز هست. خاک در من احساس ابدیت پدید می‌آورد به ویژه در بهار. اگر چه هزاران بار از آن گیاهان پرطراوت برویند و فشانند. اما در شهر، هیچ چیز ابدی نیست. همه چیز تاریخ و زمان تولید و انقضا دارد. همه چیز به اعتبار این و آن استوار است. اما در عین حال هیچ چیز هم به کلی فنا نمی‌شود. حد اکثر آن است که آنچه تاریخ مصرف‌اش تمام شده، به زباله بدل می‌شود و زباله به هیچ روی پایان نیست. زباله‌ها را تفکیک می‌کنند و دوباره به مصارف متعدد می‌رسانند. گاهی به خود رجوع می‌کنم، هزار بعد و چهره دارم. اما تقریباً هیچ یک را ترک نکرده‌ام. گویی هر حس و هر توان و هر خاطره و خواست، برای روزی نگهداری شده است. در فرایند زندگی در شهر، به جای آنکه در یک مسیر خطی حرکت کنیم و چیزی را ترک و در منزلتی تازه اقامت گزینیم، در یک جا ایستاده‌ایم و مرتب جاق و عرض می‌شویم. بعدی تازه را به ابعاد پیشین افزودیم. چندان گرد و سنگین شده‌ایم که توانی برای جابجایی نمانده است. البته میلی هم در کار نیست. فقدان امنیت در دهه‌های اخیر، ماجرا را دوچندان کرده است. همه ما به همه چیز نیازمندیم. همه چندچور سابقه کاری داریم. هر کدام برای روزی نگاه داشته‌ایم. چه کنیم اگر از این کار بیرونمان کردند؟ چندین مهارت انبار کرده‌ایم. حتی سوابق گوناگون ما، به کارمان می‌آید. با افراد گوناگون و ناهم‌رنگ نسبت داریم. چه کنیم اگر نزد فلاتی‌ها مغضوب شدیم؟ شاید سیاست‌ها عوض شد. ممکن است روزی به خاطر همراهی با کس یا کسانی، مغضوب واقع شویم. اما خدا را چه دیدی، شاید اوضاع عوض شود و همان سابقه بد به کارمان آید. چندین زبان برای سخن گفتن یاد گرفته‌ایم. کاتال‌های ارتباطی بیچیده و چند لایه داریم. حال را حفظ می‌کنیم، اما دل نگران آینده‌ایم. چون الزاماً منطق حفظ امروز، با منطق حفظ آینده سازگار نیست. اگر این دورا حل کنیم، با گذشته چه کنیم؟ هرآن باید رنگی تازه به آن بزینیم. مبادا که ترک بردارد، چینی نازک شخصیت و ناموده‌مان در فضای شهری، تشویش میان ابدیت و فنا رخت بر بسته است و زندگی در یک تعلیق مدام میان این دو جریان دارد. همه چیز هست، اما در تعلیق میان ابدیت و فنا، فاقد معناست. هست، اما ابدی نیست، از صحنه بیرون می‌رود اما فنا نمی‌پذیرد. شهر در همه ما یک طبیعت ثانوی پدید آورده است. زندگی در یک فضای معلق و بی‌بنیاد. زندگی در غفلت از آن تشویش بنیادین جاری است. بهار که می‌شود اما، در خندان با طراوت خود هجوم می‌آورد. مثل نمایی از هشیاری‌اند در غفلت ناشی از تلاقی آهن و سنگ و بتن. ●

تنوع فیلم‌ها هم که به شدت کاهش یافته و اصلا خیلی از فیلم‌های خارجی در سینماها ما نمایش داده نمی‌شود. اما بگذریم از این غم نبود سینما، باید دست کم این روزها هنر تئاتر به جایگاهی می‌رسید که جوانان می‌توانستند از آن به‌عنوان یک گزینه جایگزین برای گذران فرصت‌های پیش رویشان استفاده می‌کردند. اینگونه است که نوروز که تمام می‌شود چهره خیلی‌ها را که نگاه کنی هنوز خسته‌اند. کار در ایران به هر صورت نوعی تفریح است و وقتی افراد نمی‌دانند چطور باید فرصت فراغت را بگذرانند و برایش برنامه‌ریزی کنند اینطور می‌شود که فقط در پایان تعطیلات برایشان خستگی تکرار روزها می‌ماند.»

کوثری چنین حالتی را نتیجه ابتلای مردم به جریان روزمرگی می‌داند: «هشکلی که با بروز فرصت آسوده بودن برای مردم بیشتر می‌شود. افراد یکجور مسیر گذران روزمره زندگی‌شان را گم می‌کنند. اینکه باید بروند سر کار و بعد هم به خانه بیایند و همان تکرار روز. اما حالا باید در خانه باشند و همین تغییر در مسیر هر روزه خسته‌شان می‌کند.»

### محمد صنعتی و سفری برای خرید کتاب

محمد صنعتی، روانشناس، نویسنده و منتقد ادبی تعطیلات نوروزی را خارج از کشور بوده است:

سفر فرصت مناسبی برای دید و بازدید با دوستانی است که خارج از کشور به سر می‌برند و البته در کنار آن تهیه منابعی که برای ادامه سال و کار به آن احتیاج است. یکی از دلایل اصلی سفر به خارج از کشور تهیه کتاب بود. منابعی که برای یکسری کارهای مطالعاتی به آن نیاز دارم و در اینجا دشوار می‌توانستم آن را تهیه کنم. باید گفت که مدل گذران اوقات فراغت نویسندگان و پژوهشگران در فرم خیلی متمایز با توده مردم نیست. نویسنده‌ها هم سفر می‌کنند و در سفر هم با دوستان و همراهان دیدار دارند. صورت گذراندن فرصت در همه جا یکی است اما در محتوا کمی تفاوت وجود دارد.

پس به این ترتیب اوقات فراغت روشنفکری در ایران به طور معمول با اوقات کاری تفاوت زیادی ندارد. همانطور که از عنوان اطلاق شده به این قشر پیداست سر و کار این قشر با اندیشه و تمدن و فرهنگ و جامعه انسانی است. بنابراین این فراغت و تمدد اعصاب این گروه نیز در ارتباط با همین موضوعات است

که معنا پیدا می‌کند. آنها هم وقتی لذت می‌برند که بتوانند کتابی مطالعه کنند، یا فیلمی ببینند و البته یکی از مهمترین چیزهایی که به آن نیاز دارند ارتباط با هم‌زمان‌های خودشان است و این بدان معنا است که آنها نیاز دارند گفتگویی مشترک با همفکران خود پیدا کنند و این فرصت شاید یکی از بهترین فرصت‌های فراغت روشنفکری است که البته در همان زمان با کار جدی هم تنیده می‌شود. شرایطی را تصور کنید که این ابزار و وسایل برای گذران زندگی روزانه یک روشنفکر مهیا نشود. آنگاه است که او دچار انزوا می‌شود و اوقاتش را در تنهایی می‌گذراند. برای فردی که می‌اندیشد روابط انسانی منبع مهم و الهام‌بخشی به شمار می‌آید. اینکه هم بتوانند به ارزیابی افکار خودشان اقدام کنند و هم در این گفت‌وگو به تبادل افکار و اندیشه بپردازند. مهدیگر را تشویق کنند برای اینکه کارهای خلاقه بهتری انجام دهند. اوقات فراغت روشنفکری به واقع نوعی اوقات کاری است. غالباً در اوقات فراغت روشنفکران مسیر زندگی آنها تغییر خاصی نمی‌کند و با فرصت‌گذاری بیشتر به سمتی می‌روند که رویه پیشین را با انرژی و توان بیشتری پیش ببرند. اما جا دارد که به این بهانه به شیوه‌های معمول گذران اوقات فراغت در ایران نقد وارد کرد. باید اوقات فراغت و نحوه گذران آن برای افراد جامعه بازتعریف شود.

این اوقات برای خیلی‌ها مترادف با اوقات بطالت تعبیر می‌شود. زمانی که می‌توان دست از فکر کردن برداشت و وقت را صرف کارهای صرفاً تفریحی کرد. باید این نوع نگاه به اوقات فراغت تصحیح شود. اندیشیدن محور طی کردن لحظه‌های عمر است و آدمی در فرصت بیشتری که برایش پیش می‌آید باید نوع نگاه و دیدش را به ساختار زندگی زنده کند و اینجاست که اندیشه به خانه‌تکانی نیاز دارد و نه توقف. اما ذکر این نکته هم برای پایان بحث ضروری است که روشنفکری در ایران همیشه در حاشیه بوده و فرد غالباً مشغول دیگری دارد که فضای آن هم با فضای روشنفکری متفاوت است و بنابراین در کنار اشتغال به کارهای اینچنینی می‌رسد. اینجا روشنفکری ما در شکل تفاوت زیادی با سبک زندگی روشنفکران در دیگر کشورها پیدا می‌کند. در اینجا غالباً شیوه زیست افراد و از تراق آنها با سبک زیست روشنفکرانه همگام است و شغل از مقوله روشنفکری جدا نیست.

### نجف دریابندری در جزیره قشم

نجف دریابندری همان ابتدای گوید که مطلب گفتنی ندارم. تعطیلات به قشم رفته‌ام و به تهران هم که رسیدیم کار خاصی نکردم. در نوروز برنامه مشخصی ندارم. گاهی سفر، گاهی کار و همه این‌ها بستگی به شرایطی دارد که پیش می‌آید. اگرچه نوروز ۸۷ را بیشتر در سفر بوده و خیلی به کار نپرداختم اما با این وجود کار ترجمه را همچنان پیش می‌برم. سال‌ها پیش بود که بخشی از کتاب مربوط به معرفی مارکوس اورلیوس امپراتور روم را آغاز کردم. در واقع حدود ۳۰ سال پیش قسمتی از کتاب را ترجمه کردم و آن بخش هم در مجموعه فلاسفه اجتماعی به چاپ رسید، چرا که اورلیوس امپراتور روم فیلسوف هم بود. حالا دارم باقی کتاب را ترجمه می‌کنم. کار ترجمه را هم تازه شروع کردم. روزهایی که از قشم به تهران رسیدیم.

### بازگشت خشایار دیهیمی به نوجوانی

خشایار دیهیمی در ایام تعطیل مطابق معمول سری هم به طالقان زده است:

سال‌هاست که در حسرت ایام فراغت به معنای واقعی آن هستم. سال‌هاست که این مجال حاصل نشده تا کاملاً به خود و احوالات خود بپردازم. در این سالیان ایام تعطیل و فراغت به گوشه‌های می‌روم و یک کتاب ترجمه می‌کنم و آن کتاب

### هایک خوانی نجفی

محمدعلی نجفی عضو کمیسیون عمران شورای شهر تهران فراغت نوروزی‌اش را در بخش سفر، دید و بازدید و مطالعه تقسیم‌بندی کرده است. برای من ویژه‌نامه‌های نوروزی روزنامه‌ها یکی از منابع مطالعاتی در روزهای تعطیل بوده است، از سطح



کیفی ویژه‌نامه‌ها راضی‌ام و در مقایسه با سال گذشته ویژه‌نامه‌ها را پریارتر دیدم. اگرچه خیلی اهل تلویزیون دیدن نیستم اما سریال مرد هزارچهره را هم در تعطیلات نوروزی دیدم. در بخش سفر به شهر بم رفتم. همیشه هر وقت فرصتی شود برای دیدن مراسم جشن خرما راهی بم می‌شدم، نوروز ۸۷ هم چهار روز در بم ساکن شدم و البته دیدار از وضعیت مرمت و ساماندهی آرگ بم و بازدید از آرگ جدید هم به برنامه‌مان اضافه شد، البته از بم هم سه روز به شمال کشور رفتم. تعطیلات نوروزی را فرصت مناسبی می‌دانم برای تجدید دیدار با دوستان و آشنایان. به ویژه گذراندن فرصت زمان بیشتر با اعضای خانواده. در بخش مطالعه هم علاوه بر ویژه‌نامه‌خوانی‌های امسال، دو کتاب خاطره از مشاهیر را هم خواندم. نخست کتاب خاطرات آقای مجتهدی که مدت‌ها قصد مطالعه‌اش را داشتم و دیگری هم کتاب خاطرات آقای مجیدی که سابق براین وزیر و رئیس سازمان برنامه و بودجه بوده است. کتابی درباره آزادی اثر هایک، فیلسوف سیاسی لیبرال نیز دیگر کتابی است که در این فرصت مطالعه کردم.

## نوروز و تعطیلات

محصول ایام عید و نوروز من می‌شود. در سال‌های اخیر در تعطیلات نوروز ترجمه یک کتاب را تمام کردم و آن را با خود به تهران آوردم. این واقعیت که انسان هم رئیس خودش باشد در عین حال که مزایایی دارد، مضراتی هم دارد و اصلی‌ترین ضرر هم این است که دلم نمی‌آید به خود مرخصی بدهم و انتظار کار مضاعف از خویش دارم، خاصه در تعطیلات. اگر کارمند باشم حتماً به مرخصی که مستحق آن هستم خواهم رفت اما من واقعا مدت‌هاست که به خود مرخصی نداده‌ام. گاهی می‌اندیشم که شاید این گونه عمل کردن اشتباه باشد اما فعلاً که شیوه‌های ناگزیر است. برای من تنها تفاوت روزهای تعطیل با غیر تعطیل در این است که از تهران فرار می‌کنم و مجال کار بیشتر می‌یابم. مضاف بر اینکه به دل طبیعت رفتن و در طبیعت تامل کردن و لذت بصری از زیبایی‌های طبیعی بر من هم آرامشی ناب است که در هیاهو و سرسودی تهران دست یافتن به آن امکانپذیر نیست. آنچه روایت شد کل داستان تکراری اوقات فراغت بنده در سالیان اخیر است. پس مطابق هر سال امسال هم از تهران بیرون رفتم و در طالقان همانند خیلی سال‌های دیگر به کار پرداختم. ترجمه کتاب «روح پراگ» نوشته «یوان کلیما» را تمام کردم. در این مدت دوستی مهربان هم همراه من بود که از حضور او هم لذت وافری بردم.

### به جز ترجمه و کار آیا کتاب یا کتاب‌های دیگری هم که جنبه شخصی داشته باشد مطالعه کردید؟

در تعطیلات نوروز به ایام نوجوانی خود بازگشتم و کتاب‌هایی را که سال‌ها قبل خوانده بودم و با آنها آرامش یافته بودم دوباره خواندم. کتاب‌هایی مثل «هایدی»، «بی‌خانمان» و «لبا لنگ‌دراز» که کتاب‌هایی ساده و دلنشین‌اند و سرشار از حس آرامش؛ کتاب‌هایی که در آن خیر همواره بر شر پیروز می‌شود و حس امید را به خواننده منتقل می‌کنند. در این تعطیلات هر گاه که سرگرم کار نبودم، خوراک من خواندن کتاب‌های دوره نوجوانی بود که البته از خواندن آنها به لذت وافری هم رسیدم.

### سلین خوانی‌های جمادی

سیاوش جمادی، پژوهشگر فلسفی و نیچه‌شناس و مترجم روزهای نوروز فرصت بیشتری برای پرداختن به کار ترجمه داشته و این روزها مشغول نوشتن نقدی بر ادبیات سلین است:

هیچ تفاوتی حداقل برای مدل زندگی من در روزهای تعطیل و غیر تعطیل وجود ندارد. هر روز خورشید از سووی طلوع می‌کند و از سووی دیگر غروب و زمین هم در ۲۴ ساعت یک بار گردش می‌کند و من هم هر روز روال زندگی‌ام را همین‌طور پیش می‌برم. هر روز و نه تنها در روزهای تعطیل درگیر کار ترجمه و نگارش هستم و به نظرم لذت‌بخش‌ترین تفریح و سرگرمی هم برابرم همین است. به نظرم عید فرقی با روزهای دیگر سال ندارد. مهم آن چیزی است که در ذهن و درون ما می‌گذرد. گاهی به سمت شادمانی می‌رود و گاهی هم به سمت غم. فرصت تعطیلات نوروزی برای من فرصتی در جهت انسجام در کارها بوده و توانستام با فرصت بیشتری که به دست آوردم به کارهای عقب افتاده بپردازم. اکنون ترجمه کتاب تئوری زیبایی‌شناسی آدورنو را در دست دارم. این کار به عنوان کار اصلی فراغت نوروزی بنده بوده و البته در کنار آن به نگارش چند مقاله هم مشغول بودم. برای ترجمه اثر آدورنو در اوقات فراغت نوروز دو متن انگلیسی ترجمه شده از کار آدورنو را هم به تطبیق داده تا ترجمه با دقت بیشتری ادامه پیدا کند. روزهای تعطیل نوروز همچنین برای من فرصت مناسبی



روشنفکران در تعطیلات • ۳

فرار از تعطیلات



عباس عبادی

اینکه قصد ارزش گذاری داشته باشم توضیح می‌دهم که کار من مثلا با کار یک آهنگر که تنها هن جوش می‌دهد و مزد می‌گیرد متفاوت است. کار من تماما برای خودم انجام می‌گیرد و تمام آن هم همراه با لذت است. به این علت است که همیشه از تعطیلات و روزهای جمعه متنفرم. چرا که در تعطیلات دنیا برای من تعطیل می‌شود و نمی‌توانم از فرصت‌های موجود فراغت استفاده کنم.

البته این انگاره به این معنی نیست که از کار کردن در ۲۴ ساعت شبانه‌روز دفاع می‌کنم، متأسفانه این روزها تفکری در حال تقویت شدن است که مبتنی بر آن انسان خوب باید ۲۴ ساعت کار کند و مرخصی هم نداشته باشد. این تفکر درست نیست، میزان کار و فراغت باید نرمال باشد و مسوولین هم باید به اندازه کافی کار کنند و اگرچه اوقات فراغت آنها با انسان‌های عادی و عرف عمومی متفاوت است. به این ترتیب بنده به علت تعطیلی کل کشور از روزهای عید لذت نمی‌برم اگرچه معتقدم که جمع شدن دور هم و رفتن به طبیعت لذتی خاص دارد. اما به طور کلی تعطیلی برای من جذاب نیست. لذا روزهای عید امسال تماما همراه با خانواده بودم و سفری به استان سمنان داشتم. در روزهای عید کتاب «جنایتکار اقتصادی» را خواندم و تلاش کردم تا اخبار را دنبال کنم و کامنت‌های سایت شخصی‌ام را هر روز بررسی کنم. با اینکه اصلا علاقه‌ای به تلویزیون ندارم اما در این مورد در ایام نوروز با یک استثنا مواجه شدم و سریال مسرد هزار چهره را دیدم. به طور کلی از تعطیلات ناراضی نیستم، همین که دیگران لذت می‌برند برای من کافی است. ●

مساله اوقات فراغت البته بحثی جدید نیست و به یک معنا در قدیم هم مطرح بوده است. مثلا در قدیم کشاورزان چند ماه سال را کار می‌کردند و بقیه ماه‌ها را بیکار بودند و از زمان برای خود استفاده می‌کردند. البته اکنون هم این وضعیت تا حدودی وجود دارد و کشاورزان بخشی از سال را بیکار هستند. اما این برداشت از اوقات فراغت، مبتنی بر تعریف جدید و معاصر از اوقات فراغت نیست. در حال حاضر اوقات فراغت به این معنا است که فرد زمان‌هایی مشخص از سال را برای رسیدگی به امور شخصی انتخاب کند و فرصتی برای بهبود شرایط خویش و استفاده مبتنی بر لذت خود در اختیار داشته باشد. انسان در اوقات فراغت به دنبال این است که با بهبود شرایط به زندگی خویش نشاط و معنای بیشتری بیخشد. این جنبه از اوقات فراغت در گذشته کمتر مورد توجه بوده است. در نظام‌های جدید که فرصت کار و تولید، زمان کمتری را برای رسیدگی به امور شخصی در اختیار فرد قرار می‌دهد یک بازار جدی هم برای گذران اوقات فراغت شکل گرفته است. البته گذران اوقات فراغت در افراد مختلف، متفاوت است. شاید کسانی که در دایره صحبت ما قرار دارند، اوقات فراغت خود را متفاوت از عامه مردم می‌گذرانند. مثلا از خود مثال می‌زنم که برای من اوقات فراغت مفهومی ندارد و به یک معنا تمام لحظه‌های من، اوقات فراغت است چرا که من از تمام کارهایی که انجام می‌دهم لذت می‌برم. بدون

روشنفکران در تعطیلات • ۴

زمانی برای فراغت از اصلاحات



حسین مرعشی

گذراندم و البته عصبانیت‌های ناشی از اتفاقات تهران هم در سایه پیروزی‌های ناشی از یک انتخابات رقابتی در کرمان و رفسنجان فرو نشست و من تسلیم فضای شاد همشهریان خود شدم. تنها ناله‌های مجید انصاری از تهران به گوش می‌رسید که می‌گفت شکایت‌ها هم آماده شده اما کسی نیست که آن را تحویل بگیرد! به هر حال نوروز امسال را آرام گذراندم اگرچه گذران روزهای نوروز در زمانی که مسوولیت استانداری داشتم نیز حال و هوای خاص خود را داشت. در آن سال‌ها ایام نوروز به مناطق جنگی و عملیاتی می‌رفتم و با رزمندگان روزها را می‌گذراندم. باری در سال‌های اخیر فراغتی حاصل شده و زمانی برای رسیدگی به احوال شخصی فراهم شده است اما این تعطیلات یک دستاورد دیگر هم برایم داشت و آن بازدید از شهر بم و اقداماتی بود که در آن صورت گرفته است. در ارگ قدیم بم خوشبختانه امسال آثار حیات ظاهر شده بود و در ایام نوروز ۴۰ هزار نفر از آن بازدید کرده بودند که این اتفاق بسیار خوبی برای مردم بم بود. ارگ جدید هم به صورت یک شهر صنعتی و توریستی به دست جوانان کوشای منطقه ساخته شده و از اینکه مردم منطقه قادر هستند به جای رفتن به جایی مثل کیش در ارگ جدید تفریح کنند و اوقات فراغت خود را بگذرانند، احساس خوبی داشتم. اما در شهر بم به‌رغم اقدامات زیادی که صورت گرفته هنوز شهر وضعیت قابل قبول و مناسبی ندارد و تا وضعیت مطلوب زندگی شهری فاصله عمیقی دارد. به این ترتیب در یک کلام باید بگویم که در تعطیلات نوروز به‌رغم روزهای پرکار پیش از آن به تنها چیزی که فکر نکردم سیاست و اصلاحات بود که این دو عنصر به اندازه کافی وقت من را در گذشته گرفته بود. ●

برای جماعت اهل سیاست اوقات فراغت مفهومی ندارد و در واقع مباحث سیاسی این اجازه را به انسان نمی‌دهد که فراغت کامل داشته باشد. اما همین حس که روزهایی وجود دارد که در آن از کار روزانه خبری نیست، آرام‌بخش است. با این همه وضعیت بنده در سال‌های اخیر متفاوت است، هر چه در سال‌های حضور در دولت و مجلس کمبود وقت داشتم، در سال‌های اخیر دغدغه پر کردن ساعات روز را دارم اما خوشبختانه در ایام نوروز این دغدغه هم وجود نداشت و فراغتی حاصل شد تا با خیالی آسوده قلیانی بکشم و در خدمت خانواده باشم. فراغت بنده در روزهای نوروز امسال از این حیث لذت‌بخش بود که اسفندماه گذشته روزهای پر تحرکی را در مسوولیت انتخابات گذراندم و بعد از یک دوره نسبتاً آرام در زندگی شخصی، به دلیل اهمیت انتخابات مجلس روزهای پر تحرکی در ستاد اصلاح‌طلبان داشتم. البته باید متذکر شد که به دلیل تقسیم کار بسیار مناسبی که در ستاد اصلاحات صورت گرفته بود من هنوز فراغت کافی داشتم که بتوانم به مسوولیت اصلی خود در سمت مدیریت خیابانی کشور انجام وظیفه کنم و در خیابان‌های شلوغ اسفندماه تهران پرسه بزنم! به این ترتیب در اوج تفریق کاری ناگهان ۲۹ اسفند رسید و همان گونه که طراحان برگزاری انتخابات به درستی پیش‌بینی کرده بودند با فرا رسیدن این روز تمامی دغدغه‌های ناشی از شمارش آرای تهران هم به کناری گذاشته شد و بار سفر بستم. روزهای سال جدید را در رفسنجان و در کنار خانواده

بوده تا بتوانم بیشتر با سبک نگارشی و ویژگی‌های زبانی این اندیشمند مکتب فرانکفورت آشنا شوم. دیگر فعالیت نوروزی بنده در ادامه همکاری با فصلنامه خوانش برای این شماره این نشریه نقدی بر آثار فردیناند سلین است که خواهم نوشت. به اعتقاد من سلین یکی از بزرگترین رمان‌نویسان جهان است و علاقه‌مندم که بتوانم در معرفی او به مخاطب ایرانی و نقد آثار او قدمی بردارم. برای نگارش مقاله‌ای درباره سلین در نوروز ۸۷ سه رمان از سلین خوانده‌ام؛ کتاب‌هایی که ترجمه انگلیسی آثار سلین از زبان آلمانی‌اند. همچنین سری هم به ویژه‌نامه بخارا درباره فردیناند سلین زده و از ابتدا تا انتها را خوانده و همه را هم فیش‌برداری کرده‌ام.

لیلی گلستان و اکتشاف نوروزی

لیلی گلستان، نویسنده و مترجم نوروز ۸۷ را از آن جهت خوب می‌دانم که توانسته نویسندگان جوان آلمانی را کشف کند.

همیشه از بچگی آموخته بودم که از فرصت‌هایم استفاده کنم و بیکار نباشم. اوقات فراغت برای من وقت‌های پرکار و پرباری می‌شود. فرصتی که بی‌تعلق و مسوولیت کاری بشود به امور دلخواه رسید. در خانواده‌مان خیلی رسم به دید و بازدید نیست، مگر دیدار تعدادی دوست نزدیک نوروز برای من پر بوده است از هیجان مطالعه و لذت‌های ترجمه به خصوص مطالعه کتاب قصه‌های محمدعلی موحد در مورد شمس و مولانا. در این مدت ترجمه کتاب زندگی نیچه اثر اشتغفن وایک را به سفارش نشر مرکز به نیمه رسانده‌ام و البته خیلی از کارهای نصفه و نیمه گذشته را هم انجام داده‌ام. در کنار این‌ها کتاب‌های داستان نویسندگان جوان معاصر آلمان را هم مطالعه کرده و خرسندم از این اکتشاف نوروزی هستم. یک بار دیگر سری به دیوان شمس لنگرودی زده و رمان حلقه کنفی را هم دیگر بار خواندم. اوقات فراغت برای من تمام روزهای یک ماه فروردین است. خوشحالم از اینکه در این یک ماه قرار نیست درگیر و دار مدیریت گالری باشم و می‌توانم مدت زمان بیشتری به کارهای مورد علاقه‌ام برسم.

جواد مجابی به قزوین می‌رود

جواد مجابی شاعر، نویسنده، نقاش، طنزپرداز و روزنامه‌نگار ایرانی سال‌هاست که به گفته خودش شغل خاصی ندارد و همه روزهایش شبیه جمعه است:

نوروز و عید برای من تنها چرخش فصلی بوده و روزهای فراغت نوروزی تغییر خاصی در سبک زندگی‌ام به وجود نیارده‌است. من هر روز کار می‌کنم. درگیر نگارش و سرایش شعر بوده‌ام و مطالعه چند کتاب و بازدید از نمایشگاه نقاشی. با شعرهایی که در نوروز ۸۷ سرودم تقریباً می‌توانم به زودی دفتر شعر تازه‌ام منتشر کنم. فرصت‌هایم را بین شعر و قصه و مقاله‌نویسی تقسیم می‌کنم. نوروز به برخی متن‌های قدیمی مراجعه کرده، نگاهی دوباره به شرح شطحیات انداخته و از خواندن کتاب فصوص الحکم به تصحیح محمدعلی موحد بهره‌ها بردارم. موحد در این کتاب توانسته نگاه ناقدانه‌ای بر آثار محیی‌الدین عربی داشته باشد. در کنار مطالعه متون قدیمی چند مجموعه جدید شعر و قصه را هم خوانده‌ام و تقریباً از گذران روزگار در تعطیلات نوروزی راضی هستم. در ادامه تعطیلات سری هم به زادگاه قزوین زده و به بازدید کاروانسرای ناصرالدین شاهی این شهر رفته و نگرانم که بناهای تاریخی به یادگار مانده در زادگاهم و البته سایر شهرهای ایران به دنبال بی‌توجهی مسوولان به تلی از خاک مبدل شده است لذا نکته‌ای که این روزها منم در ذهنم مرور می‌کنم این است که ادبیات و هنر ما به شدت در معرض خطر است. البته ناگفته نماند که در روزنامه‌خوانی‌های نوروزی چند یادداشت درباره وضعیت نشر در ایران خوانده‌ام و این روزها نگرانم از تهدید وضعیت نشر خصوصی در ایران و بازگشت نوعی نشر دولتی متمرکز. ●

روشنفکران در تعطیلات • ۵

«دیوانگی» و کیمیای فراغت



احمد پور نجاتی

«واعظی بر سر منبر می‌گفت: هر گاه بندهای مست بمیرد و مست دفن شود، مست سر از گور برآورد. (مردی) خراسانی در پای منبر بود، گفت: به خدا آن شرابی نیست که یک شیشه آن به صد دینار می‌آورد.» به نقل از رساله دلگشا، عبید زاکانی. حکایت «اوقات فراغت»، در زمانه و جامعه ما، حکایت شوخی تکراری و بی‌مزایاست که پرداختن به آن حاصلی جز تازه شدن یک داغ، «داغ واژه‌های سسترون» در پی ندارد. می‌دانم و ذمای تردید ندارم که در پیشخوان متولیان رسمی دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی و رسانه‌ای، هزاران برگ، توصیه و برنامه و پژوهش و نسخه منحصره‌فرد، پیرامون تعریف و تمجید و توصیف اوقات فراغت، حاضر و آماده است و می‌دانم که چه سرمایه‌ها و تلاش‌ها، مصروف پر کردن اوقات فراغت مردم می‌شود، البته آن گونه که «مطلوب و مباح» شمرده می‌شود. چگونه می‌توان از شرمندگی این همه تلاش دلسوزانه و خیرخواهانه رهایی یافت که شش‌دانگ برنامه‌های رادیو و تلویزیون و سینما و فرهنگسرا و بوستان و کوه و کمر، آستین همت بالا زده‌اند که چه؟ که: مردم به خیر و خوشی اوقات فراغت خویش را بر کنند، سپری کنند؟ اما به باور این قلم، «اوقات فراغت» در حال و هوایی که ما داریم جز برای اندکی بسیار ناچیزتر از هیچ چیز نیست شبیه یک «تخم‌مرغ شانس توخالی»، «یک لاتاری از پیش باخته» و یک منت پوچ! کدام اوقات فراغت؟! بسیاری از مردم خیال می‌کنند آن‌گاه که در روزهای تعطیل تقویم رخصت می‌یابند تا کارهای موظف و متعارف را واگذارند و همراه خانواده به پارک و سینما و تئاتر و سیرک و تماشای بازار و بوتیک بروند یا در حاشیه رودخانه یا زاویه قهوه‌خانه سنتی و مدرن کباب و آبگوشت و پیتزایی نوش جان کنند، به تدبیر و هنرمندی، از «اوقات فراغت» خویش بهره بردارند، اما نه! در واقع، از انجام تکلیف و وظیفه اداری یا شغلی، معاف بوده‌اند اما به نوعی دیگر از انجام تکلیف، گردن نهاده‌اند! آیا «اوقات فراغت»، این گونه که ما داریم، کلاه گشادای نیست که به اختیار یا اضطرار، تا بناگوش ما را فرا گرفته است؟ لابد می‌پرسید، پس آیا چیزی به نام اوقات فراغت وجود ندارد و من بی‌درنگ پاسخ می‌دهم: چرا! کیمیایی که به قول عبید یک ذره‌اش صد دینار می‌آورد، به باور من: «فراغت» چیزیست در قلمرو ساحت خصوصی آدم‌ها، یک امر تمام‌عیار شخصی. شبیه دنیای درون با همه رمز و رازهایش. «وقت فراغت»، مجال خلوت و انس انسان است با تنهایی خویش، فرصت ارزشمند و دیرپاب مشاهده منزلت انسانی در گردونه یا سپهر زندگی اجتماعی. چه شباهت شگفت‌انگیزی دارد «وقت فراغت» با لحظه‌های درنگ اما نوبدیش «فراغت زنان باردار» در هر دو موقعیت، چیزی تازه متولد می‌شود و باید بشود. از این رو، به گمان من، مهمترین ویژگی و مشخصه «وقت فراغت» قابلیت «خلاقیت و زایایی» آن است، پس اگر در برهه‌ای از زمان با موقعیت، هر چند به نام فرعی «وقت فراغت»، مجال خلوت تنهایی با خویش دست نداد، اگر به هر اندازه کم یا بیش، چیزی تازه متولد نشد بی‌درنگ باید شناسنامه‌اش را عوض کرد، نام دیگری بر آن گذاشت، هر چه جز «وقت فراغت» حکومت‌ها، البته وظیفه دارند برای بهره‌گیری مردم خویش امکانات و لوازم تفریح و تفرج و سرگرمی و سرخوشی و توسعه دنیایی و آگاهی فراهم سازند، اما زمامداری اوقات فراغت

از دانش تا فرزاندگی



میهمان باشگاه

خسرو ناقد

آیا هیچ‌گاه اندیشیده‌اید که شیر آیا می‌اندیشد؟ و اگر می‌اندیشد آیا می‌داند که چه می‌اندیشد؟ آیا این سخن مشهور که «می‌اندیشم، پس هستم» در مورد شیر هم صادق است؟ جانورشناسان بر این باورند که شیر می‌اندیشد و می‌داند که می‌اندیشد، اما او در این باره که چه می‌اندیشد، نمی‌اندیشد. شیر می‌داند که اندیشیدن قابل مهار و کنترل نیست و در عالم خواب و شاید در بیهوشی نیز راه خود را ادامه می‌دهد (آیا رؤیا و خواب دیدن هم نوعی اندیشیدن است؟) او می‌داند اندیشیدن را به ندرت می‌توان تحت فرمان خود آورد. این همه را شیر می‌داند اما برای شیر همین بس که به اندازه کافی هوشمند است تا زندگی خود را چنان سر و سامان دهد که ارزش زیستن داشته باشد و معتقد است که هر چه را عقل روشن و متمایز دریابد، حق است. یقین او به وجود نفس نیز از آن جهت میسر شده که آن را روشن و متمایز دریافته است. شیر به‌سان هر موجود زنده‌ای خوش‌بین مادرزاد است. او از این نکته حرکت می‌کند که جهان برای او آفریده شده است، شیر جهان و هر چه در آن هست را به خدمت می‌گیرد و جهان در خدمت اوست. اینکه آیا جهان نیز او را به خدمت می‌گیرد، برایش بی‌اهمیت است. طبیعت هر آنچه نیاز اوست در اختیارش گذارده است؛ و تازه اگر هم از او دریغ دارد، شاید ناخشنود شود و ناراضی بولی حتی در چنین حالتی نیز درباره آنکه چرا آنچه آرزو می‌کند و نیاز دارد در اختیارش نیست نمی‌اندیشد او زندگی را آنچنان که هست پذیراست. شیر نه هر لذتی را، بلکه لذت‌های خوب و شایسته را مایه شادکامی می‌داند و بر آن است که با کسب فضیلت، طبع او این گونه لذت‌ها را عالی‌ترین خیر خویش می‌شناسد و خودبه‌خود به سوی آنها کشیده می‌شود. او شادکامی را تنها در پیروی از فضیلت می‌داند. شیر فضیلت را زیستن بر حسب طبیعت تعریف می‌کند. شیر را شاید بتوان به انسانی تشبیه کرد که به ارزش‌هایی که تاکنون اعتبار داشته‌اند، نه می‌گوید. شیر در بهشت روی زمین زندگی می‌کند. این بهشت آیا همان مدینه فاضله است؟ ناکجاآباد است؟ جغرافیای بهشت روی زمین چیست؟ جایی است چون بهشت موعود؟ خالی از کشمکش و ستیز؟ جایی است که حیوانات و گیاهان و جن و پری در آن در صلح و صفا رزگار می‌گذرانند و خورد و خوراکشان عشق پاک است و آب و زلال؟ جایی است که در آن نه از جنگ و جدال خبری است و نه از مرگ و میر؟ آرماتشهر رؤیای ماست! البته اگر دقیق‌تر بخوایید، باید گفت که بهشت روی زمین جایی نیست که هر کس با شنیدن نام بهشت برای خود به تصویر می‌کشد. ناکجاآباد نیست، جزیره سعادت و خوشبختی نیست، بلکه بیشتر به آشیانه و نخچیر گاه جانداران می‌ماند. امتیاز بهشت مادر آن است که تحت مراقبت و نگهداری قرار دارد و ساکنانش نیازی به تنظیم امور اصلی آن ندارند، بلکه نظم آفرینش آن را در پناه و حمایت خود دارد. از این رو مسئولیت اصلی آنکه آفریدگان چه می‌کنند و چه نمی‌کنند نیز به عهده آفرینش است و تا حد زیادی بار اندیشیدن را از شانه مخلوقات خود برداشته است. اما آنان نیز به سهم خود در مدت زمان مقرری که در قید حیات‌اند، به عنوان فرد، در صیانت نفس و حفظ حیات باید بکوشند. آنان برای انجام این وظیفه، به هوش و خردی مستقل مجهز شده‌اند. این همدلستانی و هماهنگی میان «حمایت آفرینش» و «صیانت نفس» را STRUGGLE OF LIFE نامیده‌اند که ترجمه آن به «میتاز بقا» مایه بروز سوتفاهمانی شده است. در بهشت روی زمین، به رغم ناهماهنگی ترسناکی، هماهنگی گسترده‌ای حکمفرماست. هیچ کس در صلح و صفا نمی‌تواند زندگی

چیزی نیست که به وکالت و نیابت و قیمومیت دیگران، خواه اصحاب حکومت خواه متولیان موعظه و منبر و محراب، از نوع قدیم و جدید، واگذار شود. نظام‌های سیاسی، از هر نوع و با هر نام، با خرسندی تمام همواره تلاش می‌کنند هیچ ذره‌ای از موجودیت زندگی مردم از سیطره مدیریت و برنامه‌ریزی آنان خارج نشود، بسیار ترجیح می‌دهند که برای «خصوصی‌ترین» بخش‌های زندگی مردم، یعنی اوقات فراغت آنان، بسترسازی کنند تا همه چیز آن گونه که «تدبیر شده» به سرانجام برسد. به باور من، نظام‌های سیاسی به‌ویژه آنها که با تمکین از معیارهای «حکمرانی خوب» می‌کوشند زمینه‌های لازم برای رشد و رفاه مردم خویش را فراهم آورند، حتی اگر به قلمرو مدیریت «اوقات فراغت» پیش‌روی کنند، قابل سرزنش نیستند و چه‌شایسته ستایش‌اند. آنچه اهمیت دارد هوشیاری مردم و کژتابی آنان نیست به «توطئه یا فتنه پر کردن اوقات فراغت» توسط دیگران، خواه حکومت یا شبه‌حکومت، خواه رسانه، تماشخانه یا منبر و موعظه است. هرگز نباید اجازه داده شود که «وقت فراغت» به چیزی جز «خلاقیت» سرانجام یابد. اما آه و افسوس که چه بسیار، «وقت فراغت» که در آن همچون زهدان مادری آسیب‌دیده، «خلاقیت» را چون «جنین مرده» نابود می‌کنند. ادعای من این است که اگر «بوعلی مسکویه» پس از ۵۰ سال سیاست‌ورزی و مشاورت و معاضدت حکومت دیمیان، گوهر ناب و کیمیای گرانتقد «فراغت از قدرت و سیاست» را فراچنگ نمی‌آورد و اگر مجال مقدس اوقات فراغت را به‌مثابه لحظه دیدار با تنهایی خویش مغفتم نمی‌شمرد، از آن خلاقیتی که در نگارش «تجارب الامم» و «تحقیق الاخلاق» بازتابید، هرگز خبری نبود. و اگر «محمدتقی بهار»، به ابتکار خویش یا به اضطرار زمانه، از عرصه سیاست و وکالت و قدرت کناره نمی‌گرفت و به آغوش «وقت فراغت» پناه نمی‌برد، از «سبک‌شناسی» خبری نبود. و اگر «ساراماگو» همچنان در منظومه سیاست و قدرت در دولت پرتغال، در برابر «اوقات فراغت» کژتابی می‌کرد یا به‌گونه‌ای مدیریت شده به پر کردن مالوف آن می‌پرداخت، از رمان «کوری» و غیر آن خبری نبود. و اگر «آب‌الله طالقانی» دوران زلزلان را همچون «وقت فراغت» به زهدان خلاقیت مبدل نمی‌ساخت، از تفسیر «پرتوی از قرآن» خبری نبود و اگر «مهندس مهدی بازرگان» نیز چنین نمی‌کرد از پژوهش «سیر تحول قرآن» خبری نبود. من به عنوان یک انسان، آیا حق دارم از همه آنان که در شکل و شمایل باید دلسوزتر از مادر، در قواره حکیم پندآموز، در قامت مدیریت و رهبری و ارشاد جامعه، تمامی همت خویش را مصروف برنامه‌ریزی و اقدام برای «پر کردن اوقات فراغت» من می‌کنند، ملتسانه و فروتنانه تقاضا و تمنا کنم که: «مرا به حال خود واگذارید. اجازه فرمایید در خلوت تنهایی و تماشای خویش مجالی برای خلاقیت دست و پا کنم»؟!

شاید، چه‌بسا، در زمانه‌ای که شننا کردن در مسیر مخالف جریان آب، نشانه نوعی ناهنجاری تلقی می‌شود، چاره رهایی از چنین «مدیریت پر کردن اوقات فراغت» دیوانگی باشد به مصداق آنچه عبیدزاکانی گفت:

در درس می‌دهد این واعظ و می‌بندارد کالتفات است بدان بیهوده افسانه مرا چاره آن است که دیوانگی‌ای پیش آرم تا فراموش کند واعظ فرزانه مرا •

مقدس "رستگاری و نیکبختی و شادی و امید و سربلندی نمی تواند بدون فراموشی میسر شود. اما در عصری که انسان از دانش برای خود بنی ساخته است، پیداست که به این اصل بنیادی کمتر توجه می شود. بی سبب نیست که در روزگار ما فرزادگی و حکمت نیز به ندرت یافت می شود، آنچه هست اقتدار دانش است و شتاب برای تصاحب آن.

انسان عصر ما هر خرد دانشی را گرد می آورد و چون "گنج شایگان" از آن نگهداری می کند. به خیال آنکه تصاحب دانش، دانش بیشتری را تضمین می کند. از این رو خرد دانش های انباشته شده خود را مدام از جنبه های گوناگون بررسی می کند و درباره آنها می اندیشد. بدون آنکه بیندیشد که دستگاه عصبی او همواره فضای کمتری برای گسترش آزاد اندیشه و بویایی آن در نظر می گیرد. انسان هر چه بیشتر درباره جهان می اندیشد و تردید و نگرانی های خود را با هم می سنجد بیشتر بی حس می شود و احساس "حس" جهان را از دست می دهد و کمتر فرصت می یابد تا به دیده تأمل به جهان بنگرد و آن را در یابد.

اندیشیدن انتقادی درباره اندیشیدن، آنکه که سخن از امید و خوش بینی، و سخن از نومییدی و بدبینی در میان است ضروری است. چرا که خوش بینی و بدبینی همراهِ هم اند. بدبینان اغلب خوش بینان سرخورده و خوش بینان اکثراً بدبینان منع شده اند. چیزی که نام خوش بینی بر انسان به همان اندازه فاجعه آمیز و مضحک است که غلبه بدبینی مطلق. آنکه خوش بینی را تبلیغ می کند، باید در بازیابی و بازسنجی آن نیز بکوشد. بدبین گرای بزرگ می گوید: "خوش بینی به من می گوید: چشمتان را بگشا و بنگر که در جهان چه زیباییابند کوهساران و گیاهان و جانوران. آری، دیدن این همه زیبایی زیباست، اما هستی آنان چیز دگر است. مگر جهان جعبه شهر فرنگ است؟" نه جهان جعبه شهر فرنگ نیست که آدمی گوشه ای لم دهد و چپقی دود کند و به تماشا بنشیند؛ انگار که همه چیز نمایش است و بازی بو. گه گاه که حالی بود و هوایی، از سر تقن در این بازی شرکت کند! خوش بینی مسئله اصلی حیات است و نه منظر راحتی برای نظاره جهان. بدبین گرای بزرگ که بیشتر واقع گرا بود تا بدبین، می داندست که جهان نه توألمست و مقهور و ناتوان و نامقدور؛ جهان آنچنان است که هست. این انسان است که ناتوان است با توانا، و نه جهان. تنها با ریاضت به این روشن بینی و بصیرت است که اندیشیدن می تواند کار ساز باشد و چارصا. از این روست که واقع بینان همیشه دشوارترین حالات را در نظر دارند و بدترین حالات را انتظار می کشند. و با این همه یقین دارند که وقوع بدترین حالت نیز به معنای پایان جهان نیست و نمی تواند باشد. اندیشیدن انتقادی درباره اندیشیدن باید آنجا آغاز شود که آدم به واسطه اندیشیدن، انسان شد. آری، آنجا که میوه شجره معرفت را چشید و از بهشت آفرینش رانده شد. اندیشیدن همواره با میراث گناه جلیلی و ازلی آدم همراه بوده است. از این روست که اندیشیدن در خود اندوهی عمیق ولی نامعلوم نهفته دارد. میوه شجره معرفت به انسان این آگاهی را بخشید تا اساس وجود خود را به زیر سوال کشد و در این باره بیندیشد که هستی چیست و او چرا هست؟ انسان چه بوده است؟ چرا اندیشه به او ارزانی شده است تا درباره این همه بیندیشد؟ و این پرسش ها و تلاش برای پاسخ گفتن به آنها انسان را آندوهناک می سازد. انسان رانده شده از بهشت ناگزیر با نیروی اندیشه خود بازیگر اصلی آفرینش شد و خود به خطری برای تکامل طبیعی تبدیل گردید و سرانجام، زیاده خواهی و لذت طلبی بی پایان و سوء استفاده از حیات بالای جان او شد.

تاریخ پنج هزار ساله "انسان متمم" در قیاس با طرح کلی آفرینش، فاصله زمانی کوتاهی برای تکامل نوع بشر است. اما انسان در همین دوره کوتاه، تباهی هایی بسیار به بار آورده است. شگفت آور و متناقض آنکه انسان متمم "در آستانه هزاره سوم میلادی به رغم رفاه فرازنده، گرفتار آفت نامیدی و یأس شده است، ولی تن به اندیشیدن انتقادی درباره این تناقض و پارادوکس نمی دهد. او همچنان از پیشرفت برای خود بنی ساخته است و در کمال نومییدی بهشتی را بشارت می دهد که با پیشرفت بیش از پیش پیشرفت، قصد آفرینش آن را دارد. آری زمانی رویای پیشرفت به تنهایی و بدون پیراستن اخلاق و پرداختن به معنویت، نوید رستگاری انسان را می داد، اما امروز این رویا چونان آبر تابستانی رفته رفته می گذرد و محو می شود، تا بر بهمن از کلام سو بدید آید و کی آغاز به باریدن کند.

می اندیشد و می اندیشد و می اندیشد، و هر چه بیشتر درباره جایگاه و چرایی وجود خویش در جهان می اندیشد، منزلتاش در هستی برای او مشکو کتر می نماید و نگرانی اش فزونی می یابد. ولی از سوی دیگر خوش بینی مادر زادی اش او را تسویق و ترغیب می کند تا با توجه به سرگردانی و سردرگمی اش در جهان، در برابر سرخوردگی و نومییدی ایستادگی کند. اندیشیدن در هر مضمونی اگر به راستی مثبت باشد و یا مجد و متانت همراه اندیشیدن را به گونه ای اجتناب پذیر از عقاید غالب جهان پیرامون خود و از آنچه افکار عمومی و اعتقاد جمهور خوانده می شود جدا و برکنده می کند. مقصود از تفکر، هر نوع اندیشیدن نیست، چرا که نخستین معنای فلسفه، عشق به دانستن است، اما نه هر نوع دانستن. انسان باز دست دادن معرفت مابعدالطبیعی به علوم طبیعی پناه می برد؛ فیزیک به جای متافیزیک می نشیند و با چیرگی تام یکی، جایی برای دیگری باقی نمی ماند. گوئی بود پادشاهان که در اقلیمی ننگنند. انسان می کوشد تا با پیشرفت در علوم طبیعی، جهان را تسخیر کند و بر آن مسلط شود. او می خواهد از این طریق با افسردگی و بحران روانی خود به مقابله بر خیزد. در چنین حالتی است که اندیشه و دانش، اصل امید را به از و حرص مادی میسبل می کند و طمع روزی مادی تمام دستاوردهای بشریت را تبه می کند. اگر از این دیدگاه به مسأله بنگریم، پیشرفت مطلقاً چونان نیست انگاری و نیهیلیسم خیره کننده ای ظاهر می شود که چشم دل آدمی را زکرم می کند. نیست گرای به معنای سقوط و زوال روح است و نماد ضعف و فرسودگی قوه تفکر و نشانه پوسدگی و فساد است. دیر زمانی است که نیست انگاری سایه های شوم خود را بر "جهان متمم" افکنده است و نه مردمان مغرب زمین و نه انسان شرقی از تباهی های آن مصون نمانده اند. فلسفه اخلاقی مغرب و معنویت شرقی نیز در مقابل با آن همیشه پیروز نبوده اند. انسان شرقی در آستانه هزاره سوم، مسحور و مقهور علم و تکنولوژی غرب شده است و می پندارد که با تصاحب این "کیمیای سعادت" به نیکبختی جاودانه دست می یابد و با "انسان خوشبخت و مرفه غربی" همپایه و همسان می شود. از این رو نمی نهند نخبگان سرگشته ای از شرق که نومییدانه در وادی بی فریادی تجدد بانگ سردادماند که "گذر به سوی غربی شدن یک جور سرنوشت عام بشری است". غافل از آنکه پیامدهای ناخواسته پیشرفت و تمدن جراحی مدرنیته، سخت گریبان مردمان مغرب زمین را گرفته است و به این سو و آن سو می کشاند و اگر آزادی اراده و اراده آزاد در فرهنگ مغرب زمین ریشه نندوانده بود، چه بسا که تمدن غرب تاکنون رو به زوال گذاشته بود.

"انسان متمم" عصر ما، بهمان "قاوست" اسطوره ای که به طمع یافتن دانش و کمال مطلق، روح خود را به ابلیس فروخت، در پی آزمندی های خود شتاب گرفته است. این است که ابلیس به رضای حرص و خاموشی طمع خود داشته باشد. بدتر از همه آنکه "انسان متمم" همه مردمان این کره خاکی و طبیعت و محیط زیست جانوران را نیز با خود به سوی پرتگاهی می کشاند که خطر در افتادن در آن هر روز بیشتر می شود. باری، در چنین شتابی که انسان در پی خویشتم نمودن خویش دارد، فضای آزاد برای امید و اعتماد باقی نمی ماند، چرا که امید، چونان بیان خوش بینی زندگی، نیازمند آرامش درونی است. امروز هنوز پرسش آن اخلاق گرای بزرگ بر جاست که می پرسد: "به چه چیز می توانم امیدوار باشم؟" هر کس با رویکرد به انسان درباره اصل امید بیندیشد، به انسان شناسی پرداخته است. او درباره انسان و رفتار او می اندیشد و درباره اینکه وقتی انسان رفتاری معین می کند در افکارش چه می گذرد که چنین رفتار می کند. اندیشیدن راه به شناخت می برد، ولی خود نیز حاصل کار شناخت است. شناخت، هم آورنده دانش است و هم گردآورنده دانش. شناخت با گراورن دانش به شناختی جدید می رسد. با این همه از دانش انباشته شده تا فرزانگی راهی است بس دراز. انسان برای گذر از این راه صعب العیور، به فراموشی نیاز دارد. هر رفتاری نیازمند فراموشی است. این تمثیل "سه دگردیسی" را بی گمان شنیدماید که بر زبان زرتشت گذاشته شده است: «چگونه روان شتر می شود و شتر شیر و سرانجام شیر کودک. شتر تمثیلی است از انسانی که بار بایدها و ناپایدها نیاکاش را بر دوش می کشد، شیر انسانی است که به ارزشهایی که تاکنون اعتبار داشتند نه می گوید و "کودک" بی گناهی است و فراموشی آغازی نو. یک بازی، چرخشی است که خود می چرخد، حرکتی است آغازین و آری گفتنی است

کند، ولی همه در پناه آرامش نظمی والا تر که مواظب و مراقب است تا برنامه اصلی حیات دست نخورده باقی بماند، روزگار می گذرانند. در اینجا زندگی، مشروط به مرگ است؛ آنکه که می یلعد، بلعیده می شود. حتی گیاه خواران بی آزار نیز می خورند و خورده می شوند. آنان از این طریق موجود زنده را یعنی حیات هستی یافته و پا به عرصه وجود گذاشته را نابود می کنند. در واقع چیزی از این وحشتناک تر می تواند در دنیا وجود داشته باشد؟ اما آنکه به رغم این همه به جهان باور دارد، نیز معتقد است که جهان در مجموع، او و همونعاشش را در پناه خود دارد، گوئی که در بهشت زندگی می کند، یعنی با آگاهی و اطمینان از شدن، گذشتن و بودن. این چنین فرزانگی مقدم بر تجربه را شیر مالک است. چنین حکمتی را گرم هم صاحب است؛ گل و خار و گیاه نیز. اینان با این حکمت زاده شده و هستی یافته اند و محتاج بی برن به آن نیستند. هر آنچه حیات دارد در بند فناست و در فنا پذیری به سر می برد. تازه پس از آگاهی و اطمینان از فنا پذیری است که نشاط و شادی زندگی تضمین می شود. هر که در فنا پذیری تنها فنا را بازشناسد، سرانجامی جز افسردگی روانی و ناامیدی ندارد. در موجودات میل به بقا از طبیعت درون آنان سرچشمه می گیرد و علت فنا از جهان بیرون. از این روست که همه موجودات می کوشند تا وجود خود را باقی و پر دوام بسازند. شیر نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. بنابراین هر چه را ملایم و مساعد بقای وجود و مایه به کمال رسیدن قوای خود بداند، خواهان آن است و از خلافتش بگریزان. شدن، گذشتن. بودن. این مفاهیم نه تنها بنیادهای فلسفه، بلکه پایه های اساسی هر مشاهده ماوراءالطبیعه جهانی را که ما در آن زندگی می کنیم، تشکیل می دهند. این مفاهیم در کلون هر دین و کیش و آئینی قرار دارند. دین؟ حیوانات که دین ندارند آنان نه خدایی دارند و نه خدایتی. آنان خداشناسی را اولی تر و آغاز خدانشناسی می دانند. اما از آنجا که معلومات ناتمام موجودات برای شناخت خود بسیار معدود است و مبنای آن عقل است که همه تصور می کنند بهتر از همه چیز میان همه تقسیم شده است. ناگزیر میان عقل و عواطف و حالات نفسانی، مانند پر کاهی که گرفتار امواج دریاست، بی اختیار به این سو و آن سو کشیده می شوند. پس نه به معلومات تام بی می برند و نه خود شناسند و نه خدا. آنان اصولاً درباره آنکه چه می دانند و ذاتاً چه رفتاری دارند نمی اندیشند. حیوانات در این باره که چه می آزمایند و چه می آموزند و چه می اندیشند نیز نمی اندیشند. آنان به این رضایند که جهان چنین است که هست. و ثوق به جهان در حیوانات تکوینی است. در مقابل، کسی به دین نیاز دارد که در معرض خطر از دست دادن اعتماد به جهان قرار دارد. دین، به زبانی، به معنای پیوند و پیوستگی است؛ به معنای بازیبوند (religio). دین می کوشد انسان را که در معرض خطر دور شدن از آفرینش و آفریدگار قرار دارد، دوباره پیوند دهد و از این طریق اعتماد و اطمینان به جهان و امید به زندگی و احساس امنیت را در او تقویت کند. ادیان و اسطوره ها - همچنان که شعر - کوششی است که آدمیان با آن می خواهند آنچه را توصیف ناپذیر است، به گونه ای به تصویر کشند. یعنی همان چیزی که دیگران می کوشند به کمک عقلانیتی میان مایه آن را تبیین کنند.

آفریدگار برای بازگرداندن انسان به بهشت، چیزی از خود را در کالبد آدم دمید. او عقل و اراده و قدرت تکلم را به انسان عطا کرد. با یاری عقل و زبان و اراده آزاد، امکان بازگشت انسان به بهشت فراهم آمد. اراده آزاد انسان یعنی امکان و استعداد انتخاب انتخاب آزاد میان آنچه واقعی است و آنچه غیرواقعی است؛ میان حقیقت و دروغ؛ میان مطلق و نسبی. بدون آزادی انسان، دین معنایی ندارد. خواست و اراده آزاد انسان شرط لازم بینش و دریافت دینی است. دین آن چیزی است که انسان را به حقیقت پیوند می زند. در حالی که متولیان دین، خود را میان آفریدگار و آفریدگار قرار داده اند و مخلوق را از تجربه عرفانی دور می کنند. آنان مثله کنندگان حقیقت اند. به زبان ساده تر: دین می خواهد از راه نشان دادن مهر آفریدگار در دل انسان، گوشه ای از بهشت را دوباره به او بازگرداند. اما بازگرداندن بهشت به انسان با قهر و زور و خشونت امکان پذیر نیست.

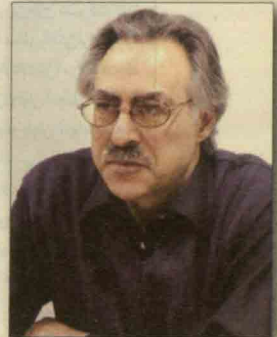
انسان نیز بهمان هر موجود زنده دیگری ذاتاً خوش بین است. انسان بدون اصل امید، حتی در زمان حیات نیز، بی هیچ مقاومتی تسلیم مرگ می بود. اما اندیشیدن او را به ورطه بدبین گرای می کشاند. انسان

## مدرسه لیبرال‌ها

درس گفتارهای سید جواد طباطبایی  
و موسی غنی‌نژاد  
در موسسه مطالعاتی  
اندیشه سیاسی - اقتصادی

**اتاق فکر** دانشجویان و دانش‌پژوهانی که این سالها با کتاب و اندیشه مانوس بوده‌اند حتماً نامی از موسسه مطالعاتی اندیشه سیاسی اقتصادی شنیده‌اند. موسسه‌های آموزشی - مطالعاتی که به همت و کوشش چندی از دانشگاهیان و فعالان حاضر در عرصه اندیشه و نظر در خرداد ۱۳۸۵ تاسیس شد و فعالیت آغاز کرد. کلاس‌های درس و فحوص برگزار کرد و به بهانه جلسات هم‌اندیشی اهل نظر را حول اندیشه‌های خاص مجتمع کرد.

گردانندگان موسسه مطالعاتی اندیشه سیاسی - اقتصادی که هدف آن مطالعات بنیادین در حوزه علوم انسانی و ارتقاء سطح دانش نظری و کاربردی در این حوزه تعریف شده است، فعالیت خود را البته با سمت‌گیری اندیشه سیاسی و اقتصادی آغاز کردند و در این زمینه و برای حصول به این هدف به فعالیت‌هایی همچون تحقیق و پژوهش، برگزاری دوره‌های آموزشی، کارگاهی، سمینار، جلسات هم‌اندیشی و نشست‌های تخصصی اقدام کردند. در زمینه اندیشه سیاسی، این موسسه با برگزاری جلسات نقد و بررسی دوره‌های فلسفه سیاسی، افکار و آثار فیلسوفان این حوزه را مورد تحلیل قرار می‌دهد. در این قالب است که موسسه از ماه‌ها قبل دوره اندیشه سیاسی را با درس گفتارهای سید جواد طباطبایی درباره انقلاب فرانسه آغاز کرد و به انتها رساند و اکنون نیز درس گفتارهای طباطبایی را درباره پدیدارشناسی روح هگل برگزار خواهد کرد.



در زمینه اندیشه اقتصادی نیز این موسسه علاوه بر برگزاری جلسات نقد و بررسی مکاتب اقتصادی، دوره‌های کاربردی - کارگاهی نیز در قالب سمینار و همایش برگزار می‌کند و در آینده‌های نزدیک نیز درس گفتارهای دکتر موسی غنی‌نژاد درباره نسبت دموکراسی و اقتصاد را برای علاقه‌مندان برگزار خواهد کرد.

برگزاری نشست‌های تخصصی در زمینه سیاسی - اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی متناسب با اهمیت موضوع و مسائل مرتبط با جامعه ایرانی از اهداف و برنامه‌های این موسسه است. جالب اینجاست که کلیه برنامه‌های موسسه در قالب CD، DVD، جزوه و کتاب به علاقه‌مندان نیز عرضه می‌شود. ●



## مردی برای تمام رنگ‌ها

دغدغه لوتر کینگ تامین حقوق "بشر" بود

حک ای. وایت / ترجمه: فرزانه سالمی

و مدل مورد علاقه او، الگوی غیرخوشنوت‌آمیزی بود که از سوی مهاتما گاندی برای مقابله با استعمار بریتانیا در هند پیاده شده و نهایتاً به استقلال هند منجر شده بود. پیش از نهضت مارتن لوتر کینگ، ختم سیاه‌پوستی مثل رزا پارکز - که از خالی کردن صندلی اتوبوس برای سفیدپوستان خودداری می‌کرد - خطر به زندان افتادن و پرداخت جریمه‌های سنگین را به جان می‌خرید. در بسیاری از ایالات، سیاه‌پوستان حق رای نداشتند و بچه‌های سیاه‌پوست هم حتی نمی‌توانستند در مدارس سفیدپوستان نام‌نویسی کنند. برخی رستوران‌ها و هتل‌ها نیز از پذیرش سیاه‌پوستان خودداری می‌کردند.

کینگ شجاعت فیزیکی زیادی داشت و اعتقادش به روش‌های غیرخوشنوت‌آمیز را هیچ گاه از دست نداد. او در سال ۱۹۵۵ میلادی رهبری جنبش تحریم اتوبوس‌ها را به عهده گرفت تا به قوانین تبعیض آمیز اتوبوس‌ها علیه سیاه‌پوستان اعتراض کند. تحریم اتوبوس‌ها ۲۸۲ روز طول کشید و سرانجام شرکت اتوبوس‌رانی را مجبور کرد قوانین خود را تغییر دهد. کینگ از آن زمان تا سیزده سال بعد - که ترور شد - بارها پیامهای تهدید به مرگ دریافت کرد و حتی خانهاش را نیز هدف قرار دادند. کارگزاران هوور رئیس وقت سازمان سیا نیز دستور کنترل تلفن‌ها و تمام فعالیت‌های او را صادر کرده بود. اما کینگ از موضعش کوتاه نیامد. او یک رهبر و مبلغ مذهبی نیز بود و همین باعث شد ارتباطش با توده سیاه‌پوستان محکم شود. از سوی دیگر، مارتن لوتر کینگ توانست جایگاه خوبی در کلیسای سیاه‌پوستان پیدا کند و این اهمیت زیادی داشت چون کلیسای سیاه‌پوستان، نهادی مستقل و قوی بود.

تاثیر نهضت مارتن لوتر کینگ و حمایتش آنقدر زیاد بود که بسیاری از سیاه‌پوستان آمریکایی که دوران تبعیض نژادی در این کشور را به خاطر دارند، آن را خاطره‌های تاریخی و کاملاً دور می‌دانند. تحول بزرگی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در این خصوص در آمریکا رخ داد، نتیجه دو قرن مجادله و تلاش بود اما کینگ در واقع این نهضت را به اوج رساند. او در زمان و مکان مناسب و با سیاستی مناسب، هدف خود را مبارزه با تبعیض قرار داد و موفق هم شد. شباهت اسمی او با مارتن لوتر کشیش پیشرو آلمانی چندان بی‌حکمت نبود. چه نام با مسامی رویش گذاشته بودند! ●

منبع: تایم

### بازگشت به تاریخ

تقریباً در تمام شهرهای بزرگ آمریکا، حتماً خیابان یا مدرسه‌ای هست که نام مارتن لوتر کینگ را بر آستان خود ببیند پس تاثیر او بر زندگی آمریکایی‌ها خیلی زیاد بوده است. اما این خیابان‌ها یا مدرسه‌ها، در اکثر موارد در محلات سیاه‌پوست‌نشین شهرها قرار دارد؛ و این یعنی اینکه هنوز هم منظور واقعی مارتن لوتر کینگ از "ساوی" چندان درست برداشت نشده است.

چهار دهه می‌گذرد از زمانی که کینگ روی بالکن یک متل در ممفیس هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. با این وجود، هنوز هم وقتی سخن از مارتن لوتر کینگ به میان می‌آید، او را رهبر "سیاه‌پوست" جنبشی معرفی می‌کنند که خواهان تساوی حقوق سیاه‌پوستان با سفیدپوستان بود. به‌ندرت پیش می‌آید که کینگ را رهبر جنبشی برای حقوق بشر معرفی کنند؛ و همین مسئله است که باعث می‌شود اهداف جنبش او کاملاً محدود جلوه داده شود. البته شکی نیست که مارتن لوتر کینگ تلاش زیادی کرد تا "سیاه‌پوستان" را از شر قوانین تبعیض آمیز نجات دهد. اما سفیدپوستان آمریکایی هم درست به اندازه سیاه‌پوستان آن، مدیون او هستند زیرا موفقیت مبارزات مارتن لوتر کینگ بود که به آنها فرصت داد تا درست مخالفت با تبعیض نژادی را بگیرند؛ آن هم در حالی که کوتاه مدتی قبل، همین افراد حتی به نشستن سیاه‌پوستان روی صندلی‌های اتوبوس هم اعتراض داشتند.

به خاطر تلاش‌های همین رهبر "سیاه‌پوست" بود که حالا آمریکا به موقعیتی در عرصه بین‌المللی رسیده که داعیه رهبری جهان آزاد را هم می‌تواند داشته باشد! اگر مارتن لوتر کینگ و سیاه‌پوستان و سفیدپوستان حامی او در راه رسیدن به "ساوی" شکست خورده بودند، هنوز بخشهایی از آمریکا به دوران آپارتاید در آفریقای جنوبی شباهت داشت و آن وقت بود که تبعات سنگین این وضعیت، حکومت آمریکا را در عرصه بین‌المللی هم گرفتار می‌کرد. با آنکه دادگاه عالی آمریکا در سال ۱۹۵۴ میلادی تفکیک سفیدپوستان و سیاه‌پوستان در عرصه اجتماعی را ممنوع کرده بود، موارد زیادی از آنچه دولت امروز آمریکا "نقض حقوق بشر" می‌خواند، در آن زمان در ایالات مختلف آمریکا اتفاق می‌افتاد. بعضی از این اتفاق‌ها اما آنقدر مرسوم بودند که تقریباً به قانون تبدیل شده بودند. کینگ در واقع رهبری اعتراض‌های سازمان یافته علیه تبعیض نژادی را به عهده گرفت

## چانه زنی

# مذاکره و بهداشت سیاسی

### پاسخ به پرسش های شهروند



حسین قاضیان

کب هفتگی

مذاکره سیاسی واجد چه تعریف و مؤلفه هایی است. آیا هر نوع گفت و گو

و رایزنی را می توان در این تعریف گنجانده؟

نخست اجازه بدهید بین چانه زنی و مذاکره اندکی فرق بگذاریم. چانه زنی به یک اعتبار مفهوم وسیع تری از مذاکره دارد. مذاکره قالب بیانی و فنی فرآیند چانه زنی و شکل سیاسی پذیرفته شدنی از آن است. مذاکره معمولاً مقطعی و موردی است اما چانه زنی فرآیندی همیشگی و بیانگر دینامیزم درونی عرصه سیاسی است، چرا که همه جامعه های امروزی در جرات متفاوتی از تکثر را از سر می گذرانند و به علاوه نسبت به چنین تکثری وقوف یافته اند. این تکثر خود را به قالب منافع و خواسته های متفاوت می ریزد. حال اگر به این واقعیت هم توجه داشته باشیم که برای برآورده کردن این منافع و خواسته های متفاوت، منابع محدودی در اختیار جامعه قرار دارد، و به همه این خواسته های متفاوت نمی شود پاسخ داد، ناچاریم به گریز یابند. بودن سستی و تعارض برای دستیابی گروه های مختلف به مقاصد خود هم گردن بگذاریم و مشروعیت آن را بپذیریم. به علاوه، جامعه ها در پی سال ها تجربه های خشن و خون یار برای حل و فصل این سستی های ناگزیر، اکنون بیشتر از همیشه به دامن راه حل های مسالمت آمیز پناه برده اند. آن چه دموکراسی نامیده می شود در واقع شکل ساخت یافته همین حل و فصل سستی های ناگزیر منافع و علایق است و مذاکره یکی از شیوه های نهادین پیشبرد مقاصد در این دموکراسی است. به این ترتیب می شود گفت که مذاکره یکی از شیوه های عملیاتی پیشبرد چانه زنی است. مذاکره نوعی مهارت سیاسی برای پیشبرد منافع و مقاصد از راه های مسالمت آمیز است. البته مذاکره می تواند برای تهدید به استفاده از شیوه های غیر مسالمت آمیز هم در پیش گرفته بشود یا نتیجه شکست مذاکرات، توسل به شیوه های غیر مسالمت آمیز باشد.

اما صرف نظر از این ملاحظات باید گفت مذاکره هر چه باشد در هر حال رایزنی، یعنی مشاوره، نیست. به علاوه، درست است که مذاکره از خلال گفت و گو و با استفاده از چنین ابزاری صورت می گیرد اما هر گپ و گفتی را هم نمی شود مذاکره به حساب آورد. مذاکره بخشی از یک استراتژی است، یعنی یکی از مراحل است که یک نیروی سیاسی - البته در این بحث - با طی کردن آن می خواهد به هدف های خود دست پیدا کند. هدف از مذاکره پیروز شدن در مبارزه با طرف یا طرف هایی است که بدون مذاکره نمی گذارند شما به هدف هایتان دست بیابید (هر چند ممکن است با مذاکره هم به آن دست نیابید). بنابراین نباید از مذاکره تصویری شیک و تروتیزم زا برداشت کرد. مذاکره همان امتداد جنگ است اما با ابزاری دیگر. مذاکره شیوه ای بهداشتی تر و کم هزینه تر برای حل و فصل سستی منافی است که بشر قبلاً با جنگ و خونریزی به دنبالش می رفت. برای همین هم مذاکره مثل هر جنگی نیازمند نیرو و زوری مادی است که باید بیرون از اتاق مذاکره پشتوانه مذاکره شما باشند بدون وجود زور مادی و لجستیک درست و حسابی، مذاکره یا سر نمی گیرد (چون طرف پرزور نیازی به آن ندارد) یا به جایی نمی رسد. مصداق این زور مادی ممکن است کارگرانی باشند که دست به اعتصاب زده اند یا دانشجویانی که تظاهرات می کنند یا رزمندگانی که در سنگر نبرد اسلحه های

که به زور مادی و سیاسی هم مسلح شده است. درست است که این نوع از «قانوندن» به شکلی از مذاکره نزدیک می شود، اما این شیوه بیشتر در مقابل غیر روحانیان یا آن دسته از رقیبان روحانی در پیش گرفته می شود که خارج از صنف به حساب می آیند و مرزهای آن را مخدوش کرده اند. اما اعضای صنف در مقابل همدیگر چندان به این شیوه ها تمسک نمی ورزند.

حالا اگر در نظر داشته باشید که در بخش های مختلف ساختار سیاسی عملاً موجود جمهوری اسلامی، روحانیان در نهایت دست بالا را دارند، پس مذاکره بین آنان هم تا حدی مصداق دقیق خود را از دست می دهد و به نوعی چانه زنی درون صنفی بدل می شود که ناچار باید ساخت سلسله مراتبی قدرت سیاسی را در کنار سلسله مراتب سنتی روحانیت مراعات کند. برای همین هم مذاکره به شکلی سنتی از میانجیگری ها بیشتر به هدف رضایت موقت حاضر در بالای سلسله مراتب بخش های مختلف صنف، با اتکا به شیوه های مرسوم ریش سفیدی، جریان چانه زنی را پیش می برند. در این حال این میانجیگری ها بیشتر به هدف رضایت موقت طرف ها و کاستن از دامنه اختلافات و سرپوش گذاشتن بر آن در مقابل افراد بیرون از صنف است نه لزوماً حل و فصل سستی منافع. در این نوع از میانجیگری نه شفافیت درونی برقرار است نه شفافیت بیرونی. در مذاکرات سیاسی ممکن است بنا به ملاحظاتی شفافیت بیرونی در کار نباشد، یعنی از بیرون نتوان فهمید که در جریان مذاکره چه می گذرد اما خود مذاکره از نظر هدف و دستور کار باید شفاف باشد. یعنی از شفافیت درونی برخوردار باشد و چون شفافیت درونی هم در کار نیست، آن چه از بیرون مذاکره به نظر می رسد یا نامود می شود، همان دیدارها و صحبت های مرسوم بین سلسله مراتب مختلف قدرت در میان روحانیان است. بنابراین به طور کلی می شود گفت که آن پیش زمینه های تاریخی بافت روحانیت و نیز خرده فرهنگ همراهِ آن، مذاکره را به نوعی مشاوره درون گروهی غیر شفاف و کم اثر، و در حال گسست و بریده از منافع گروه های اجتماعی فرو کاسته است که بیشتر به حفظ انسجام درون گروهی و باز تولید نظم موجود مدد می رساند تا این که راهی برای تغییر سیاسی باز کند.

### آیا چانه زنی به شکل معمول در میان بزرگان سیاسی، توان ارتباط با جامعه و جلب افکار عمومی را دارد یا به نگاه منفی به امر سیاست می افزاید؟

چنان که گفتیم این چانه زنی های مرسوم اساساً شأن و شکل مذاکراتی ندارند. به علاوه مذاکره هم وقتی به عنوان ابزاری دموکراتیک برای پیشبرد هدف های سیاسی به حساب می آید که جزئی از فرآیند چانه زنی بین گروه های اجتماعی باشد به عبارت دیگر مذاکره در عرصه سیاسی باید بازتاب و ترجمانی از تلاش برای حل و فصل تضاد منافع و خواسته های اجتماعی باشد. این موضع هم مستلزم این است که از لحاظ ساختاری، بین عرصه سیاسی و عرصه اجتماعی، یا به تعبیر جزئی تر بین دولت و جامعه مدنی، رابطه ارگانیک برقرار باشد. اگر چنین رابطه ای برقرار نباشد یا ضعیف و در هر حال غیر ارگانیک باشد، سیاست دیگر امتداد جامعه به حساب نمی آید. مردم در این حال سیاست و به شکل ملموس تر سیاستمداران را، نماینده منافع و خواسته های خود به حساب نمی آورند. پس به مرور به سیاست پشت می کنند و آن را به سیاستمداران وامی گذارند و به اصطلاح فنی دچار بیگانگی سیاسی می شوند. در این وضعیت آن چه شما افکار عمومی می نامید نسبت به اتفاقات عرصه سیاسی بی اعتناست. بنابراین چانه زنی های رایج را هم چانه زنی برای پیشبرد منافع عمومی و جزئی از جریان توزیع منافع بین گروه های اجتماعی به حساب نمی آورد بلکه آن را نشانه ای از تقسیم منافع بین کسانی می داند که در پالیتی حضور دارند یا با آن مرتبط اند. به نظر می رسد مردم اکنون بیش از همیشه چنین تصویری از چانه زنی های بزرگان قوم دارند و فکر می کنند که گویا دعوی حضرات بر سر لحاف ملاست! ●

آماده شلیک دارند یا گروهی که تهدید به تحریم انتخابات می کنند یا نمایندگانی که درصد آسترکسیون هستند یا زنانی که در برابر حجاب اجباری مقاومت می کنند یا مطبوعاتی که نشریه سفید چاپ می کنند یا حتی قهوه خانه دارانی که به دنبال آزادی استعمال قلیان هستند. در هر حال با اتکا به این زور مادی است که در مذاکره می گوئیم طرف را از مواضمش (که ترجمه سیاسی منافعش به حساب می آید) عقب برانیم و مواضع خود را پیش ببریم. اما در «گفت و گو» (به معنی دقیق تر کلمه) ما می خواهیم به درک متقابل برسیم، می خواهیم افق فکریمان را گسترش بدهیم، می خواهیم منطقه هایی از جهان زیست و وجودمان را ببینیم که بدون گفت و گو نمی توان دید، می خواهیم سرشت گفت و گویی حقیقت را تجربه کنیم، و در بدترین حالت هم گاهی می خواهیم طرفمان را «قانع» کنیم. اما برخلاف گفت و گو، هدف مذاکره حتی قانع کردن هم نیست، بلکه «قانوندن» (۱) است. شما در مذاکره باید بتوانید طرفتان را «بقانوند» یعنی وادارش کنید. ممکن است جریان «قانوندن» نیازمند «لوریکت» گفت و گو یا هر نوع کاتالیزور دیگری از این دست باشد، اما در هر حال این گفت و گوها نقش ابزار و آلت دارند و هدف چیز دیگری است. هدف وادار شدن دیگری است به چیزی بر خلاف میل و اراده اش. ما در مذاکره گفت و گو می کنیم؛ اما گفت و گو می کنیم تا طرف مذاکره را به پذیرش خواسته های خود «وادار» کنیم. این «وادار کردن» گاهی در یک بازی با حاصل جمع مثبت رخ می دهد و گاهی با حاصل جمع صفر و البته گاهی هم با حاصل جمع منفی. گاهی شما موفق می شوید با دادن «آب نبات» به طرفتان کاری کنید که طرف فکر کند «در غلتان» گرفته است. گاهی هم طرف شما دوست دارد وانمود کند که «آب نبات» گرفته و «در غلتان» داده است و با سکوتش می گذارد که شما در این رویاهای بی خطر غلط بزیید و خوش باشید.

### نسبت ساختار سیاسی ایران چه تاثیری در پر رنگ شدن بحث مذاکره سیاسی به شکل جاری داشته است؟

این ساختار در عمل بر پایه روابط یک صنف نسبتاً متحد شکل گرفته که استمرار تاریخی و پشتوانه ای مذهبی دارد. به علاوه این صنف، از زمان شکل گیری دولت مدرن در ایران، شاید تنها سازمان متشکل جامعه مدنی بوده که توانسته است به حیات خود، تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی، استمرار دهد. این استمرار، صرف نظر از سایر عوامل، تا حدی ناشی از حمیت صنفی روحانیت بوده است. با ورود جریان غالب روحانیت به دولت در دوره استقرار نظام سیاسی جدید و گسست از موقعیتی که در جامعه مدنی داشت، آن وحدت و حمیت درون گروهی هم گریخته تا حدی آسیب دید اما از بین نرفت. این خرده فرهنگ صنفی حمیت آمیز انسانا نمی گذارد تا چانه زنی یا مذاکره به معنای رایج در سیاست در میان روحانیان راهی باز کند. از سویی دیگر، این ساخت تا جایی که متکی به سنت آموزشی مرسوم حوزه هاست به «گفت و گو» به معنایی که گفته شد، باور ندارد، چون قبول ورود در چنان گفت و گویی مستلزم پذیرش مفهومی از حقیقت و نحوه درک آن است که در مجموع از این سنت غایب است. این سنت در بهترین حالت به دنبال قانع کردن طرف مقابل در جریان بحث و گفت و گو است. اما با ورود روحانیت به عرصه دولت، سنت تلاش برای قانع کردن هم بیشتر به «قانوندن» شبیه شده است، چرا



## بازگشت به کشور کودتازده

نویسنده "دوشیزه و مرگ"  
از روزهای بازگشت به شیلی می‌گوید



آریل دور فمِن\*  
ترجمه: کاوه شجاعی

### دهکده جهانی

اواخر سپتامبر ۱۹۷۳ بود و من در سانتیاگو از چنگ مرگ می‌گریختم. می‌خواستم به تبعید بروم مطمئن نبودم که بازگشتی در کار است. آن زمان در یکی از چندین خانه‌ای که بعد از کودتای نظامی پینوشه و سرنگونی دولت سالوادور آلنده عوض کردم ساکن بودم. یک زن که پیش از این ندیده بودم من را به این خانه برده بود. حتی اسمش را هم نمی‌دانستم؛ زن عضو یک سازمان بزرگ زیرزمینی از مردان و زنانی بود که خود را وقف نجات جهان آندیسیت‌ها کرده بودند و او کسی را پیدا کرد که می‌توانست من را مخفی کند. اگر ما را می‌گرفتند حتما هر دو کشته می‌شدیم. به خاطر می‌آورم آن لحظه که زن من را به پناهگاه جدیدم می‌رساند، در اوج هراس و تردید، فکری غریب در مغزم جرقه زد: این می‌تواند یک فیلم عالی شود! و حالا ۳۵ سال بعد از آن روز، آن فیلم، "قولی به مردگان" ساخته شده است. داستان آن روزها که سر آغاز سال‌های دراز سرگردانی بود. در پایان سال ۲۰۰۶، بئتر ریمانت فیلمساز کانادایی با یک تلفن و دعوت به همکاری، من را به دوران خوشی‌های انقلاب آئنده و پیامد خونبار کودتای نظامی پر تاب کرد. ما به شیلی مسافرت کردیم و در آن سفر بالاخره زن را یافتیم و از او که جان من را نجات داده بود سپاسگزاری کردم. من در طول ۱۷ سال تبعید بارها به یاد او می‌افتادم. و زمانی که بالاخره در سال ۱۹۹۰ در شیلی دموکراسی به روی کار آمد، با خلق پائولینا، نقش اصلی نمایشنامه "دوشیزه و مرگ" را به آن زن دادم، کسی که ده‌ها قربانی را از چنگ رژیم کودتا در کشوری مانند شیلی نجات داده بود. من تنها می‌توانستم امیدوار باشم که منجی بی نام و نشان من، بر خلاف پائولینا به سر نوشت دستگیری، شکنجه یا تبعید دچار

نشده باشد. بعدا معلوم شد که زن نجات یافته و سالم مانده است. اما "پائولینا" دوست نداشتم از او فیلم بگیرم. پائولینا گفت اعضای دست راستی خانواده‌اش کوچکترین اطلاعی از "قهرمان بازی" مخفیانه‌اش نداشته‌اند و نمی‌دانستند که او همه چیزش را به مخاطره انداخته تا جان افرادی نظیر من را نجات دهد. او اضافه کرد اگر هویتش توسط فیلم من فاش شود، عواقب وخیمی انتظارش را می‌کشید. خیابان‌های سانتیاگو دیگر مملو از سرباز نیست، اما ترس‌های قدیمی هنوز حضور دارند. این آن چیزی نبود که من از به هم بیوستن باشکوه ملت در سر داشتیم. از روی سادگی، من انتظار داشتم که فیلم مستند ما "پائولینا" را از گمنامی نجات دهد. آخرین باری

که من سالوادور آلنده را زنده دیدم، در ایوان کاخ ریاست جمهوری ایستاده بود و برای میلیون‌ها هوادار مشتاقش دست تکان می‌داد. و حالا فیلم به من اجازه داد که روی آن ایوان بایستم و به میدان خالی نگاه کنم و به خاطر بیاورم چه بر سر رهبر محبوب کشور آوردم. من تا حدی برای چنین تجربه غریبی، برای احساس فاصله و تاثر، آماده بودم و این را مدیون فیلم مستند دیگری "شیلی، خاطره خیر سر" هستم. پاتریشیو گامز من کارگردان فیلم چند سال پیش به سانتیاگو بازگشته بود تا به بازماندگان کشتارها نسخه نمایش داده نشده فیلمی از کودتا را نشان دهد و ببیند آنها چه واکنشی نشان می‌دهند و چه احساسی را پنهان می‌کنند. با این حال، در سفر اخیرم، زمانی که در یک غروب دلگیر خود را در زیرزمینی یافتیم که گشتاپوی پینوشه از آن برای استراق سمع شیلیایی‌ها استفاده می‌کرد، بسیار احساساتی شدم. من درباره هجوم آنها به زندگی خصوصی‌مان، تجاوزشان به بدن‌هایمان در زمان دیکتاتوری بسیار نوشته‌ام، اما در آن زیرزمین، در جایی که گردن کلفت‌ها به گفت‌وگوهای فراوانی گوش داده‌اند، یخ کرده بودم؛ آن همه سیم پیچ در پیچ و هنوز خوش آب و رنگ، نشانه‌ای بود از انحراف عمیق قدرت، وقتی که توسط قانون مهار نشود و برای مردم حريم نشتاسد. فیلم من را مجبور کرد با هراس‌های دیگری هم روبرو شوم. من به بوئیس آبرس رفته‌ام، همان‌جا که به دنیا آمده بودم. تا گور مادر بزرگم را پیدا کنم که بسیار دوستش داشتم، اما نتوانسته بودم در سال ۱۹۷۶ در خاکسپاری‌اش شرکت کنم، چون آن زمان سفر به آرژانتینی که توسط نظامیان اداره می‌شد بسیار مخاطره‌آمیز بود. بعد از آن من

بارها به شهر بازگشتم، اما به قبرستان نرفتم. چرا؟ وقتی تلخی این همه شکست شما را احاطه کرده باشد، اینگونه جان سالم به در می‌برید؛ با به تعویق انداختن آندوه. وقتی من، پسررم و یکی از اعضای گروه به قبرستان رسیدیم، متوجه شدیم که او دهه‌هاست به همراه شوهرش در گوری مشترک به همراه فقرا، یتیمان و مطرودان آرام گرفته است. من تنها می‌توانم آرزو کنم که او در کم کند و من را به خاطر چنین سوگواری دیر هنگامی ببخشد. در جریان فیلمبرداری یک مرگ دیگر هم منتظرم بود. یک روز صبح در سانتیاگو، درست هنگام فیلمبرداری، رادیو خبر سکنه پینوشه را اعلام کرد. ما تصمیم گرفتیم به بیمارستان برویم. دوست‌داران دیکتاتور آنجا بودند و برای رهبر در حال مرگشان گریه می‌کردند. آنها توسط زنی هدایت می‌شدند که تصویری از قهرمان ملی‌اش را در آغوش گرفته بود و اشک از زیر عینک تیره‌اش روان بود. او برای مردی می‌گریست که توسط دادگاه‌هایی در سانتیاگو و خارج از کشور به شکنجه، قتل، دروغ‌گویی و دزدی مهمم شده بود. و این شیلی ما بود: این زن توسط ۳۰ دوربین و ۱۰۰ میکروفون احاطه شده بود، اما پائولینای من باید همچنان نامرئی می‌ماند. با این همه بیچارگی‌زی من را تکان داد. پس به او نزدیک شدم و به او گفتم که چگونه برای آئنده سوگواری کرده‌ام و بنابراین حالا نوبت اوست که برای رهبرش بگرید. من خواستم او را متوجه کنم که در طرف ما چه درها و ریخ‌هایی بوده است. کار درستی کردم؟ در نمایشنامه‌ها و رمان‌هایم، درباره دیوارهایی نوشته‌ام که ما را از آنها می‌کند که صدمه‌ای بزرگ به ما زده‌اند. من شخصیت‌هایی را مجبور می‌کنم که با دشمنانشان روبرو شوند و از خود بیرسند که چگونه در دام باور به قربانی بودن یا تلافی نیفتند، در داستان‌هایم پشیمانی، پیش شرط آغاز گفت‌وگو بوده است. اما در زندگی واقعی من نتوانستم برای پشیمانی طرف مقابل صبر کنم. من حس کردم که مجبورم، اگر چه فقط برای یک دقیقه، که این دیوار را بشکافم و از این مرز رد شوم. کار من در شیلی جنجال آفرید، چرا که عده زیادی معتقد بودند آن زن باید قهر شناخته می‌شد و باید از او دوری می‌کردم؛ من به زن پیشنهاد آشتی دادم بدون آنکه از او افسوس بخواهم و این به ایده مرکزی فیلم تبدیل شد. و من آن دقایق را، آن گفت‌وگو با زن هوادار پینوشه را، تقدیم "پائولینا" می‌کنم. با این امید که بالاخره یک روز، از سایه، یک قدم به جلو بگذارد، و هویدا شود.

\*آریل دور فمِن نویسنده، نمایشنامه‌نویس، روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه و فعال حقوق بشری شیلیایی است که در ۱۹۴۲ در بوئیس آبرس آرژانتین به دنیا آمد. او بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۷۳ در دولت آئنده مشغول به کار بود و بعد از کودتای نظامی پینوشه از شیلی گریخت. داستان‌ها و نمایشنامه‌های دور فمِن عموماً در فضای تیره و تاریک کشورهای دیکتاتوری می‌گذرد، اگر چه در کارهای اخیرش به زندگی در تبعید هم پرداخته است. مشهورترین اثر او نمایشنامه "دوشیزه و مرگ" است که دستمایه ساخت فیلم مشهوری به همین نام توسط رومن پولاتسکی شد. ●





چرا اسلام ستیزی؟ ۱۰

## بازگشت به هویت

هادی خسروشاهین

که علی‌الظاهر در حال رخدادن نیز هست. اگرچه اسلام‌ستیزی به نوعی نشان‌دهنده تمایزطلبی هویتی و مذهبی است ولی وقتی این روند در کنار رویکردهای فاشیستی قرار می‌گیرد و با یکدیگر عجین می‌شوند، نوعی تعارض هویتی را موجب می‌شوند که تمام ساختارهای سیاسی و اجتماعی را در برمی‌گیرند. موج مهاجرت به اروپا در سال‌های اخیر آنچنان تمایل به حفظ هویت و تمایزهای نژادی و قومی را تقویت کرده است که می‌توان یکی از عوامل بروز اسلام‌ستیزی را تاکیدهای چندباره بر حفظ هویت قلمداد کرد. بر این اساس فاشیسم و اسلام‌ستیزی با یکدیگر همراه شده‌اند تا نه تنها دمار از روزگار بیگانگان و غیرخودی‌ها در بیاورند که حتی نگذارند نشانی از لیبرالیسم و سکولاریسم در اروپا باقی بماند.

اروپا به خاطر آزادی و تساهل و تسامح مذهبی هم که شده باید هر چه زودتر این روند را متوقف کند در غیر این صورت آنهایی پیروز می‌شوند که نه میانه‌ای با لیبرالیسم دارند و نه دل خوشی از سکولاریسم.

و سکولار نبوده است. تکرار تجربه‌های تلخ سال‌های اخیر تنها بر این مسئله گواهی می‌دهد که نظام‌های آریستوکراسی و اشرافیت دوباره به اروپا بازگشته و در عین حال همه آن نشانه‌های امیدوارکننده در اروپا در حال رخت بریستن است. اروپا در حال حرکت به سمت و سویی است که شاید در آینده‌ای نه‌چندان دور نه در آن مدارای مذهبی باشد و نه آزادی مذهب. طرف سال‌های اخیر تقابل مسیحیت اروپایی با اسلام آنچنان بالا گرفته که حتی می‌توان گفت که مختصات رفتاری اروپا به‌سان عملکرد و واکنش کشورهای جهان سوم درآمده است. اگر کشورهای جهان سوم به دلیل سلطه هویت تاریخی بیگانه‌ستیز می‌شوند، امروز اروپا هویت مذهبی را بر خود مستولی کرده تا امکان ظهور اسلام‌ستیزی فراهم شود.

ظهور اسلام‌ستیزی تنها یک پیامد دارد و آن وارد شدن اروپا از عصر مدارا به دوره هویت است. اتفاقی

اروپا با میراث سیاسی و فکری‌اش قهر کرده است؛ آنچنان که نه دیگر نشانی از عصر مدارای مذهبی را در خود دارد و نه اندک تمایلی برای تساهل و تسامح دینی.

اروپا این روزها به جای آزادی و برابری خواهی به تمایزطلبی هویتی خوش‌آمد می‌گوید پس به جای لیبرالیسم به فاشیسم مجال ظهور می‌دهد و در عین حال سیاست مذهبی را جانشین سکولاریسم می‌کند. اروپا به دلیل این عقب‌گرد تاریخی به شهروندانش اجازه داده که به جای احترام به آزادی مذاهب، به باورهای اقلیت‌های دینی توهین روا کنند و این چنین خود زمینه‌ساز تعارض‌های هویتی در درون قاره سبز شوند. در چنین بستری یک روز کاریکاتورهای پیامبر اسلام منتشر می‌شود و فردا روزی دیگر فیلمی به نمایش درمی‌آید که سراسر نقض‌کننده همان هنجارهای آرمان‌خواهان انگلیسی، فرانسوی و به طور کل اروپایی است. گویی که اروپا اساساً شاهد سیر تحول از نظام‌های آریستوکراسی به نظام‌های جمهوری

## چرا اسلام ستیزی؟ ۲۰

# فتنه اروپایی

### جایگاه سیاسی و اجتماعی مسلمانان در اروپا

#### احسان ابطی

مسلمان هستند. کوزوو و منطقه "سنجک" که بین صربستان و مونته‌نگرو واقع شده است هم دارای اقلیت مسلمان است. بلغارستان و جمهوری مقدونیه هم دارای شهروندان مسلمان هستند که اقلیت را در این مناطق تشکیل می‌دهند. در برخی از شهرهای اروپایی، مانند بندر ماری در فرانسه، و بندر روتردام در هلند ۲۵ درصد جمعیت را مسلمانان شامل می‌شوند. ۳۵ درصد ساکنان شهر مالمو، که یکی از شهرهای مهم کشور سوئد به شمار می‌رود هم مسلمان هستند.

بیش از ۱۰ درصد ساکنان شهرهای دیگر اروپا، مانند پاریس، بروکسل، لندن و کپنهاگ هم مسلمان هستند و ۱/۵ میلیون نفر از ساکنان شهر مسکو، یعنی حدود ۱۰ درصد جمعیت این شهر را هم مسلمانان شامل می‌شوند. مهاجران مسلمان از ملیت‌های مختلف و با توجه به نزدیکی‌های کشور مبدأ با کشورهای مقصد به اروپا مهاجرت کرده‌اند. برای مثال درصد بسیار زیادی از مسلمانان ساکن بریتانیا را مسلمانان شبه قاره هند شامل می‌شوند که سال‌ها مستعمره انگلیس بوده است. فرانسه هم وضعیتی مشابه با بریتانیا دارد و اکثر مسلمانان ساکن فرانسه از کشورهای پیشتر مستعمره پاریس به این کشور مهاجرت کرده‌اند و از شمال آفریقا آمده‌اند. مسلمانان بلژیک و هلند اما بیشتر از مراکش و ترکیه به این دو کشور مهاجرت کرده‌اند. مهاجرانی که از ترکیه به آلمان سفر کرده‌اند هم دارای جمعیت زیادی در این کشور هستند. شمار زیادی از پاکستانی‌ها و سومالی‌تبارها به سوئد رفته‌اند و تعداد زیادی از عراقی‌ها هم اکنون در سوئد اقامت دارند.

در حال حاضر تنها کشورهای آلبانی و کشور تازه استقلال یافته کوزوو، بوسنی، شهر استانبول ترکیه که در قاره اروپا واقع شده و همین‌طور جمهوری‌های روسیه که در شمال قفقاز و منطقه ولگا هستند، دارای اکثریت مسلمان هستند. براساس آمار موسسه مرکز اسناد اسلام که در آلمان واقع است در سال ۲۰۰۶ حدود ۵۳ میلیون نفر از ساکنان اروپا را مسلمانان تشکیل می‌دهند و ۱۶ میلیون نفر از ساکنان کشورهای عضو اتحادیه اروپا مسلمان هستند.



براساس تحقیقاتی که پروفیسور فیلیپ جنکینز استاد دانشگاه پن انجام داده است تا سال ۲۱۰۰ میلادی ۲۵ درصد جمعیت اروپا را مسلمانان تشکیل خواهند داد. جمعیت مسلمانان اروپا بدون احتساب روسیه - از ۳۰ سال پیش تاکنون سه برابر شده و کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند تا سال ۲۰۲۰ میلادی دو برابر خواهد شد. در سال ۲۰۰۵ میلادی در ۲۵ کشور ۱/۸ میلیون نفر به شمار مهاجران افزوده شده است. این میزان حدود ۸۵ درصد از افزایش جمعیت در کل اروپا را شامل می‌شود و این در حالی است که نرخ زاد و ولد در میان مسلمانان اروپا سه برابر بیشتر از غیرمسلمانان است و انتظار می‌رود در سال ۲۰۵۰ میلادی از میان هر ۵ نفر شهریوند اروپایی، یک نفر مسلمان باشد.

شمار دیگری از تحلیلگران اما نسبت به درستی این آمار و نرخ رشد مسلمانان در اروپا تردید دارند.

دارد سبب افزایش شکاف‌ها و اختلافات در میان پیروان ادیان ابراهیمی خواهد شد.



جمعیت مسلمانان در اروپا در مناطق مختلف این قاره بسیار متفاوت است. به‌طور کلی در کشورهای شرق اروپا، از جمله کشورهای عضو حوزه بالکان و کشورهای شرق اروپا، به خصوص روسیه، بلغارستان، آلبانی، بوسنی، مونته‌نگرو، قبرس، یونان و جمهوری مقدونیه که از کشورهای تازه استقلال یافته از یوگسلاوی سابق به‌شمار می‌رود اقلیت مسلمان با ریشه‌های چندصدها ساله زندگی می‌کنند، در حالی که در غرب اروپا، جمعیت مسلمانان را بیشتر مهاجرانی تشکیل می‌دهند که از دهه ۱۹۶۰ میلادی به این سو به قاره سبز مهاجرت کرده‌اند. این جمعیت بیشتر در کشورهایی مانند فرانسه، بریتانیا، آلمان، اتریش، سوئیس، بلژیک، هلند و سوئد ساکن هستند. در بسیاری از کشورهای اروپایی، مسلمانان بزرگترین اقلیت مذهبی را تشکیل می‌دهند.

کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در آخرین برآورد خود تخمین زده است که ۷۰ درصد ساکنان کشور آلبانی در شرق اروپا واقع در حوزه بالکان مسلمان هستند. ۹۹ درصد جمعیت تازه استقلال یافته کوزوو را هم مسلمانان تشکیل می‌دهند.

بیشتر جمعیت کشورهای آذربایجان، قزاقستان و ترکیه هم که در هر دو قاره آسیا و اروپا واقع شده‌اند

خریت ویلدرز نماینده راست‌گرای افراطی پارلمان هلند چندی پیش فیلمی به اصطلاح مستند را با نام "فتنه" روی اینترنت قرار داد که هدف از آن چیزی جز سیاه‌نمایی و توهین به دین اسلام نبود.

بی‌محتوایی و موهن بودن این فیلم تا حدی بود که اتحادیه اروپایی، دبیرکل سازمان ملل متحد، دبیرکل یونسکو، دولت هلند و بسیاری دیگر از مسوولان غربی را هم ناچار به موضعگیری در برابر آن کرد. یان پیتر بولکننده، نخست‌وزیر هلند، در یک سخنرانی تلویزیونی فیلم "فتنه" را محکوم کرد و گفت که این فیلم هیچ هدفی جز توهین به اعتقادات گروهی از مردم دنبال نمی‌کند. وزیر امور خارجه هلند هم اعلام کرد که دولت این کشور با تصمیم خریت ویلدرز مبنی بر اکران فیلم ضداسلامی "فتنه" مخالف است و از این اقدام حمایت نمی‌کند. در اقدامی دیگر برای آرام کردن اوضاع و کاهش شدت واکنش مسلمانان، ماکسیم فرهاخن، وزیر امور خارجه هلند در آمستردام با سفرای ۲۶ کشور اسلامی، از جمله سفیر ایران دیدار و گفت‌وگو کرد.

بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل متحد هم این فیلم را توهین‌آمیز خوانده و پخش اینترنتی آن را به‌شدت محکوم کرده است، او همچنین از تلاش دولت هلند برای جلوگیری از پخش تلویزیونی این فیلم نیز تقدیر کرده است. دولت اسلوانی که ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را به عهده دارد نیز انتشار فیلم فتنه را محکوم و اعلام کرده که این فیلم هدفی جز ایجاد نفرت

ندارد و آزادی بیان باید در فضای احترام به مذاهب و دیگر اعتقادات و همراه با حس تعهد رعایت شود. این در حالی است که چهار سال پیش هم فیلم مشابهی در هلند ساخته شد که باعث واکنش‌های خشونت‌آمیز از جمله قتل سازنده آن شد. از چند سال پیش تاکنون و به ویژه پس از حوادث یازدهم سپتامبر، شدت اقدامات ضداسلامی در اروپا افزایش یافته است. پیش از انتشار این فیلم ماجرای کارتون‌های توهین‌آمیز به پیامبر اسلام در روزنامه‌های دانمارکی باعث خشم شدید مسلمانان در کشورهای مختلف شده بود. بی‌تردید این اقدامات در قاره‌ای که مسلمانان زیادی

حداقل جمعیت مسلمانان در کشورهای غرب اروپا به علاوه سوئیس و نروژ

کشور	درصد مسلمانان	جمعیت کل	جمعیت مسلمانان
فرانسه	۸.۵	۶۴,۱۰۷,۸۱۲	۶,۰۰۰,۰۰۰
هلند	۵.۰	۱۶,۳۴۱,۹۲۵	۸۵۰,۰۰۰
اتریش	۴.۸	۸,۱۶۹,۹۲۹	۴۰۰,۰۰۰
سوئیس	۴.۳	۷,۳۰۱,۹۹۴	۳۱۵,۰۰۰
آلمان	۴.۰	۸۲,۵۱۵,۹۸۸	۳,۳۰۰,۰۰۰
سوئد	۳.۹	۹,۰۰۶,۴۰۵	۳۵۱,۲۵۰
بلژیک	۳.۸	۱۰,۴۴۵,۸۵۲	۴۰۰,۰۰۰
آندورا	۳.۶	۷۱,۰۰۰	۲۶۰۰
اسپانیا	۳.۰	۴۴,۱۰۸,۵۳۰	۱,۳۵۰,۰۰۰
بریتانیا	۲.۸	۵۹,۸۳۴,۳۰۰	۱,۶۱۵,۵۲۶
نروژ	۲.۵	۴,۵۹۳,۰۴۱	۱۵۰,۰۰۰
دانمارک	۲.۰	۵,۴۱۵,۹۷۸	۱۰۰,۰۰۰
ایتالیا	۱.۵	۵۸,۴۶۲,۳۷۵	۱,۰۰۰,۰۰۰
لوکزامبورگ	۱.۵	۴۴۸,۵۶۹	۶,۰۰۰
ایرلند	۰.۸	۴,۳۳۹,۸۴۸	۳۲,۵۳۹
پرتغال	۰.۵	۱۰,۰۸۴,۲۴۵	۵۰,۰۰۰
فنلاند	۰.۴	۵,۲۹۳,۵۴۵	۲۰,۰۰۰
ایسلند	۰.۳	۳۰۰,۰۰۰	۸۰۰



## چرا اسلام سنجیزی؟ ۳۰

## علت یا معلول

## ظهور ناسیونالیسم افراطی در غرب



رحمن قهرمانپور

راست‌افراطی نگرانی از تغییر هویت مسیحی - اروپایی است؛ امری که امکانات ناشی از جهانی شدن آن را تسهیل کرده است. امروزه به لطف ماهواره، اینترنت و سایر ابزارهای ارتباطی، مهاجران می‌توانند سال‌ها در اروپا بمانند بی آنکه در جامعه اروپایی ادغام شده و هویت اروپایی اتخاذ کنند. ظهور فضاهای اجتماعی فراملی میان مهاجران و کشور مبدأ آنها نیز به این روند کمک کرده است. احزاب راست از آن بیم دارند که ادامه این روند باعث ظهور اجتماعی با هویت‌های متفاوت در دل اروپا شود؛ تهدیدی که منحصر به اروپا نیست. احزاب راست‌افراطی از خطر اسلامی شدن اروپا و تشکیل اروپای اسلامی سخن می‌گویند که اغراقی بیش نیست. آیا حضور دیرین چند میلیون مسلمان باعث تغییر هویت فرانسه شده است؟ اما ویژگی خاص اسلام‌سنجی احزاب راست‌افراطی شاید این باشد که برخلاف سایر موارد، احزاب میانه با این امر مخالفت جدی نمی‌کنند. این در حالی است که به صرف کتک زدن یک یهودی در اروپا، مطبوعات و احزاب از خطر بازگشت اروپا به دوران یهودی‌سنجی سخن می‌گویند.

دلیل دوم رشد اسلام‌سنجی در اروپا، فضای نظام بین‌الملل پس از یازدهم سپتامبر و اقدامات اقلیتی از مسلمانان افراطی در این قاره است که باعث ترس از اسلام در میان طیفی از مردم شده است. نیازی به استدلال نیست که افراطی‌ها در هر دین و ایدئولوژی وجود دارند و اقدامات اقلیت ملاک قضاوت در مورد اکثریت نیست. گو اینکه اروپایی‌ها نیز اقدامات احزاب راست‌افراطی را نشان‌دهنده موضع‌گیری کل اروپایی‌ها نمی‌دانند. یازدهم سپتامبر و اقدامات متعاقب آمریکا و افراطی‌های اسلام‌گرا باعث شده است مطبوعات غربی تصویری منفی از اسلام و مسلمانان ارائه دهند تا حدی که این تصویرسازی حتی اروپایی‌ها را که در قیاس با سایر ممالک از سطح بالایی از دانش سیاسی برخوردارند تحت تأثیر قرار داده است.

خطاست اگر سهم افراطیون را در هر دو طرف در گسترش اسلام‌سنجی نادیده بگیریم. این پدیده در خلاء شکل نگرفته و نیروها و عواملی آن را به وجود آورده و تقویت کرده‌اند. اما برای حل این مشکل اشاره کردن به سهم طرف مقابل چاره کار نیست، نه اروپایی‌ها و نه مسلمانان افراط‌گرا نمی‌توانند صرفاً طرف مقابل را علت و اقدامات خود را معلول تلقی کنند. چنین نگرشی باعث ظهور یک دور باطل می‌شود. کما اینکه بعد از حوادث سال‌های گذشته در دانمارک و سوئد اکنون هلند نیز به این قافله پیوسته است و بیم آن می‌رود استمرار این روند باعث نهادینه شدن آن در بلندمدت شود. وظیفه روشنفکران، متفکران و سیاست‌گذاران در هر دو طرف این است که مانع از بروز و ظهور چنین دور باطلی شوند که پیامدی جز تشدید خشونت ندارد. ●

آیا اسلام‌سنجی کنونی در اروپا را باید بخشی از جریان کلی بیگانه‌سنجی در اروپا دانست که خارجی‌های مقیم اروپا را نشاندهنده است یا باید آن را جریان خاصی دانست که مسلمانان را هدف گرفته است؟ آیا مسائل و مشکلات ناشی از حضور مسلمانان مهاجر در اروپا باعث بروز این روند شده است یا نوعی اسلام‌هراسی دیرینه که مطبوعات غربی هم بدان دامن می‌زنند؟ آیا مساله را می‌توان صرفاً از زاویه بحث فلسفی حق آزادی بیان تجزیه و تحلیل کرد؟ طرح این پرسش‌ها مقدمه‌ای است برای بیان این نکته که اسلام‌سنجی کنونی در اروپا پدیده‌ای چندبعدی بوده و در هر بعد ویژگی‌های خاصی دیده می‌شود. این پدیده در همان حال که بخشی از روند بیگانه‌سنجی در میان گروه‌های راست و ناسیونالیست افراطی است، ویژگی‌های خاص خود را داشته و به‌عنوان نمونه اختلافات بارزی با یهودی‌سنجی رایج در اروپا در قرن نوزدهم و بیستم دارد. در همان حال که مساله از منظر پیامدهای مهاجرت قابل مطالعه است، این نکته را نمی‌توان فراموش کرد که فقط مسلمانان نیستند که به اروپا مهاجرت کرده‌اند یا می‌کنند. پیروان ادیان دیگر نیز جزو مهاجران به اروپا محسوب می‌شوند.

به نظر می‌رسد در مقطع کنونی دو عامل به رشد اسلام‌سنجی در اروپا کمک کرده است. (۱) رشد و تقویت گرایش‌های راست‌افراطی و احزاب افراطی در اروپا (۲) شرایط نظام بین‌الملل پس از یازدهم سپتامبر و عملکرد رسانه‌های غربی در پیوند دادن اسلام با خشونت. فراموش نکنیم بسیاری از کشورهای قدرتمند کنونی اروپا در قرون گذشته کشورهای اسلامی را استعمار کرده و از منابع آنها استفاده کرده‌اند. حتی تا چند سال پیش گفتمان رایج در مورد مهاجرت به اروپا بر فواید اقتصادی ناشی از این مهاجرت تأکید می‌کرد: کارگران مهاجر با دستمزد کم، بدون بیمه، در شرایط سختی کار می‌کنند و ماحصل کار آنها به سود اقتصاد کشوری است که به آن مهاجرت کرده‌اند. تا پیش از گسترش موج جهانی شدن، بسیاری از نخبگان سیاسی، اقتصادی و علمی جوامع در حال توسعه به اروپا مهاجرت می‌کردند و اروپاییان هم به دلیل موج پیری جمعیت خود کم و بیش از این روند راضی بودند هر چند آن را اظهار نمی‌کردند. اما امروزه گروه‌های مختلفی می‌توانند به اروپا مهاجرت کنند، هر چند این هم نفی‌کننده منافع اقتصادی ناشی از حضور مهاجران نیست. بنابراین ادعاهای احزاب راست‌افراطی در این مورد که مهاجران باعث وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی اروپا شده‌اند نمی‌تواند صادق باشد. مساله اصلی برای احزاب

این افراد چنین استدلال می‌کنند که افزایش جمعیت در میان مسلمانان ساکن اروپا به شدت کاهش یافته است. این عده همچنین می‌گویند که در سال‌های اخیر محدودیت‌های زیادی در مورد مهاجرت به اروپا انجام شده است و افزایش جمعیت مسلمانان اروپا در سال‌های آینده بر جمعیت کل اروپا نسبت به حال حاضر تأثیر زیادی نخواهد داشت.



در سال‌های اخیر و به ویژه پس از حوادث یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی در شهرهای نیویورک و واشینگتن در ایالات متحده روابط میان مسلمانان و پیروان سایر ادیان به خصوص مسیحیان همراه با تنش‌هایی بوده است. تنش‌هایی که بی‌تردید آغازگر آن افراط‌گرایی بود که با نام اسلام دست به خشونت می‌زند و افراط‌گرایان مسیحی که با نام آزادی بیان هر نوع توهین و بی‌حرمتی به مقدسات اسلامی را جایز می‌دانند. در حقیقت افراط‌گرایان مسیحی و مسلمان مانند دو لبه قیچی عمل می‌کنند و هدفی جز ایجاد شکاف میان ادیان ابراهیمی و افزایش تنش میان پیروان مذاهب مختلف ندارند. کمتر کسی است که سخنان جورج بوش رئیس‌جمهوری ایالات متحده را پس از حوادث یازدهم سپتامبر فراموش کرده باشد که جنگ علیه گروه متحجر و افراط‌گرای طالبان و شبکه تروریستی القاعده را با "جنگ‌های صلیبی" میان مسلمان و مسیحیان در سال‌های دور مقایسه کرده بود. گرچه بوش بعدها از این گفته خود عذرخواهی کرد و گفت که چنین منظوری نداشته اما این سخنان نشان‌دهنده حاکمیت تفکری بود که در پی ایجاد شکاف میان مسلمانان و مسیحیان و القای وجود فضای جنگ صلیبی در میان آنان داشت. در چند سال گذشته هم در اروپا، با استناد به اعمال خشونت‌آمیز عده‌ای افراط‌گرای اسلامی و با بهانه‌ای به نام آزادی بیان اقداماتی توهین‌آمیز به دین اسلام انجام شده است. اما در سال‌های اخیر بحث در مورد "آزادی بیان" در اروپا و مرزهای آن افزایش یافته که محور آن درباره این موضوع بوده که چه مسائلی در مورد دین اسلام مجاز به گفتن است و چه موضوعاتی توهین به این دین به شمار می‌رود. در این سال اتفاقات زیادی بر اثر همین مسئله در کشورهای غربی رخ داده است. در هلند "ئو ونگوگ" سازنده یک فیلم ضداسلامی به وسیله "محمد بوری" که یک شهروند مسلمان هلندی بود به قتل رسید. بوری پس از کشتن ونگوگ نامه‌ای را روی جسد او قرار داد که دولت‌های غربی، یهودیان و "عبان هیرسی علی" همکار ونگوگ در ساختن فیلم "تسلیم" را تهدید به انتقام کرده بود.

موضوع انتشار کارتون‌هایی ضداسلامی در یکی از روزنامه‌های دانمارکی دیگر سوژه‌ای بود که باعث شد بحث داغی در محافل اروپایی در مورد مرزهای آزادی بیان مطرح شود. به هر حال مسلم آن است که امروز وظیفه عقلای اسلامی و مسیحی دوری جستن از افراط‌گرایی که چه با نام دین و چه با نام آزادی بیان هدفی جز ایجاد شکاف و درگیری در میان ادیان را پیگیری نمی‌کنند. ●

## چرا اسلام سنجیزی؟ ۲۰

## اخلاق مدنی

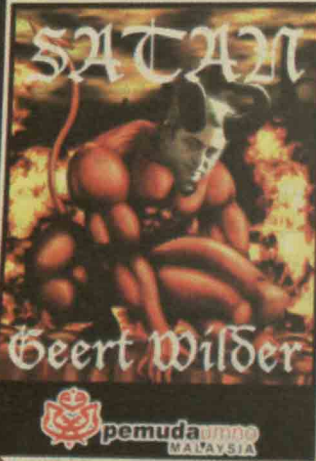
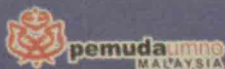
لیبرالیسم و مذهب



دکتر حسین دهشیر

لیبرالیسم در آمریکا، جاهت و اعتبار زمینی برای مذهب را فرصت تجلی داد. لیبرالیسم در اروپا، اعاده حیثیت مذهب به وسیله کلیسا را از طریق همتراز قرار دادن آن با دیگر نهادهای اجتماعی امکان پذیر نمود. در آمریکا مذهب به مرکز گفت‌وگو سیاسی وارد شد و در اروپا، مذهب به حاشیه حیات سیاسی منتقل گشت. پیشینه عملکرد کلیسا در اروپا، فریختگان جامعه در آمریکا را که عموماً اعتقادات گسترده و عمیق مذهبی داشتند به این سوی سوق داد که برای حراست، حفظ و ارتقای آموزه‌ها و شأن مذهب آن را جایگاه مدنی اعطا کنند و از نظر قانونی به گونه‌ای شرایط را رقم بزنند که مذهب عنصر برجسته جامعه مدنی گردد. در آمریکا این جامعه مدنی است که جهت‌گیری و جوهره سیاست‌ها را در حیطه‌های مختلف رقم می‌زند. عملکرد کلیسا در اروپا شرایط و اتفاقاتی را سبب‌ساز شد که فضای سیاسی اعتبار خود را در این یافته است که فزون‌ترین فاصله را بین کلیسا و ساختار قدرت سیاسی نهادینه کند. به همین روی است که مباحث و دیدگاه‌های سیاسی که به‌وسیله دولتمردان، سیاستمداران، تحلیلگران و شهروندان مطرح می‌شوند به شدت پالوده از مولفه‌ها و چشم‌اندازها، دیدگاه‌ها و استدلال‌های سیاسی هستند حال سوال اساسی و حیاتی این است که چرا لیبرالیسم با به صحنه گذاشتن ارزش‌ها و چشم‌اندازهای فکری در هر جامعه‌ای بازتاب حیات تاریخی آن جغرافیا باید قلمداد شوند. این بدان معناست که نباید به پدیده‌های ذهنی در انتزاع نگریسته شود و به ارزیابی گرفته نشوند. چارچوب‌های فکری زاده زمان خود هستند. ارزش‌ها به طور طبیعی ویژگی‌های مکانی را که در آن رشد یافته‌اند در بطن و ماهیت خود متجلی می‌سازند. برای درک صحیح و به تبع آن ارزیابی معتبر چارچوب‌های نظری نیاز به وقوف کامل به محدوده زمانی و مکانی است. قالب‌های فکری رشد می‌کنند. مفاهیمی هم که ماهیت جهان‌شمول دارند و با توجه به ذات، طبیعت و ویژگی‌های همه‌گیر انسانی قوام یافته‌اند به ضرورت در تعریف و تفسیر تاثیر زمان و مکان را هویدا می‌سازند. نگاه و درک تاریخی به تراوشات فکری در برگیرنده این واقعیت است که زمینه‌های مادی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، عناصر حیات‌بخش و شکل‌دهنده می‌بایست در نظر گرفته شوند. فهم تاریخی این امکان را پدید می‌آورد که تحلیل ویژگی چندبعدی را به نمایش بگذارد. با توجه به این نکات است که ضرورت وافر و فراوان وجود دارد که قضاوت و درک لیبرالیسم براساس نگاه «مثنی» باشد. تعریف لیبرالیسم و چگونگی پیاده‌سازی آن، به تبع طلب‌گر این است که به ساختارهای متفاوت حاکم در محیط حیات‌بخش لیبرالیسم توجه شود. لیبرالیسم متشکل از ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است. تمامی این جنبه‌ها از نقطه‌نظر ماهوی دارای بنیان یکسان هستند و جوهره یکنواختی را به معرض نمایش می‌گذارند. لیبرالیسم

ISLAM  
IS  
PEACE



از نقطه ارزشی مبتنی بر مخالفت با هر نوع کلیت خارج از کنترل فرد است. هر کلیتی که در ذات خود با حاکمیت فرد به چالش بپردازد و هر نهادی که حقوق فردی را به سخره بگیرد، فاقد اعتبار هنجاری، بری از صحت ادراکی و فاقد نشان گزاره‌ای است. جامعه براساس محوریت انسان شکل می‌گیرد و تمامی نهادها و ساختارهای مستقر در جامعه چه از نظر حقوقی و چه از نظر زمانی در رابطه با این فردمحوری حیات می‌یابند. جامعه به‌وجود می‌آید که شأن انسان را پی بریزد و نهادها و ساختارها قوام می‌یابند تا انسان ارتقا یابد. موطن لیبرالیسم اروپا است که به معنای نقش حیاتی و کلیدی تاریخ و حیات تاریخی این قاره در شکل گرفتن آن است. لیبرالیسم شکل گرفت تا نهادها و کلیت‌هایی را که ستیزه‌گری با فردیت انسان، اساس و جوهره آنها را تشکیل می‌داد به زیر ید قدرت و کنترل فرد درآورد. واقعیت تاریخی اروپا در قرون وسطی یعنی از سیصد تا یکهزار و سیصد میلادی تعامل گسترده کلیسا و حکومت بود. ویژگی این تعامل ماهیت یکسویه آن بود. حکومت همیشه حیطه سفلی این تعامل را در اشغال داشت. در واقع حکومت ابزار و مکانیزم دنیوی ساختار کلیسا بود. حکومت بازوی تنبیهی کلیسا محسوب می‌شد. وظیفه حکومت «به خط کردن» توده‌ها در راستای منافع کلیسا بود. کلیسا از طریق حکومت حقوق طبیعی افراد را از آنان دریغ می‌کرد. توجیه حکومت برای نادیده انگاشتن حقوق طبیعی توده‌ها تأییدات و استدلال‌های کلیسا بود و اینکه آنچه حکومت انجام می‌دهد در واقع خواست کلیسا است و چالش کلیسا به معنای نفی اراده آسمانی است، مردم عادی هیچگاه قادر به این نبودند که حکومت را به مبارزه بطلبند چراکه همیشه بازنده از پیش مشخص شده بودند. آنچه حکومت را در اروپا قدرتمند ساخته بود توان نظامی و یا ظرفیت تنبیهی آن نبود بلکه «یار» و «شریکی» بود که حکومت در کنار خود داشت. هر زمان توده‌ها به این اندیشه سوق پیدا می‌کردند که نقض حقوق طبیعی خود را به وسیله حکومت به مبارزه بگیرند خود را در برابر تیم دونفره‌ای می‌یافتند که چیزی نبود که آنان طلب‌گر آن بودند. حکومت توده‌ها را متوجه این نکته کرده بود که کلیسا همراه او است و هر کس علیه حکومت بپاخیزد به معنای مبارزه با شریک او یعنی کلیسا است. توده‌ها هیچگاه در صدد این نبودند که کلیسا را به زیر سوال ببرند چراکه از نظر آنان این به معنای اهانت به مجری خواست و نیت برتر آسمان‌ها بود. به لحاظ ترس از اهانت به صاحب کهکشان‌ها بود که توده‌ها جسارت مبارزه با حکومت را نداشتند. لیبرالیسم شکل گرفت تا حکومت

را فاقد «یار» و بدون شریک سازد. لیبرالیسم حیات یافت تا حکومت را در برابر مردم پاسخگو سازد. لیبرالیسم بوجود آمد تا حکومت را ناتوان از توجیه آسمانی برای به زنجیر کشیدن حقوق طبیعی انسان‌ها سازد. لیبرالیسم شکل گرفت تا وجهت نهادهایی که ماهیت آسمانی دارند تداوم یابد. لیبرالیسم قوام یافت تا حکومت را وجهت مردمی اعطا و کلیسا را اصالتی زمینی هدیه کند. لیبرالیسم به منزلت دست یافت تا ساختار قدرت سیاسی را معطوف به توجه به خواست مردم کند تا از این طریق مشروعیت و ضرورت حضور خود را کسب کند. لیبرالیسم شکل گرفت که ارزش‌های کلیسا را نابود سازد بلکه حیات یافت تا اعتقادات کلیسا را هویتی کارکردی اعطا کند. لیبرالیسم شکل گرفت که حکومت را تضعیف کند بلکه پا به عرصه گذاشت تا حکومت را قدرتی متناسب با وظایفش ببهد. آنچه ضرورت شکل‌گیری لیبرالیسم را انکارناپذیر ساخت نحوه عملکرد حکومت و چگونگی کلیسا از یکسو و زیردست و تابع کلیسا یعنی حکومت از سویی دیگر بود. تعریفی که کلیسا از مسیحیت داشت کلا در جهت اسارت توده‌ها و به حد اکثر رسانیدن منافع مادی سلسله مراتب قدرت در ساختار کلیسا بود. کلیسا نه در جهت ارتقای ارزشی، معنوی و مادی توده‌ها بلکه در راستای انباشت قدرت و ثروت برای افرادی بود که استفاده از کلام مسیح و ارزش‌های او را مناسب‌ترین و مطلوب‌ترین چارچوب برای تحقق خواست‌های زمینی خود یافته بودند. کلیسا ابزاری در دست قدرت‌طلبان و ثروت‌دوستانی بود که در هیبت کشیش، کاردینال و پاپ، امیال فردی و نیت شخصی را برآورده می‌ساختند. اتفاقی که حادث شد این نبود که صاحب‌منصبان کلیسا به مانند دیگر افراد انسانی خواهان تأمین نیازهای خود بودند بلکه مهم این بود که اینان در پوشش کلیسا به این کار اقدام می‌کردند. سردمداران کلیسا از حکومت به عنوان ابزار برای رسیدن به نیازهای خود استفاده می‌نمودند. از نقطه‌نظر لیبرال در این فرآیند بیشترین لطمه و ضربه متوجه دو نهاد بود. دو نهادی که ضروری برای تداوم حیات و بقای هر اجتماعی هستند. تحریف مذهب برای تأمین منافع فردی صاحبان قدرت سبب شد که مشروعیت روشنفکرانه کلیسا و در عین حال مشروعیت ساختار حکومت در شکل فردی آن از بین برود. کلیسا به عنوان سمبل مسیحیت به جهت اینکه عملکردش موجب خزان زمینی توده‌ها گشت، کاملاً از نقطه‌نظر روشنفکرانه به سخره گرفته شد، انقلاب فرانسه پایانی بود بر نقش محوری کلیسا در حیات بخشیدن به سیاست‌های عمومی در گستره وسیعی

## چرا اسلام سنجی؟ ۵۰

## هراس بنیادین

## گفت‌وگو با دکتر ابراهیم متقی

هادی خسروشاهین / سمیرا نیک بخت

بی‌نهایت افزایش پیدا کرده، به این ترتیب جامعه غربی که ماهیت غیردینی دارد نمی‌تواند در برنامه‌ریزی سیاسی خود به گونه‌های عمل کند که فضای لازم را برای رشد گروه‌های اسلامی فراهم کند. در این نقطه است که سیاست‌هایش به عنوان اقدامی در جهت مهندسی اجتماعی تلقی می‌شود.

در جامعه‌ای مثل جامعه بریتانیا کاملاً روندهای متضاد با کشورهای فرانسه، هلند یا دانمارک دیده می‌شود، یعنی در آنجا مسلمانان حضور بسیار چشمگیری دارند. انجمن‌های خیریه قوی، مساجد بزرگ و... شما این را به چه صورت تعبیر می‌کنید؟

فضای انگلستان با فضای سایر کشورهای اروپایی کاملاً متفاوت است. هنجارهای کلیسای انگلیکن با هنجارهای کلیساهای اروپایی به‌ویژه در مجموعه کشورهایی که دارای سنت‌های کاتولیسم هستند، کاملاً متفاوت است. کلیسای انگلیس یک کلیسای سنتی است، هنجارهای اجتماعی انگلیس ماهیت کاملاً سنتی دارد. امروزه، دین به عنوان



یک هنجار در انگلستان پذیرفته شده و فرقی نمی‌کند که قالب‌های دینی چه باشد به همان گونه‌ای که آمریکایی‌ها رویکرد اسلام‌سنجی‌شان در مقایسه با اروپایی‌ها بسیار محدودتر است. نامی توانیم فضای واقعی در آمریکا را به عنوان اسلام‌سنجی مشاهده کنیم در حالی که در اروپا به چشم می‌خورد. موج‌هایی در آمریکا ایجاد می‌شود اما این موج‌ها کاملاً ناپایدار هستند در حالی که در اروپا فضای ذهنی جامعه و نخبگان اجتماعی فضایی است که گویی خدا کشته شده یا خدا را دفن کرده‌اند. بنابراین اسلام‌گرایی را به عنوان انتقام خدا تلقی می‌کنند؛ چرا که اسلام‌گرایان می‌خواهند انتقام خدا را از کسانی که دین و مذهب را در بوته فراموشی قرار داده‌اند یا مجموعه‌هایی که کننده سنت‌های دوران گذشته هستند، بگیرند.

این مسأله چه تأثیری در فرهنگ تسامح و تساهل و بحث آزادی مذهب در اروپا دارد؟ آیا آنها را می‌تواند مورد خدشه قرار دهد؟

به‌هیچ وجه اروپا در فضای آزادی مذهب قرار نداشته، آزادی مذهب در فضای انتخاب بین گزینه‌های مختلف در

دکتر ابراهیم متقی معتقد است که اسلام‌سنجی در اروپا به‌صورت تدریجی در حال تبدیل شدن به یک گفتمان ایدئولوژیک است. این استاد علوم سیاسی در دانشگاه تهران در عین حال بر این باور است که آتش این ایدئولوژی را یک هراس بنیادین نسبت به اسلام گرم می‌کند. محور گفت‌وگو با دکتر متقی در مورد اسلام‌سنجی در اروپا بود. بخش فیلم فتنه در هلند بهانه را از هر جهت برای انجام این گفت‌وگو فراهم کرد.



اسلام‌سنجی چه مختصاتی دارد، آیا اتفاقاتی که مگرگاهی در اروپا رخ می‌دهد، توهم‌هایی که متوجه اسلام و پیامبر اسلام می‌شود یا حتی صحبت‌هایی که از طرف پاپ مطرح شده بود، مصداق اسلام‌سنجی می‌تواند قرار بگیرد یا خیر؟

به‌طور کلی ویژگی‌های جامعه اروپایی و همچنین مسوولان حکومتی اروپا با بسیاری از حوزه‌های جغرافیایی دیگر از جمله آمریکا، مغایرت اساسی دارد. در اروپا جلوه‌هایی از دین‌سنجی به گونه‌ای کامل به چشم می‌خورد. اروپایی‌ها قبل از اینکه اسلام‌سنجی باشند چنین فرآیندی را بنا بر جامعه خود و از درون خود آغاز کردند. اروپایی بعد از قرون وسطی به‌ویژه اروپایی قرن هفدهم به بعد مبادرت به حذف دین، خدا و نشانه‌های مذهبی از جامعه خود کرد. به همین دلیل هیچ‌گونه پایبندی و تعهد خاصی به هنجارهای دینی ندارد. از سوی دیگر آنچه را که به عنوان

اسلام‌گرایی مطرح می‌شود، نماد نوعی بنیادگرایی می‌داند. از سال ۱۹۸۹ تا به امروز یعنی در حدود ۱۹ سال ما سه بار در معرض بحران‌های ناشی از اسلام‌سنجی قرار گرفتیم که شامل موضوع سلمان‌رشدی، موضوع دانمارک و هلند که این را باید انعکاس فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اروپا دانست.

در نظام‌های سکولار غرب به دلیل عدم وجود مذهب رسمی آزادی مذهب وجود دارد وقتی که نظام‌های سکولاریستی با نظام‌های لیبرالیستی پیوند می‌خورند به‌طور کلی نوع تساهل و تسامح دینی در فرهنگ اجتماعی نیز شکلی می‌گیرد و آزادی مذهب مورد پذیرش قرار می‌گیرد، به نظر شما بین این فرآیند و همچنین روندهایی که اخیراً در اروپا به وجود آمده یک نوع تعارض و تضاد وجود ندارد؟

به‌طور کلی اروپایی‌ها امروز خود را در فضای یک شبیح و کابوسی به نام اصول‌گرایی اسلامی می‌بینند و از همه مهمتر اینکه رشد مذهب، اسلام و اسلام‌گرایی در اروپا به‌ویژه کشورهایی مثل فرانسه، آلمان و ایتالیا طی سه دهه گذشته

از اروپا انقلاب شکوهمند انگلستان نیز آغازگر حیات یافتن حاکمیت مردم در قالب حکومت دموکراتیک گشت.

نهاد کلیسا به حاشیه رانده شد و اخلاق مذهبی که در جامعه حاکمیت داشت از صحنه خارج گشت. لیبرالیسم با درک اینکه ضرورت وجود اخلاق برای حیات جامعه گریزناپذیر است و در جهت اینکه به روابط اجتماعی کیفیت دهد راهگشای «اخلاق مدنی» گشت. سقوط حاکمیت کلیسا و به حاشیه رانده شدن مسیحیت که کلیسا نماد آن بود به پر و بال گرفتن اخلاق مدنی و جامعه مدنی کمک کرد. لیبرالیسم خاستگاه اخلاق مدنی در اروپا است. آنچه لیبرالیسم را مخالف با کلیسا نمود ماهیت و جوهر ارزش‌های مسیحیت نبود بلکه وقوف به این مهم بود که کلیسا به عنوان یک نهاد اجتماعی منجر به تخریب اخلاق به جهت پناهجویی رهبران کلیسا به قلمرو مذهب در جهت توجیه فعالیت‌های منفعت‌طلبانه خود است. کلیسا در توجیه سیاست‌ها و عملکردهای اهل کلیسا شروع به هزینه کردن از مسیحیت کرد. افراد انسانی (بیشتر قریب به اتفاق آنان) امیال و خواست‌های فردی را اولویت می‌دهند و دنبال می‌کنند. جامعه اگر احساس کند که امیال بعضی از افراد مضر به حال مردم است آن را نفی می‌کند. اما وقتی کلیسا به اسم مسیحیت همین کار را می‌کند جامعه قادر به هیچ‌گونه واکنشی نیست چرا که آن را در تعارض با قدرت آسمانی می‌باید. لیبرالیسم با درک اینکه کلیسا از این ضعف استفاده می‌کند و همیشه مردم را با این چالش روبرو می‌سازد تا فعالیت‌های غیرانسانی خود را توجیه کند او را از صحنه تصمیم‌گیری به عنوان یک نهاد متمایز خارج کرد و کلیسا را زمینیتی ساخت. بنابراین لیبرال‌ها در اروپا در تعارض با ارزش‌های مذهبی گام برداشتند بلکه در تعارض با این واقعیت حرکت کردند که اجازه ندهند گروه‌ها و یا افرادی با بهره‌وری غیر صحیح از ارزش‌های شکل‌دهنده کلیسا به دنبال منافع خود روند. به همین روی است که لیبرالیسم در اروپا شکل گرفت. تاریخ سرشار از ناپایده‌نگاری ارزش‌های مذهبی در جهت دادن به خط مشی‌ها به وسیله کلیسا، توجیه روشنفکرانه حضور کلیسا در پای میز تصمیم‌گیری‌های کلان مملکتی را برای همیشه از بین برد. لیبرالیسم خواهان حضور مذهب در گستره جامعه مدنی به عنوان یکی از نهادهای مدنی است، البته توجه شود که در قلمرو مدنی، کلیسا از هیچ‌گونه مزیتی در رابطه با دیگر نهادهای مدنی برخوردار نیست. هدف لیبرالیسم در اروپا حیات بخشیدن دوباره به مذهب و احیای آن با مدنی نمودن کلیسا بود. کلیسا از جایگاه آسمانی به صحنه اجتماعی کشانده شد و بدین ترتیب بقای آن حفظ گردید. مذهب در آمریکا دارای اعتبار وسیعی در تمامی حیطه‌های حیات است. لیبرالیسم در آمریکا به جهت اینکه مذهب را حمایت کند و شأن او را برخلاف آنچه در اروپا به آن گرفتار شده بود نهادینه سازد شرایطی را رقم زد که این مهم حادث شود. لیبرال‌ها قانون اساسی را به گونه‌ای نوشتند که هیچگاه این امکان فراهم نشود که مذهب جایگاه خود را در جامعه تنزل یافته بیابد. لیبرالیسم به‌وسیله افرادی حیات یافت که به گونه‌ای عمیق آگاه به اهمیت اجتماعی مذهب و معتقد به اصول و مبانی مذهبی بودند. به دلیل همین اعتقاد و علاقه بود که خواهان آن بودند که مذهب نه در عرصه قدرت بلکه در عرصه مدنی باشد. در حیطه قدرت، مذهب از نظر لیبرال‌ها مورد مصالحه قرار می‌گیرد ولیکن در عرصه مدنی، مذهب به عامل تأثیرگذار تبدیل می‌شود و قادر به حیات بخشیدن به چشم‌اندازهای مبتنی بر اجماع می‌شود. جایگاه مذهب در آمریکا مویب این است که هدف لیبرالیسم شأن بخشیدن به مسیحیت بود. جایگاه مذهب در اروپا بازتاب این واقعیت است که اروپا از قرن سوم به تجربه کلیسا پرداخت قبل از اینکه لیبرالیسم حیات یابد. ●

مذهب مسیحی است. آزادی مذهب مربوط به سنت‌های وستفالیاست. در واقع آزادی مذهبی واکنشی نسبت به جنگ‌های ۳۰ ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸) محسوب می‌شود. بنابراین نمی‌توانیم آزادی مذهب را به عنوان یک امر نهادینه شده تلقی کنیم و تمامی قالب‌های دینی را به عنوان نهاد مذهب گرای بی‌نامیم.

ولی در زمان حاکمیت آریستوکراسی بر اروپا، ما شاهد بحث ظهور و بروز هویت مذهبی و هویت دینی بودیم. اما این روند بعد از شکل‌گیری نظام‌های سکولار و نظام‌های لیبرالیستی تقریباً کم‌رنگ‌تر می‌شود و نوعی مبادله و تعامل را با هویت‌های مختلف و متفاوت امکان‌پذیر می‌کند. شاید به همین خاطر است که بعد از دهه ۶۰ میلادی از مهاجرین مسلمان وارد اروپا می‌شوند. آیا این روندهای جدید، فرآیندهای گذشته را تهدید نمی‌کند؟

ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم روندی که مبتنی بر لیبرالیسم غربی است، بتواند قالب‌هایی که در جهت تعارض با آن قرار دارد را بر تابد و مطمئناً نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد مسائلی که وجود دارد این است که اروپایی‌ها برای اسلام‌گرایی چه شاخص‌هایی قائلند. آنها اسلام‌گرایی را به عنوان یک جنبش ضداروپایی می‌دانند. این بحث را «بای سعید» در کتاب «هراس بنیادین» مطرح کرده. هراس بنیادین نماد تئوریک نگرانی کشورهای اروپایی نسبت به اسلام‌گرایی است و حرفی که بای سعید می‌زند این است که به هر میزان اروپایی‌ها نگرش واکنشی و مقابله‌جویانه‌تری داشته باشند به همان میزان شرایط و زمینه برای رویارویی متقابل بین مجموعه‌های اروپایی و گروه‌های اسلام‌گرا به وجود خواهد آمد. آمریکایی‌ها گروه‌های اسلامی را در درون خود هضم کرده و پذیرفته‌اند در حالی که اروپایی‌ها کاملاً نسبت به این موضوع واکنش نشان می‌دهند. بحث آنها این است که گروه‌های اسلامی به‌ویژه اصول‌گرایان دینی نگرش‌شان به دین فردی نیست. بلکه آنها دارای رویکردی هستند که به دین جمعی روی می‌آورند و از همه مهم‌تر اینکه شاخص‌ها و عناصر اصلی دینشان در قیاس با مجموعه‌های غربی و اروپایی چالشگر است پس طبیعی به نظر می‌رسد که اروپایی‌ها بر اساس سنت‌های فرهنگی خود و بر مبنای نگرشی که نسبت به دین و مذهب دارند و به دلیل نگرانی که نسبت به آینده گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه دارند در برابر این موضوع واکنش نشان دهند.

اما واکنش آنها مبتنی بر جلوه‌هایی از عقلانیت کنترلی نیست. عقلانیت کنترلی می‌گوید که نباید در برابر موج‌های چالشگر برخورد رویارویانه داشت اصطلاحاً الگوی (توازن سخت) برای مقابله با اسلام‌گرایی را بسیار مضر می‌دانند اما وقتی که کنش‌ها بر مبنای عقلانیت کنترلی نیست رویارویی ظهور و بروز پیدا می‌کند.

یعنی این رویارویی که اشاره می‌کنید در حد جدال‌های هویتی است. جدال‌های هویتی بین یک فرد مسیحی اروپایی و یک فرد مسلمان اروپایی؟ نه بین دو فرد بلکه بین دو انگاره، دو انگاره‌ای که فراتر از فرد را پوشش می‌دهد. امروز، جدال در حوزه فرد نیست بلکه جدال در حوزه هویت است در بسیاری از مواقع فرد فراتر از هویت واکنش نشان می‌دهد.

اگر به این صورت باشد، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که توهین‌هایی که به ادیان مختلف به خصوص اسلام در اروپا می‌شود، یک اقدام تقریباً آگاهانه از سوی دولت‌های اروپایی است؟

اگر مبتنی بر عقلانیت کنترلی بود، یعنی اینکه اقدام آگاهانه بود و دولت‌های اروپایی هم از موضوع حمایت

می‌کردند ولی چون مبتنی بر عقلانیت کنترلی نیست و مبتنی بر کنش‌های غریزی و رفتارهای واکنشی است، قضیه متفاوت می‌شود. در نتیجه آنچه که در بستر جامعه اروپایی وجود دارد هر مدت یکبار خود را به سمت بیرون پرتاب می‌کند.

یعنی این جدال‌های هویتی از حوزه اجتماعی به حوزه قدرت و ساختار قدرت کشیده نمی‌شود؟

حوزه قدرت چارهای جز کنترل قدرت ندارد. اما در بسیاری از مواقع قدرت کنترل موضوع را هم نخواهد داشت از همه مهم‌تر اینکه واکنش کشورهای اسلامی و گروه‌های اسلامی نسبت به این گونه اقدامات، یک واکنش بسیار شدیدی است. وقتی که در برابر واکنش شدید قرار می‌گیرند، احساس می‌کنند که رویارویی غریزی که در جامعه وجود داشته، می‌تواند در فضای سیاسی و کلان‌حکومت‌ها هم منعکس شود.

بحث دیگری که در جامعه اروپایی بسیار مطرح است بحث مهاجرت و ظهور و بروز ناسیونالیسم افراطی و حتی شکل‌گیری رگ و ریشه‌های فاشیسم در جنبش‌های افراطی اروپایی است. بر این اساس فکر می‌کنید که این تضاد و جدال‌های هویتی با اسلام و اسلام‌گرایی تحت عنوان اسلام‌ستیزی تا چه حد مربوط به ظهور ناسیونالیسم افراطی در اروپا می‌شود؟

زمانی که موج‌های ضدبیکانه شروع می‌شود، این بیگانه می‌تواند مفاهیم مختلفی داشته باشد. از نظر اروپایی‌ها اسلام‌گرایی به مفهوم (غیر خودی) یا (دیگری) (other) محسوب می‌شود این other، یک other ایدئولوژیک است. بنابراین مبتنی بر ذخایر ارزشی است. در حالی که یک other دیگر وجود دارد و آن غیر خودی نژادی است، غیر خودی اجتماعی است، غیر خودی طبقه اقتصادی است یا غیر خودی فرهنگی، مذهبی است. عموماً غربی‌ها در فضای other ایدئولوژیک واکنش شدیدتری نشان می‌دهند اروپایی‌ها هنوز نتوانسته‌اند در مداری قرار بگیرند که بین غیر خودی ایدئولوژیک و غیر خودی اجتماعی یا غیر خودی هویتی و غیر خودی نژادی تمایز قایل شوند، به همین دلیل جدال‌های اینها با کشورهای اسلامی و مجموعه‌های اسلامی بسیار جدی خواهد بود.

پس از نظر شما اسلام‌ستیزی در اروپا زیر مجموعه مفهوم بیگانه‌ستیزی قرار می‌گیرد؟

صداصد، بیگانه‌ستیزی یک موج بسیار جدی است شامل حوزه‌های نژادی، زبانی و مذهبی و... ولی ستیزش بیگانه‌ستیزی ماهیت کم‌شدت دارد اما تعارض اسلام‌ستیزی کاملاً پر شدت، تعارضی و خشونت‌بار است.

نکته بعدی که بسیار مهم است مفهوم اسلام سیاسی است که به نظر می‌رسد این تغییر و تحولات به خصوص در مقطع زمانی انجام شده که گروه‌هایی که معتقد به اسلام سیاسی هستند مخصوصاً در خاورمیانه قدرت و شدت بیشتری گرفته‌اند و بازتاب این ویژگی‌ها در جوامع مسلمان اروپایی منجر به یک ترس و هراسی از اسلام و گروه‌های اسلامی در اروپا شده، به نظر شما ارتباط بین اسلام سیاسی و بحث اسلام‌ستیزی در اروپا به چه صورت است؟

اروپایی‌ها اسلام سیاسی را به عنوان یک نشانه ایدئولوژیک تعارضی می‌بینند، اسلام سیاسی را عامل توجیه بسیاری از خشونت‌های منطقه‌ای حتی خشونت‌هایی که در اروپا شکل می‌گیرد، تلقی می‌کنند. زمانی که تفکر نسبت به قالب‌های هنجاری بر این اساس باشد، طبیعی است که اقداماتی را در رابطه با کنترل اسلام سیاسی انجام خواهند داد یکی از

نشانه‌های واقعی اسلام سیاسی، غرب‌گریزی و در بسیاری از مواقع غرب‌ستیزی است. لیبرال‌ترین نظریه‌پردازان اسلامی مثل فاطمه مرینیسی را در نظر بگیرید، فاطمه مرینیسی هم نسبت به هویت غربی نگران است. به هیچ‌وجه مرینیسی در زمره اسلام‌گرایان قرار نمی‌گیرد بلکه در زمره گروه‌های معتدل قرار می‌گیرد درست مثل مجموعه نهضت آزادی در ایران. اما گروه نهضت آزادی ایران هم به هویت دینی و اعتقادی واقف هستند و خودشان را با غرب متمایز می‌کنند اما تمایز بین آنها تمایز جدال‌گرایانه نیست، تمایزشان، تمایز فرهنگی است. گروه‌های اسلامی لیبرال با گروه‌های اسلامی این تفاوت را دارند که اسلام لیبرال بر حوزه فرهنگ تأکید دارد و هنجاری می‌اندیشد در حالی که اسلام سیاسی به هویت فکر می‌کند و به عمل جمعی توجه دارد. نگاهی که غربی‌ها در رابطه با اسلام دارند این است که اسلام را به چهار گروه تقسیم می‌کنند:

گروه اول، اسلام سنتی است که دین را در حوزه اخلاق و عبادات و در عرصه فردی مورد توجه و پیگیری قرار می‌دهد.

گروه دوم نیز اسلام لیبرال است که بر ماهیت فرهنگی تأکید دارد و به هیچ‌وجه به صورت خشونت‌آمیز فکر نمی‌کند.

گروه سوم هم اسلام انقلابی است که مدرنیته را پذیرفته اما رویکرد رادیکال دارد.

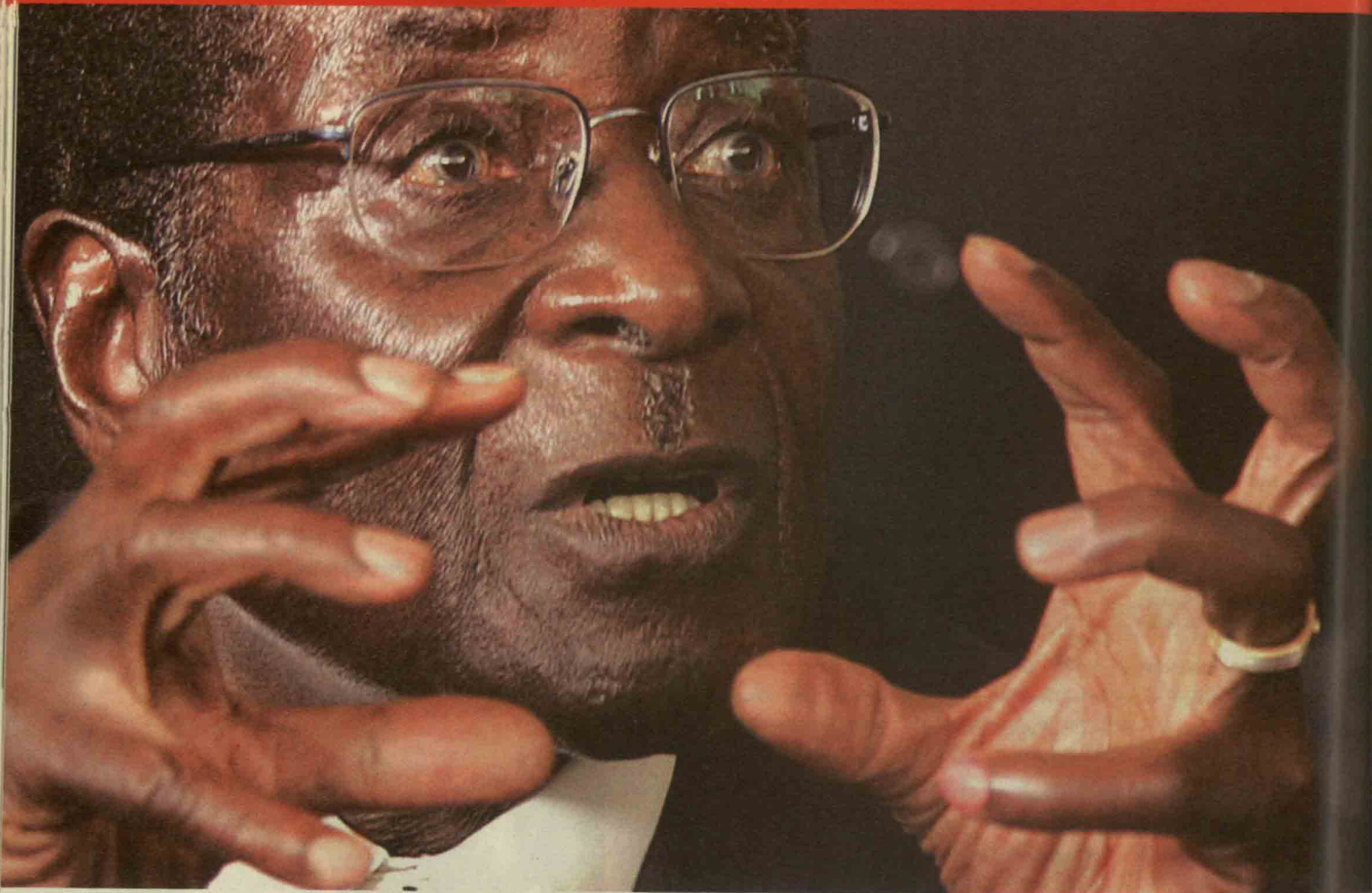
گروه چهارم را اسلام سیاسی یا اسلام ستیزه‌جو می‌دانند. اسلام ستیزه‌جو در صدد نفی شاخص‌های گفت‌مانی، هویتی و رفتاری مجموعه‌های غربی است. اسلام سیاسی دارای یک گفت‌مان است، هر گفت‌مان به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر باید دارای غیر خودی باشد. یعنی گفت‌مان‌ها قالب‌های تبیینی و توصیفی خود را بر اساس other تعریف می‌کنند در این فضا زمامداران غربی نگاه ستیزه‌جویانه‌ای با اسلام سیاسی دارند. فراموش نکنیم که اسلام سیاسی یک اسلام کنترل‌گرا، هویت‌گرا و محدودکننده است و از سوی دیگر اسلامی است که مخاطبان فراگیر دارد.

پس این روند در واقع دو طیف دارد، یک طرف غرب‌ستیز و طرف دیگر اسلام‌ستیز. آیا این دو گام به گام با هم حرکت می‌کنند؟

این دو موج به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در برابر یکدیگر قرار دارند. اگر چه گفت‌گو میان اسلام و غرب انجام می‌گیرد و انستیتوهای مختلفی این موضوعات را پیگیری کرده‌اند ولی واقعیت این است که این گفت‌گوها نتوانسته به هنجارهای اجتماعی تأثیری به جا بگذارد. معتدل‌ترین نظریه‌پردازان اسلام‌شناس غربی را می‌توان کیل فرانسوی و اسپوزیتوی آمریکایی دانست اگر نقد نوشته‌های این افراد را بررسی کنید متوجه می‌شوید که دارای دیدگاه‌های کاملاً معتدلی هستند اما اینها هم بر این موضوع تأکید دارند که به هر میزان فضای گفت‌مان در یک حوزه هویتی رادیکال تر شود، تأثیرات و پیامدهای خود را در حوزه دیگر به جا خواهد گذاشت.

این جدال‌های گفت‌مانی و هویتی بین دو بخش غرب‌ستیز و اسلام‌ستیز چه سرانجامی خواهد داشت؟ آیا به پیش‌بینی‌ای که هانتینگتون می‌کرد نزدیک می‌شویم یا خیر؟

در فضای فعلی تعارض در حوزه گفت‌مان قرار دارد اما در عرصه سیاسی کشورهای اسلامی خاورمیانه هم تلاش می‌کنند که از الگوهای معتدل‌تری استفاده کنند، امروز حتی جمهوری اسلامی ایران تمایلی برای تشدید تعارضات هویتی و سیاسی ندارد. در حالی که قالب‌های گفت‌مانی مفاهیم کاملاً متفاوتی را نشان می‌دهند. ●



## بعید است در قدرت بماند

ستاره رو به افول بخت رابرت موگابه

ترجمه: آرش عزیزی

می‌توانند آخرین نفس را در جسم آقای موگابه بدمند. با این حال مقامات زانو همچنان صحبت از مرحله دوم می‌کنند. مقامات به اپوزیسیون هشدار داده‌اند که عجله نکند. جورج چارامبا، سخنگوی اصلی دولت، ادعاهای اپوزیسیون برای پیروزی را به "کودتا" تشبیه کرده است. اما جنبش برای تغییرات دموکراتیک اعلامیه‌های قبلی خود برای پیروزی را تخفیف داده است و از طرفداران خود تقاضا کرده به خشونت دست نبرند و گفته در مرحله دوم شرکت خواهد کرد - گرچه به گفته دبیر کل این حزب، این کار "با اعتراض" انجام خواهد شد. اما مجموعه‌ای از جلسات و تلفن‌های مخفی، که تمام کسانی که طبق گزارش‌ها در آن‌ها شرکت داشته‌اند انکارشان می‌کنند، نشان می‌دهد که جمعی از نیروهای محلی، منجمله سران امنیتی زیمبابوه و نزدیک‌ترین مشاوران آقای موگابه، تلاش کرده‌اند این مرد ۸۴ ساله را قانع کنند که ناله مرگ خود و کشورش را بیش از این به درازا نکشاند. گزارش‌ها حاکی از تلاش‌های متعدد، بخصوص از سوی فرستادگان رئیس‌جمهور تابوامبکی از آفریقای جنوبی، برای متقاعد کردن آقای

باید برای اولین بار در انتخابات مرحله دوم شرکت کند. در این صورت تقریباً شکی نیست که بیشتر کسانی که به سیمبا ماکونی، نامزد جایگاه سوم که پس از جدایی از زانو تصمیم گرفت نامزد مستقل باشد، رای داده‌اند در دور دوم آقای چانگرای را انتخاب خواهند کرد. تمام منابع مستقل بر جلوتر بودن واضح آقای چانگرای تأکید دارند. به نظر می‌رسد آقای موگابه علیرغم تقلب‌های وسیع و ارباب کلی، دیگر شانس ندارد.

شبکه حمایت از انتخابات زیمبابوه، مجموعه‌ای از گروه‌های مدنی مستقل که در روز انتخابات ۸۰۰۰ ناظر به کار گرفته است، می‌گوید که نتیجه مشاهداتش بر اساس نمونه‌ای از ایستگاه‌های رای‌گیری نشان می‌دهد که آقای چانگرای حدود ۴۹ درصد رای را کسب کرده و آقای موگابه ۴۲ درصد. آقای ماکونی، وزیر مالی سابق زانو، حدود ۸ درصد رای آورده. محاسبات دیگر رای آقای چانگرای را کمی بالاتر از ۵۰ درصد می‌دانند. مجموعه‌ای از رای‌های پستی که هنوز شمرده نشده‌اند

حوازه: چهار روز پس از این که مردم زیمبابوه رای‌های خود را به صندوق انداختند، تنها یک چیز قطعی است: "اتحاد ملی آفریقایی زیمبابوه-جبهه میهن پرستانه" (زانو)، حزب حاکم رئیس‌جمهور رابرت موگابه، اکثریت خود در مجلس را از دست داده است. از ۲۱۰ کرسی موجود، دو جناح جنبش برای تغییرات دموکراتیک، حزب اپوزیسیون، ۱۰۹ کرسی و زانو ۹۷ کرسی کسب کردند. اما کمیسیون رسمی انتخابات همچنان از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری سرباز می‌زند و به ترس از عملیات وسیع تقلب دامن زده است. خیابان‌های حراره، پایتخت، آرام‌تر از معمول بودند و مردم میخ تلویزیون‌ها و رادیوهای خود بودند. برای بسیاری این تنش‌ها تقریباً تحمل‌ناپذیر هستند.

حزب اپوزیسیون پیش‌تر اعلام کرد که مورگان چانگرای، رهبر حزب، ریاست جمهوری را کسب کرده است - و نمی‌گذارد این انتخابات هم به یغما رود. تنها روزنامه کشور، هرالد، که سخنگوی چیره‌خوار آقای موگابه است تصدیق کرده که اگر نامزدی بیش از ۵۰ درصد رای در مرحله نخست را کسب نکرده باشد، موگابه

جانگرای برای تشکیل دولت وحدت ملی است؛ همان اتفاقی که پس از انتخابات جنجال آمیز در کنیا افتاد. در حالی که حدود ۱۵۰۰ نفر در خشونت پساانتخاباتی کشته شدند. حزب سرخوش اپوزیسیون تابحال نشانی از تمایل اشتراک قدرت، اگر معلوم شود که انتخابات را برده است، نداشته است. اما آمادگی ظاهری آقای موگابه برای رفتن به دور دوم شاید نقضی برای مذاکره باشد؛ نقشه‌های برای قانع کردن آقای جانگرای برای اعطای "فرودمن" به آقای موگابه و متحدان نزدیکش در مقابل اعتراف آن‌ها به شکست.

انتخابات عموماً آرام و منظم پیش رفت. تبلیغات، گرچه همچنان به ضد اپوزیسیون متمایل بود، بازتر از انتخابات قبلی بود و این بحث‌ها به این علت است که سلاح‌های آقای موگابه برای جلب حمایت و ارباب تضعیف شده‌اند چرا که اقتصاد از هم پاشیده و اعضای رده پایین ارتش و پلیس او حقوق نگرفته‌اند و تعصب خود را از دست داده‌اند. اما اپوزیسیون همچنان زیر ضرب مدام پلیس بود که اغلب دلیلی برای ممنوع کردن



تظاهرات‌های از پیش اعلام شده پیدا می‌کند. تلویزیون و رادیو، که هر دو تحت کنترل حکومت هستند، به کلی متخاصم بودند. هیچ روزنامه اپوزیسیونی نتوانسته زیر حکومت آقای موگابه دوام بیاورد. کسانی که می‌توانستند رای‌دهنده باشند از بیرون شدن از مراکز رای‌گیری در مدارس، چادرها و تالارهای تجمعات شکایت داشتند چرا که نام‌شان در فهرست رای‌دهندگان که تحت کنترل یکی از وفاداران موگابه است، نبود. نگرانی‌ها در مورد ارباب بالا رفته بود چرا که طبق حکمی که در آخرین دقایق صادر شد، مأمورین پلیس درون مراکز رای‌گیری به کار گرفته شدند. اما یکی از نگرانی‌ها که رای‌دهندگان در مناطق پرجمعیتی که اپوزیسیون قوی است، وقت رای دادن نخواهند داشت، بی‌پایه و اساس بود. در بسیاری نقاط رای‌دهندگان از شب قبل صف بسته بودند تا از ساعت ۷ صبح رای خود را به صندوق بیندازند اما صفوف بزرگی که صبح بیرون بسیاری از مراکز رای‌گیری به چشم می‌خورد تا عصر آن‌روز تا حدود زیادی محو شده بود.

نگرانی دیگر که رای‌دهندگان "نامری" حمایت

از آقای موگابه و حزب حاکم او را بالا می‌برند به نظر درست‌تر می‌آید. حدود ۵/۹ میلیون رای‌دهنده در ۹۰۰۰ مرکز رای‌گیری ثبت نام کرده بودند و بعضی از آن‌ها در مناطقی دورافتاده یا کم‌جمعیت هستند که کار نظارت را برای اپوزیسیون و ناظران سخت می‌کند. روزنامه‌نگاران و ناظران غربی از کشور منع شدند اما ناظران آفریقایی نگرانی خود در مورد اشکالات فهرست رای‌دهندگان را ابراز کردند: برای مثال در حاره حدود ۸۵۰۰ رای‌دهنده با آدرس‌هایی ثبت نام شدند که معلوم شد مناطق خالی از سکنه است. اپوزیسیون شکایت داشت که ۳ میلیون برگه رای‌گیری اضافه چاپ شده و بیم آن می‌رفت که از آن‌ها برای پر کردن صندوق‌ها در مراکز رای‌گیری دورافتاده استفاده شود. درصد بالای اختلاف زانو با اپوزیسیون در بعضی حوزه‌ها به طرز عجیبی بالا بود. اما پیشرفت مهمی که نسبت به انتخابات قبلی حاصل شد نصب نتایج بیرون مراکز رای‌گیری بود. شاید همین موضوع پیروزی آقای جانگرای را تثبیت کند. بسیاری از طرفداران جنبش برای تغییرات دموکراتیک بیم این را داشتند که تقرب بیشتر در شمردن آرا در مرکز، هنگام یا پس از رسیدن جعبه‌های رای از مراکز دورافتاده، انجام شود. اما نصب علنی نتایج بیرون مراکز رای‌گیری این کار را بسیار دشوارتر ساخت.

به جز چند استثنا، عملکرد ناظران خارجی مایوس‌کننده بود؛ تمام گروه‌ها توسط دولت آقای موگابه دعوت شده بودند. مشاهدات یکی از ناظران پارلمان پان‌آفریقا، که توسط اتحادیه آفریقا ایجاد شده است، به طرز تحسین‌انگیز صادقانه بوده‌اند. اما افسوس‌برانگیزترین گروه، "جامعه توسعه جنوب آفریقا" بود. گروهی پرنفوذ متشکل از ۱۴ کشور

با پیشستازی آفریقای جنوبی، که پیشگام تلاش‌های دیپلماتیک برای حل بحران زیمبابوه بوده است اما طی سال‌ها هرگز نتوانسته آقای موگابه را برای زیر پا گذاشتن اصول انتخاباتی خود این گروه، سرزنش کند. رهبر این گروه، فردی آنگولایی، در گزارش زودهنگام خود انتخابات را انعکاس معتبر خواست رای‌دهندگان خواند - حتی پیش از این که اولین نتایج اعلام شوند. به گفته او وظیفه این گروه نه گزارش در مورد اتفاقات پیش و پس از انتخابات که حفظ "ثبات" زیمبابوه است. اما شاید وقتی مقامات آقای موگابه با کمیسیون انتخابات گرد هم آمدند تا اقدام بعدی خود را بسنجند، رهبران محلی سرنوشت او را تأیید کرده باشند - آنان به این نتیجه رسیدند که باقی ماندن او در قدرت تنها به بدتر شدن بحرانی می‌انجامد که به کل منطقه آسیب رسانده. می‌گویند آیان خاما، رئیس‌جمهور جدید بوتسوانا، از همه رک‌تر بوده است. او تشخیص داده که زمان رفتن آقای موگابه فرا رسیده است. و این دفعه ممکن است که این اتفاق عملی شود. ●

۳ آوریل ۲۰۰۸

## اثر پروانه‌ای

### چگونه استقلال کوزوو بر معادلات تبت اثر می‌گذارد؟

ون لیانو / ترجمه: امیرحسین اصطباری

چرا چین در تبت اینگونه رفتار می‌کند؟ چه چیزی تبت را این قدر برای دولت پکن مهم ساخته است؟ هیچ چیز بیش از این حاکمان چین را نگران نمی‌کند که وحدت کشور مورد سؤال قرار گیرد. هیچ چیز بیش از این آنها را خشمگین نمی‌سازد که یک منازعه منطقه‌ای اگر به زودی پایان نپذیرد، به واگرایی در کل کشور بیاتجامد.

اقدام اخیر کوزوو در اعلام استقلال یکجانبه، خشم مقامات دولتی چین در قبال تظاهرات در تبت را دوچندان کرده است. از سوی دیگر انتخابات آتی ریاست جمهوری در تایوان تنش را در اذهان دولتمردان چینی افزایش می‌دهد.

نظرسنجی‌ها حاکی از آنند که مایینگ جیو شهردار سابق تایپه از حزب KMT می‌تواند فرانک هسیه از حزب حاکم ترقی‌خواه دموکراتیک (DPP) را شکست دهد. اما برخی در چین از این مسئله نگران هستند که مبادا رئیس‌جمهور چن شوئی بیان از حزب DPP به دنبال بهانه‌ای برای جلوگیری از شکست حزب حاکم باشد. او هم اکنون از برگزاری یک همه‌پرسی برای عضویت تایوان در سازمان ملل متحد حمایت می‌کند. امری که بسیار تحریک‌کننده است و تهدیدی برای وحدت ملی چین به حساب می‌آید.

از قرن چهارم قبل از میلاد تا سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۸، قلمرو چین همواره به مناطق رقیب و جدا از یکدیگر تقسیم شده بود. اگرچه دولت از وحدت کشور دم می‌زند، اما رهبری چین با شکستگی کشور دست به گریبان است و بطور دائم تلاش می‌کند تنش میان ایالات مختلف را کاهش دهد.

ناتوانی دولت در از میان برداشتن تنش‌های منطقه‌ای، محدودیت‌های حکومت مرکزی چین را نمایان می‌سازد که بخشی از آن‌ها، ارادی هستند. اصلاحات دنگ شیائوپنگ که از ۳۰ سال قبل آغاز شد، اختیار بیشتری به حکومت‌های محلی داد. حرکتی که با هدف تشویق مسوولیت‌پذیری دولت‌های محلی انجام شد و محرکی برای رشد بود. اما برخی ایالات جلوتر حرکت کردند. فقدان تسلط دولت مرکزی بر حکومت‌های محلی در بسیاری از موارد مانند عدم توانایی برای برقراری محدودیت در زمینه سرمایه‌گذاری و یا کنترل آلودگی هوا نمود پیدا کرده است.

در کشور پهناوری مانند چین، مناطق پراکنده الزاماً دارای منافع و هویت‌های متفاوت هستند. گرچه عده

## تاکتیک دوگانه

تحولات ریشه‌ای در جریان صدر  
در دوره پس از مقتدی صدر

فاضل الربیعی / ترجمه: ایلیا جزایری

جریان صدر عراق با آغاز «نافرمانی مدنی فراگیر» خود که آن را از مناطق غرب بغداد آغاز کرد و سپس با درگیری‌های شدید بصره میان ارتش المهدی گروه شبه نظامی وابسته به این جریان و نیروهای امنیتی عراقی با پشتیبانی نیروهای نظامی انگلیسی و آمریکایی همراه شد، به همگان ثابت کرد که در شرایط پیچیده می‌تواند فعالیت‌های خود را با شاخه نظامی خود تقسیم کند و با هماهنگی کامل شکل جدیدی از مبارزه را که ترکیبی است از فعالیت‌های سیاسی و نظامی، به اجرا گذارد.

جریان صدر اما از رهگذر همین رابطه میان مبارزات سیاسی و نظامی توانست تنش‌های داخلی خود را که با اعلام کناره‌گیری مقتدی صدر رهبر این جریان از فعالیت‌های سیاسی آغاز شده بود، به یک مبارزه خارج از گروه تبدیل کند. بازگشت ارتش المهدی به وبترین حوادث و پیروزی‌های آن در مبارزات شدید در بصره، به اسارت گرفتن ده‌هزار نفر از نیروهای نظامی - امنیتی عراقی و به علاوه وارد آوردن تلفات سنگین به نیروهای نظامی آمریکایی و انگلیسی، تنش‌هایی که در درون جریان صدر درباره سرنوشت بود را به خارج از خود منتقل کرد. از دیگر مسائلی که درگیرهای اخیر می‌توان آن را شدیدترین درگیرهای ارتش المهدی از زمان تشکیل تا کنون دانست نشان دادن این است که جریان صدر و ارتش المهدی، یک جریان واحد و جدایی‌ناپذیر هستند و حتی با غیبت مقتدی صدر از صحنه سیاسی، می‌توانند به فعالیت‌های خود ادامه دهند. در واقعیت نیز روشن شد که جریان صدر که نافرمانی مدنی را در پایتخت رهبری می‌کرد و ارتش المهدی که درگیری‌هایی را در دیگر مناطق به اجر گذاشته بود، در حال تکمیل پروژه‌های هستند که در زمان حضور مقتدی صدر پایان دادن آن میسر نشد. امروز اما و در دوره پس از مقتدی صدر، جریان و ارتش در جهت تکمیل این پروژه گام برداشته‌اند. حوادث به گونه‌ای پیش می‌رود که جریان صدر در حال نزدیک شدن به لحظه‌ای سرنوشت‌ساز است که می‌خواهد دست به تحول ریشه‌ای درون خود بزند.

واقعیت امر نشان می‌دهد که این «تاکتیک دوگانه» که صدی‌ها در آن بر هماهنگی میان روش‌های غیرمتعارف «جنگ‌های خیابانی» و «نافرمانی‌های مدنی» تکیه دارند، اگر چه در تاریخ سیاسی معاصر عراق نالاشناخته است، اما تاکتیکی موفق است. تجربه این نوع تاکتیک در مبارزه باز با نیروهای دولتی و نیروهای نظامی آمریکایی و انگلیسی، این نکته را به اثبات می‌رساند که جریان صدر در مرحله پس از مقتدی، تمام موانع را برای تحقق تحول ریشه‌ای پشت سر گذاشته است. البته نه این تاکتیک و نه هماهنگی کامل میان مبارزه منظم در جنوب و نافرمانی مدنی در دیگر شهرها به ویژه پایتخت، هیچکدام تعجب‌برانگیز نبود، بلکه حرکت



دموکراتیک خود حفاظت کنند بدون آنکه بلاکاری در سازمان ملل متحد داشته باشند.

غرب در طول تاریخ همواره از دو مسیر روشن در مورد مسئله تایوان پیروی کرده است: نه استقلال و نه اعمال زور توسط چین. اما توجه به رویداد استقلال کوزوو برخلاف تمایل صربستان و عدم برقراری تحریم‌های سازمان ملل، این دو مسیر روشن را در نگاه دولتمردان چین تیره و نامعلوم می‌سازد.

جهان با تزییق ابهام بیشتر به مسئله‌ای که یک بار به نظر می‌رسید وضعیت آن روشن شده است، خطر را افزایش می‌دهد. سی و پنج سال پیش، ژوئن لای و ریچارد نیکسون «اعلامیه شانگهای» را امضاء کردند و غرب روشن ساخت که تنها یک چین وجود دارد و تایوان جزئی از آن است. شرایط امروز ایجاب می‌کند که ایالات متحده به عنوان حامی اصلی استقلال کوزوو، دوباره به روشنی نشان دهد که نگرانی‌های چین را درک می‌کند و در نتیجه، چین اطمینان یابد که وحدت ملی آن مورد تشکیک واقع نمی‌شود.

غرب هیچ منفعتی در اعلام حمایت از استقلال تبت یا تایوان ندارد و تلاش برخی تایوانی‌ها و تبتی‌ها در این مسیر، خطر محاسبات غلط را تا آنجا افزایش می‌دهد که می‌تواند خصومت‌ها را دائمی سازد. برخی چینی‌ها نسبت به این مسئله مشکوک هستند که مبادا ایالات متحده درصدد استقلال تایوان به عنوان یک «پایگاه هوایی غرق ناشدنی» برای استفاده علیه چین در آینده برآید. چنین تردیدهایی می‌توانند ملی‌گرایی افراطی را در چین تغذیه کنند.

در شرایط کنونی هم چین و هم غرب باید از افزایش نگرانی‌هایی که می‌توانند بسیار تخریب‌کننده باشند، اجتناب ورزند. وقایع تبت تنها در صورتی به درستی قابل تحلیل است که سایه کوزوو و تایوان در آذهن رهبران چین مورد توجه جدی قرار گیرند. ●

منبع: Project Syndicate

کمی در چین در این مورد آشکارا سخن می‌گویند، اما برخی اعتقاد دارند این اختلافات، مناطق را از مرکز دور می‌سازند تا جایی که یک روز همه چیز متلاشی می‌شود.

این همان دغدغه‌ای است که دولتمردان چین در ناآرامی‌های تبت با آن روبرو شده‌اند. اگر بر اساس گفته‌های مقامات چینی قضاوت کنیم، هیچ خطری وحدت ملی را تهدید نمی‌کند. تمامی مردم چین و حتی غیرچینی‌هایی که در مناطق الحاقی همچون تبت، مغولستان داخلی و سین کیانگ زندگی می‌کنند، از سیستم مرکزی حمایت می‌کنند. اما اقدام مداوم دولت در تغییر مکرر مقامات محلی داستان دیگری را برملا می‌سازد. برای جلوگیری از هرگونه به هم آمیختگی هویت منطقه‌ای با حاکمیت محلی - که تهدیدی برای دولت مرکزی به حساب آید - حتی افسران ارشد در هفت منطقه نظامی چین نیز بطور مداوم تغییر می‌کنند.

اقدام پیشگیرانه دیگر دولت مرکزی این بوده که تقسیم‌بندی مناطق نظامی را بصورتی ناهماهنگ با تقسیم‌بندی مناطق طبیعی و اقتصادی انجام داده است. این ترتیبات به گونه‌ای پیش‌بینی شده‌اند که منطقه‌گرایی اقتصادی و نظامی یکدیگر را نقض کنند. این مسئله هراس دائمی دولت مرکزی را از بروز تنش‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد که می‌تواند به تکه تکه شدن کشور منجر شود.

با این حال هیچ‌یک از این اقدامات پیشگیرانه، خشم رهبران چین نسبت به کشمکش‌های موجود در تبت را، به‌ویژه با توجه به رویدادهای جاری در کوزوو و تایوان، تخفیف نمی‌دهد. تنش میان تایوان و سرزمین مادری غیرقابل اجتناب نیست. با افزایش تغییرات در چین و رشد اقتصادی و ارتباطات اجتماعی میان دو کشور، به‌طور حتم می‌توان فرمولی را پیدا کرد که به تایوانی‌ها اجازه داده شود از سیستم اقتصاد بازار و

هماهنگ در جهت رسیدن به اهداف تاریخی و رسیدن به لحظات سرنوشت‌ساز آن است که مایه تعجب است. بدون شک نافرمانی مدنی در پایتخت و جنگ در خیابان‌های بغداد، نشانه‌هایی هستند از پیروزی نسل قدیم صدری‌های در رقابت‌های داخلی و پیروزی همین نسل در مرحله پس



از مقتدی صدر. نکته مهم در این چارچوب این است که درگیرهای خونین در بصره با نیروهای دولتی عراق که از سوی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها حمایت می‌شوند نشان داد که ارتش المهدی کماکان توانایی بزرگی در تنظیم حملات

برنامه‌ریزی شده را داراست و به علاوه روش‌های مبارزاتی خود را به گونه‌ای به‌روز کرده است که با تمام جنگ‌هایی که تا کنون کرده، متفاوت هستند. برای اینکه به خوبی این تحول پیش آمده در جریان صدر را دریابیم، می‌توان حادثه‌ای را یادآور شد؛ در حالی که درگیرهای خونین بصره شعله ور شده بود و نافرمانی مدنی همچون گردبادی بغداد را درمی‌نوردید و مغازه‌ها و مراکز تجاری این شهر درهای خود را به دعوت جریان صدر یا در پی تهدیدهای آن می‌بستند، ناگهان هیأتی از صدری‌ها به دمشق رسیدند تا با شخصیت‌ها و نیروهای ملی مخالف اشغال دیدار و گفت‌وگو کنند. در این دیدار میهمان‌ها از مقتدی صدر و احتمال حضورش در دمشق، پایتخت سوریه سوال کردند. در میان حیرت میزبان‌ها، مسیر سخنان به سوی آینده جریان صدر و احتمالات تغییر در اقدامات سیاسی رفت و سخنی درباره سرنوشت مقتدی صدر به میان نیامد. به دلیل اینکه انعکاس صدای خمپاره‌های کاتیوشا در بغداد و همچنین دمشق به خوبی به گوش می‌رسید، بحث درباره سرنوشت مقتدی صدر مسأله‌ای کم اهمیت جلوه کرد. در همین شرایط بود که در برخی اواسط دینی عراقی، سخن از حضور مقتدی صدر در ایران به میان آمد. به همین دلیل سوال هیأت صدری‌ها از میزبانان سوری

خود به نظر رسید که اعلام صریحی باشد از پایان یافتن حالت سرگردانی در این جریان.

ناظر بی‌طرف می‌تواند در این چارچوب کشمکش‌های شدیدتری را در دو جبهه داخلی و خارجی جریان صدر مشاهده کند. در جبهه داخلی قدیمی‌های جریان صدر به تثبیت موقعیت‌های خود و تصفیه‌های گسترده در میان تمام چهره‌های جدید برجسته در جریان که در مسیری مخالف مسیر انقلابی سابق آن پیش رفتند، خواهند پرداخت. البته چه بسا این اقدام بدون هیچ مقاومتی صورت گیرد و بتواند بدون هیچ مشکلی، سیطره سیاسی و فقهی خود را استحکام بخشد به ویژه که شیخ محمد الکرعاوی یکی از رهبران نسل قدیم جریان صدر که خود را از شاگردان سید محمد صادق صدر پدر مقتدی صدر می‌داند، عقیده دارد بیش از فرزند استاد خود صلاحیت رهبری را داراست و از نظر اجتهاد دینی سرآمدتر است. این بدین معناست که پایان دادن به این مرحله سیاسی یا نظامی نخواهد بود و با توجه به برجستگی‌های فقهی نسل قدیم، بیشتر ویژگی فقهی دارد. در جبهه خارجی اما نشانه‌هایی وجود دارد که تنش مسعود انتظار را رقا و دیگر گروه‌های مخالف جریان صدر به ویژه جناحی از حزب‌الدعوه که نوری المالکی نخست وزیر عراق آن را رهبری می‌کند، خوشنوبت‌بار و خونین خواهد بود و چه بسا شاهد کشتارهایی در مناطق جنوبی و بغداد باشیم. ●

## وضعیت عراق بدتر شده است

مصاحبه الجزیره با شیرین عبادی

ترجمه: رضا فیضی

شیرین عبادی حقوق‌دان و فعال حقوق بشری جزو «باتوان اولین» است. در سال ۱۹۷۵ او اولین زنی بود که در سیستم قضایی ایران به عنوان قاضی برگزیده شد و در سال ۲۰۰۳ نیز اولین بانوی ایرانی و اولین زن مسلمان بود که جایزه صلح نوبل را دریافت کرد. اخیراً او تلاشی را برای اصلاح قانون خانواده در ایران مثل موضوعات طلاق، ارب و حمایت از کودک آغاز کرده است. الجزیره در دیداری با او در منطقه یوسف‌آباد تهران پنجمین سالگرد جنگ عراق، رویکرد ایران به همسایه جنگ زده‌اش و آینده ارتباط با آمریکا را به بحث گذاشته است.

الجزیره: آیا عراق پس از نابودی صدام حسین و حزب بعثی مکان بهتری است؟  
عبادی: براساس جدیدترین گزارش‌های ملل، عراق امروزه در میان ناامین‌ترین کشورهای دنیا جای دارد. بر اساس گزارش‌های روزنامه‌ای نیز حوادث روزمره وحشت‌آفرین به غیر نظامیان بی‌گناه نیز تسری یافته است. تحت این شرایط، باید بپذیریم که امروز وضعیت در عراق بدتر است.

انگیزه اصلی آمریکا برای حمله به عراق چه بود؟  
این پرسشی است که خود آمریکایی‌ها باید پاسخ

دهند. در پاسخ، من با چند پرسش از شما آغاز می‌کنم: می‌دانیم که صدام یک دیکتاتور بود اما آیا او تنها دیکتاتور در جهان بود؟ متأسفانه دنیا پر از دیکتاتور است. تمام ملل تحت ستم‌نمازند کمک هستند. چرا به عراق حمله نشد؟ سایر دیکتاتورهای نژاد نداشتند. این تنها تفاوت صدام بود.  
آیا ایالات متحده برای مدت‌های مدید در سنگر عراق باقی است؟  
اگر ایالات متحده به درستی در عراق سنگر گیرد، به کنترل امنیت منجر می‌شود و خشونت زیاد هم نخواهد بود.

آیا ایالات متحده یک تهدید برای ایران است؟  
این بسته به سیاست خارجی دو کشور دارد. این سیاست خارجی این دو کشور است که تعیین می‌کند آیا آنها دوست هستند یا دشمن. بنابراین ما باید منتظر بنامیم و ببینیم که آیا این در آینده رخ می‌دهد یا خیر.

عراق ۸ سال با ایران جنگید. این درگیری تقریباً یک میلیون انسان را کشت و قربان به دو میلیون از هر دو طرف را مجروح ساخت. آیا شما عراقی‌ها را در مجموع دوست ایران می‌دانید یا دشمن آن؟  
من مردم عراق را همچون سایر دوستان خوب ایران به عنوان مردمانی بی‌گناه می‌نگرم که از امنیت ابتدایی

محروم شده‌اند. وقتی صدام به ایران حمله کرد، ارتش او میلیون‌ها مین زمینی را در سراسر مرز غربی ایران کار گذاشت. تاکنون، دولت عراق با نقشه به باری ایران نشتانیده است تا مکان این مین‌ها را تعیین کند. این اقدام، عملیات مین‌روبی را به تاخیر می‌اندازد. اکنون که دولت دموکراتیک فعلی جایگزین رژیم صدام شده است برای آنها مناسب است که با نقشه‌های خود از زمین‌های مین‌گذاری شده به باری ایران بستانند. تخمین زده می‌شود که ۱۶ میلیون مین زمینی در بیس از دو میلیون همکار از زمین‌های ایران برانگشته است. هر روزه مین دو یا سه نفر از مردم به دلیل این مین‌های زمینی دچار آسیب شده یا کشته می‌شوند. در مسانه آشفتگی‌ها و باری‌های سیاسی فعلی، مشکل مین‌های زمینی ایران به فراموشی رفته است. ما تلاش کردیم تا موضوع مین‌های زمینی و خطرات آن را به سطح افکار عمومی کشیده و مورد توجه آنها قرار دهیم.

نقش یا سیاست اخیر ایران در عراق چیست؟  
در ایران، تصمیمات در پشت درهای بسته اتخاذ می‌شود و از آنجا که من هیچ نقشی در دولت ندارم، لذا اطلاعاتی نیز از این موضوع ندارم. اینکه تاثیر بلندمدت سیاست جاری ایران در عراق چیست مهم است. سیاست‌ایست که ایران در عراق سیاستی است مبتنی بر احترام به حق حاکمیت و انسجام سرزمینی عراق... و روابط مودت‌آمیز میان دو کشور استوار است. ●

منبع: الجزیره







پسر تاریخ نگاری مدرن ایران

## وداع با آدمیت ۱

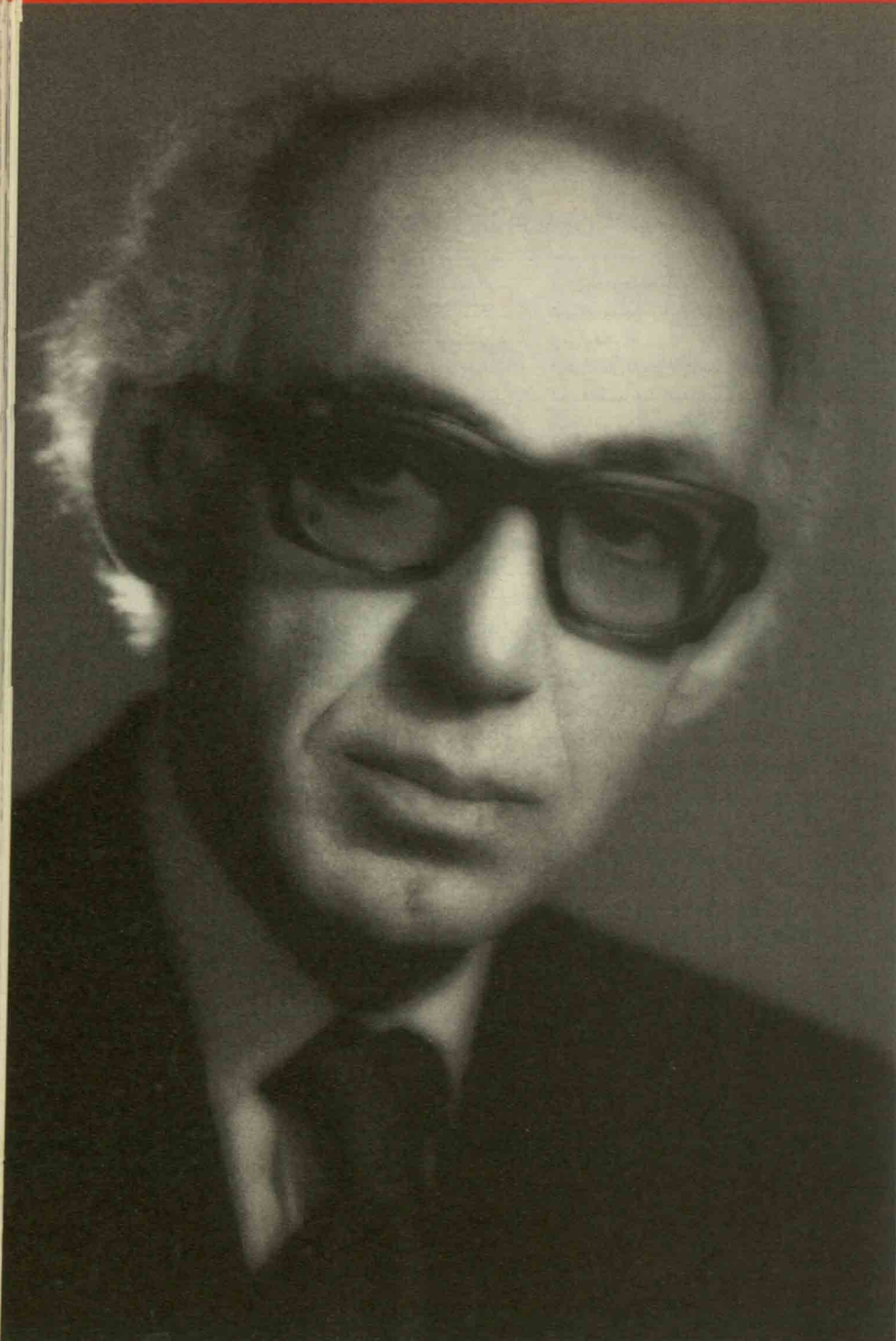
# پاسدار مشروطیت

رضا خجسته‌رحیمی

فریدون آدمیت را پس از مرگ، دوباره زنده باید کرد. تاریخ‌نگاری که تاریخ رسمی نوشت و آنگاهی که تاریخ غیررسمی نوشتن سهل و آسان نبود، عطای علاقه و سوابق طلایی خود در تاریخ‌نگاری را به لقای حاکمان بخشید و خانه‌نشینی انتخاب کرد پیش از آنکه حتی خانه‌نشین شود و این از عجایب روزگار بود که برخی در نهادهای امنیتی اما چنین مردی را راهی نمی‌پسندیدند و به تهدید و تطمیع، همکاری او را طلب می‌کردند. او را به اتاقی در هتل فرامی‌خواندند و با او به مذاکره پیاپی می‌نشستند که تاریخ‌نگار رسمی باشد و تاریخ را آنگونه که «باید» بنویسد و چه ماجرای غربی است که تاریخ‌نگار بزرگ ما را فشارها و مطالباتی از این دست، چنان سخت آمد که تصمیم وداع با زندگی گرفت و یک چندی در اندیشه مردن فرو رفت. تا آنکه خبر به یکی از مقامات مسوول رسید و پیگیری‌های او و انتقال ماجرا به ریاست جمهوری، سدی بر فعالیت‌های آن نهاد شد. فریدون آدمیت در این سال‌ها همیشه ساکت بود و سخن حتی به اضطرار هم نگفت و در دیداری با آن مقام مسوول که حلال مشکل او شد نیز صرفاً گفت که شرح دیدارهای اجباری‌اش با فردی که به نمایندگی از نهادهای خاص به دیدار او می‌آمده و همکاری و تاریخ‌نویسی رسمی از او طلب می‌کرده را نوشته و برای آیندگان به یادگار گذاشته است.

این برگی از داستان پرماجرا و نشنیده و ناخوانده سال‌های خانه‌نشینی فریدون آدمیت است. اما چرا خانه‌نشینی؟ چرا آدمیت خانه‌نشین شد پیش از آنکه خانه‌نشین‌اش سازند و خود به انتخاب خویش مهر سکوت بر لب زد؟ ماجرا از چه قرار بود؟

آدمیت نسبتی با آشفتگی در فکر تاریخی نداشت و در سال‌های آشفته ۵۹ و ۶۰ در انتقاد از دیدگاه‌های روشنفکری و سیاسی زمانه «آشفتگی در فکر تاریخی» را نوشت و جسارتش آنقدر بود که در فضای حاکم بر آن سال‌ها، در انتقاد از جلال آل‌احمد بنویسد و منتقد احمد فرید شد پیش از آنکه نفاق نهفته در سخن فرید شهره آفاق شود. به این ترتیب فریدون آدمیت به معنی واقعی کلمه یک روشنفکر پیشرو بود. سخنان فرید در باب مشروطیت را که گفته بود «ماسونیت‌زدگی و یهودی‌زدگی از لوازم ذات مشروطه و انقلاب مشروطه بود» به حیرت بازگو کرد و در حاشیه آن نوشت که فرید در طرح این سخنان آزاد است همچنان که فاشیست‌ها هم می‌توانند آزادی را زهر مهلک اجتماعی و دموکراسی را بدترین نظام‌های جمهوری شمارند. در زمانه‌ای که جلال آل‌احمد و شریعتی و گفتمان التقاطی آنها سکه رایج زمانه بود، سکوت را ترجیح نداد و کتاب غریب‌زدگی را به استناد و منطق، نوشته‌های «پریشان و بست‌مایه» خواند و «روشنفکران» جلال را نیز جنگی از چیزهای پراکنده و ناجور: «در آن از کیومرث می‌خوانیم تا ترجمه



پیش از آنکه بساط حزب توده توسط حاکمیت برچیده شود در همان مقاله «آشفتگی در فکر تاریخی» در خردادماه ۶۰، فرید برآورد که سیاستمداران مستقر در این حزب از سیاست تنها «این‌الوقت بودن به شیوه ماکیاولیسم کهنه و کثیف استالینی» را آموخته‌اند. فریدون آدمیت در دوران رشد و گسترش ادبیات انقلابی و در زمانه‌ای که امتسازای جان ملت‌سازی را گرفته و انقلابی‌گری راه خود را از مشروطه‌خواهی جدا می‌کرد، پاسدار مشروطیت باقی ماند و به خانه خود رفت و درها را به روی خود بست و گوشه عزلت گزید تا برچیدن بساط مشروطیت را شاهد نباشد و چشم بر آنچه بر طفل اندیشه‌اش می‌رود، بسته باشد. آدمیت پاسدار مشروطیت بود؛ اگرچه در سکوت، اگرچه در عزلت. ●

متن مقاله‌ای از گرامشی نویسنده توانای مارکسیست. زنبیل حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، یکدست‌تر و مربوط‌تر است تا آن دفتر خیانت روشنفکران روسیاه ما... غریب‌زدگی و کتاب روشنفکران چیزی نیست، مگر ورزش کردن در بی‌دانشی و ظلمت بی‌حرکت.»

جلال گفته بود که «جنجال مشروطیت را شرکت انگلیسی نفت به راه انداخت» و آدمیت به او یادآور می‌شد که اولاً مشروطیت «جنجال» نبود و «جنبش» بود و ثانیاً با وصله و پینه هم نمی‌توان آن را به شرکت انگلیسی نفت متصل کرد.

آدمیت به جلال هم پسنده نکرد و از مهدی بازرگان نیز انتقاد کرد که چرا می‌گوید «ما مصرف‌کننده فاضلاب اروپا، چه غرب و چه شرق بودهایم».





وداع با آدمیت ۳

## فیلسوف تاریخ ایران

داستان زندگی تاریخ نگاری که به تاریخ پیوست

سرگه باسقیان

مقدمه نهضت مشروطیت ملکم را مردی جامعه‌شناس و سیاسی، بسیار زیرک و دانادلیبر و مبارز توصیف می‌کند که «در تاریخ بیداری افکار و نشر عقاید آزادیخواهی در ایران مسلمان مقام او بی‌همتاست.» با کشته شدن ناصرالدین شاه و سپری شدن دوران طولانی سلطنتش قوت و حدت استبداد کم شد و در آن دوره عباسقلی خان یک جمعیت سری سیاسی به نام «جامع آدمیت» تأسیس کرد. برخی مورخین جامع آدمیت را سومین تشکیلات شبه‌ماسونری ایران می‌دانند. این انجمن هر چند برخی آداب و رسوم سازمان‌های فراماسونری از جمله تیره عضوگیری و علائم مخصوص اعضا و مخفی کاری را رعایت کرد اما سازمان‌های فراماسونری جهانی هیچگاه آن را به رسمیت نشناختند. مرانامه انجمن دواتر از میرزا ملکم خان با عنوان‌های «اصول آدمیت» و «دفتر حقوق اساسی فرد» بود که اولی مردم را به انسان‌دوستی و قیام برضد جور و بیدادگری و دومی به شناسایی و تشریح حقوق انسان راهنمایی می‌کرد. جامع آدمیت بر مسلک غیر انقلابی استوار بود و بنیان فلسفه سیاسی آن بر «مشروطیت و محدودیت قدرت سلطنت و انفصال قوای دولت بنا شده بود. آدمیت می‌نویسد که جامع سه هدف اصلی داشت: انجام مهندسی اجتماعی برای نیل به توسعه ملی، حصول آزادی فردی به منظور شکوفایی فرد انسانی و کسب مساوات قانونی برای همگان. بی‌توجه به دین و نژاد به خاطر تضمین منزلت کلیه احاد جامعه. پیوستن میرزا علی اصغر خان اتابک و محمدعلی شاه قاجار اوج فعالیت‌های جامع آدمیت بود که پس از بازداشت رئیس جامع آدمیت در پی ترور اتابک و دست یافتن مقامات دولتی به اسناد و مدارک جامع، هویت این انجمن فاش شد و شاه با قبول شروط عباسقلی خان مبنی بر رفتن به مجلس شورای ملی و

«فریدون آدمیت» پدر تاریخ نویسی مدرن ایران روزی که به تاریخ پیوست، پرونده تاریخی را بست که این بار نه روایتگر که روایتگر آن بود و خود موضوع آن؛ تاریخ زندگی ۸۷ ساله مورخ و محقق که نامش یادآور «جامع آدمیت است که پدرش میرزا عباسقلی خان قزوینی به همراه جمعی از میران میرزا ملکم خان ناظم الدوله، از پشاهانکجاند و نوگرایی در ایران بنیان نهاد و خود تاریخ مشروطیتی را نوشت که سرآغاز نوسازی سیاسی-اجتماعی بود و روایت زندگی اصلاحگرانی را شرح داد که یک چندی حتی همین کتابها به لطف عدم تجدید چاپ چون و ناباب شدند. آدمیت دیپلماتی کهنه کار و باسواد بود که خانه‌نشینی مورخش کرده تاریخ نگار آزادی که آزادخواهی‌اش وی را از جرگه تاریخ‌سازان جدا کرد و چنان شد که نه روایتگر صرف تاریخ که تحلیلگر آن شد و در این رهگذر مخالفینی سرسخت را برای خود آفرید. زندگی آدمیت خود تاریخی است از تاریخ نگار مشروطیت که از خانه بر رفت و آمد «جامع آدمیت» به خانه خلوت «فریدون آدمیت» رسید.

در خانه مشروطه طلبان

فریدون آدمیت در سال ۱۲۹۹ شمسی در تهران به دنیا آمد. پدرش عباسقلی خان قزوینی بود که در سال ۱۳۰۳ قمری وارد جرگه سیاسی شد و با آشنایی با میرزا ملکم خان ناظم الدوله در زمره میراندان او قرار گرفت و انجمن «جامع آدمیت» را با همان اصول فکری و مرانامه ملکم به وجود آورد. عباسقلی خان در جوانی به دستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله پیوست و پس از انتصاب یحیی خان به وزارت عدلیه، به آن وزارتخانه رفت و مشیرالدوله بود که عامل آشنایی وی با محافل روشنفکری و یاران میرزا ملکم خان شد. فریدون آدمیت در «فکر آزادی و

رایج در سرزمین ما استفاده نمی‌کرد. ریزه کاری‌های عاطفی او را در کمتر کسی دیدم. روزی که ایرج افشار دچار حادثه شد و کارش به جراحی کشید همه نگران بودیم که قلب بیمار او چگونه این جراحی را تحمل خواهد کرد. ساعات سختی گذشت. تلفنی از بیمارستان جم به او خبر دادم وقتی که شنیدم گفت شما آنجا باشید من تا کسی خبر می‌کنم که مرا بیاورد. عصبانان از پله‌های بیمارستان بالا آمد و احوالپرس افشار شد. در مناسبات انسانی‌اش آنچنان غیر محسوس عمل می‌کرد که شاید مدت‌ها باید می‌گذشت تا بی به رفتار او ببریم. از دروغ گویی و پنهان کاری رایج رنج می‌برد و گاهی که در معرض چنین رفتارهایی قرار می‌گرفت مدت‌ها تلفن را جواب نمی‌داد و در راه روی خود می‌بست. می‌گفت نمی‌توانم تحمل کنم. کتاب‌هایش را به صورت قاچاق و زیرکانه می‌کردند. می‌گفت روز روشن دست به سرقت می‌زنند و دستم به جایی بند نیست و یک روز که چند نمونه از چاپ‌های قاچاق کتاب‌هایش را برایش بردم با خنده گفت: ده‌باشی جان اگر قرار بود قانون برقرار باشد و حقوق تالیف مرا بدهند تا به حال کاخ نیاوران را خریده بودم و ادلمه می‌داد که ای کاش به کارگران این چاپخانه‌ها چیزی برسد.

آدمیت انسان حق‌شناسی بود و پاس دوستی را در حیات و بعد نگاه می‌داشت. اگر چیزی از کسی آموخته بود می‌گفت و به صراحت یادآور می‌شد. از استادش محمود محمود با تعبیری همچون: «او از معتقدان اصالت عقل بود، از آزادگان بود و به روشن‌سرای خرد تنها آموزگار هموطنم بود.» یاد می‌کرد. همین‌طور نسبت به حکیم الملک و عکس این دو نفر را روی میز کارش می‌شد دید. در داوری‌هایش نسبت به انتقاد از جریان روشنفکری از اولین‌ها بود. ملاحظه نداشت که اگر از او نقل شود که «آقا این روشنفکران ما نمی‌خوانند و نمی‌فهمند و کارشان مزخرف گویی است. در ادعایشان ثابت قدم نیستند و از بد حادثه به این کارها آمده‌اند.» بعدها همین انتقادات شفاهی و کتبی او بود که به عنوان تنهاترین نقدها باقی ماند. راه نمی‌داد. از دست‌بندی‌های روشنفکری بیزار بود و آنها هم در حداقل ماجرا او را در محاق قرار دادند و در طیفی دیگر به هر بهانه‌ای آثارش را تخطئه کردند و نوشتند و فرصت پاسخگویی به او ندادند که اهل پاسخگویی هم نبود. آخرین اثرش «تاریخ فکر» را

که می‌نوشت دورانی بود که مجله کلک را اداره می‌کردم. دو بخش از این کتاب را داد تا در مجله چاپ کنم. یک روز درآمد که: «پنجاه را به تو می‌گویم که بدانی. قصد داشتم این کتاب را به انگلیسی بنویسم. اما می‌ترسم روزگار مجال ندهد و تصور نمی‌کنم کسی در این سرزمین از آنچه من در این کتاب آورده‌ام سرگردان بیاید. فقط عزت‌الله فولادوند می‌تواند درک کند که برپایه انتقاد عقلی پیچیده‌ترین مسائل تاریخ فکر بشری را بازنشاندیم.» این روزها در اینجا و آنجا کسانی از سرناگاہی، بی‌خبری و یا دشمنی ابزار می‌کنند که آدمیت ملحد بود یا ضد دین و روحانیت بود. اکنون او نیست که از خود دفاع کند و آنان که این مطالب را می‌نویسند با ادامه همان اتهامات سعی در مخدوش کردن چهره مستقل او دارند. به اتکای کتابها و مقالاتش هیچگاه جمله‌ای از آدمیت دیده نشده است که به اعتقادات دینی و مذهبی بی‌احترامی کرده باشد. اساسا او در حوزه طرح این مسائل در حدی قرار داشت که دنیا را سیاه و سفید نمی‌دید. در قضایای مشروطیت در نقد دیدگاه‌های مستبدین از هر طبقه و قشری به صراحت می‌نوشت اما ادبیات او اهانت‌آمیز نبود و تا پایان عمر اینچنین بود. آدمیت در عرصه موضع‌گیری‌های داخلی و خارجی کاملاً مستقل و براساس منافع ملی عمل می‌کرد. در قضیه بحرین، رفتار سیاسی او را گروهی خوش‌نایامد و آزاده‌اش کردند. همیشه از سیستم پلیسی رژیم گذشته با بدی یاد می‌کرد. استدلالش این بود که اختناق و بگیر و ببند دوره پهلوی زمینه سقوط شاه را فراهم آورد.

در پایان سخن این نکته را هم بگویم که با مرگ آدمیت بحث درباره او به اتمام نرسیده بلکه تازه آغاز گشته است. بدون تردید نام او در کنار نظام‌الاسلام کرمانی، احمد کسروی و دیگر بزرگان این سرزمین باقی خواهد ماند. ●

جاعله او را در  
یارم گذشت  
«کمسیون  
برگزید اما او  
خارجی رژیم  
خارج نوشت  
کمسیون به  
سیاسی استوار  
د و خصوصی  
وزیر خارجه  
به علت معذور  
ی‌دارم- اینک

جنب و دکتر  
تعریف تجاوز  
انطباق عملی  
جواز شناخته  
کمسیون اخیر  
پهادی گذشته  
نه از دشواری  
فرمول سابق  
به عیارت دیگر  
گره‌گام امروز آن  
زیر حکومت  
دیگری ندارند  
در کمسیون  
برعکس مرابه  
که این تغییر  
اینکه اینجانب  
ن را ابرام کرده  
ز دیگر که پای  
ن جور کارها با  
ن دو سبب که  
همه جا در هر  
حق می‌بایستی  
د که مسئولیت  
نولیتی یکسره  
لبی دارم. بیش



## وداع با آدمیت ۴

## در خط مقدم

تاریخ نگاری آدمیت در گفت‌وگو با  
دکتر مهرزاد بروجردی - استاد دانشگاه سیراکیوز امریکا

کیان پارسا



آیا نگاه فکری آدمیت باعث نمی‌شد که او در تاریخ نگاری اش پیش داوری داشته باشد و گزینشی عمل کند. مثلاً برخی افراد رد سندیت فتویا تحریم تنباکو توسط آدمیت را به همین حساب می‌گذارند.

بالاخره هر کس کوله‌پشتی افکارش را با خود حمل می‌کند و بازتاب این افکار را در کارهای او هم می‌توان دید. آدمیت هم از این مسأله بری نیست. ولی من حقیقتاً به صداقت تاریخی آدمیت اعتقاد دارم. آدمیت می‌دید که نقش و بهای لازم را به افکار و اندیشه‌های جدید نمی‌دهند و به همین دلیل این افکار را عمده کرد. اما آیا ما حاضریم چنین خرده‌ای را به دیگر مورخین انقلاب مشروطه هم بگیریم. ناظم‌الاسلام کرمانی و ملک‌زاده که تاریخ‌بینی و آگاهی آن زمان را می‌نوشتند هم جذب ایده‌های جدید بودند. پس آنها را هم باید نقد کرد. همچنین مگر تاریخ نگاری روحانیت چنگی به دل می‌زند که ما از تاریخ نگاری آدمیت عبور کنیم. دوره‌ای که آدمیت به تاریخ نگاری آن می‌پردازد دوره پیدایش دارالفنون و جنبش بهائیت و بابت و کشته شدن قائم مقام و جهانگیری کلونالیسم است. تاریخ نگاری منزهی چقدر به این مسائل پرداخته و چقدر در روایت این ماجراها صداقت داشته است. آقای آدمیت تاجایی که من از کارهای ایشان برداشت کردم شایسته چشم و گوش بسته غرب و سیاست‌های خارجی نبوده است. شما تاز دکترای ایشان را که در دانشگاه لندن در سال ۴۹ میلادی نوشته شده ببینید این تاز درباره روابط دیپلماتیک ایران با بریتانیا و روسیه و عثمانی است. ایشان در این رساله انتقادات تندی به دنیای غرب و عملکرد غربیان وارد کرده است.

ولی به نظر می‌رسد که اصلی‌ترین ایراد تاریخ نگاری آدمیت، عدم توجه او به واقعیات آبرکتیب و تحولات اجتماعی و اقتصادی باشد و ما نیازی جدی به چنین تاریخ نگاری‌ای داریم.

بله هیچ کس ارزش کارهای آقای پارسی و امجدی شیرازی را رد نمی‌کند، یا کارهای آقای ایرج افشار و شاهرخ مسکوب و عباس زرریاب خوبی را نفی نمی‌کنیم. ولی به نظر من کمبود یک تاریخ نگاری که هم بهای لازم را به فاکتورهای اقتصادی و اجتماعی بدهد و هم نقش اندیشه و تحولات فکری را در نظر داشته باشد. کملاً به چشم می‌خورد. متأسفانه به رغم چنین کمبودی ما شاهد برخی تاریخ نگاری‌های آبی هستیم. کارهایی مثل کارهای آقای شهپاز که تمام خلصت‌های بدی که یک تاریخ‌نگار از آنها باید دوری بجوید را در کار آنها می‌توان دید. بی‌دلیل نیست اگر کارهای فضل‌ی و آدمیت و زرین کوب باقی می‌ماند. آنها نمان را به نرخ روز نخوردند.

آیا به نظر شما کارهای آدمیت می‌تواند در شناخت مسیر آینده هم راهگشا باشد. آیا او علاوه بر تاریخ نگاری توانسته است آسیب‌شناسی بکند؟

آدمیت در برداشتن گام اول بسیار موفق بوده است. من کسی را نمی‌شناسم که کارهایش با حجم کارهای ایشان درباره مشروطیت برابری کند. اما امروز، در سال ۸۷ اگر بخواهیم درباره تجدید صحبت کنیم، مسلماً بحث‌های ما از لحاظ کیفی بسیار تغییر کرده‌اند و ما از حرف‌های ایشان جلوتر رفته‌ایم. این را در نظر بگیرید که آدمیت یک تاریخ‌نگار بود و نه یک فیلسوف. کارهای آدمیت باید زمینه‌ساز کارهای جدی‌تری باشد. آدمیت حرف آخر در آسیب‌شناسی انقلاب مشروطه را زنده است. اما ما هم از جایی شروع می‌کنیم که آدمیت تمام کرده است. ●

نویسندگان ایرانی هم از وقایع ترکیه و اروپا و تجدیدطلبی آنجا متأثر بوده‌اند و به سنت بی‌توجهی من اگر بخواهیم از آدمیت انتقاد کنیم از منظری دیگر این انتقاد را مطرح می‌کنیم. به اعتقاد من شاید ایشان در مطالعه تحولات، بیش از حد به تأثیر ایندولوژیک غرب بها می‌داد و به تأثیرات اقتصادی و اجتماعی توجه لازم را نداشت. ایشان آنقدر که به کتاب Discourse کلت در دهه ۱۸۶۰ توجه داشت به تحولات اجتماعی و اقتصادی توجه نداشت. شاید این مشکل هم نه به ایشان بلکه دستگاه تاریخ نگاری ایشان برگردد که مبتنی بر نوشتن تاریخ اندیشه است و در آن شما یک اندیشه را سراغ‌آغاز تحولات و وقایع دیگر می‌بینید. اما باز هم آدم نباید جانب انصاف را رها کند. او چه در نگارش کتاب «امیر کبیر و ایران» و چه در کتاب «ایندولوژی نهضت مشروطیت» تیزبینی خاصی دارد و حتی به وقایع اجتماعی و اقتصادی هم بی‌توجه نیست. در کتاب «ایندولوژی نهضت مشروطیت» او اقدامات مستر ناز بلژیکی را به رغم انتقادی که همه نسبت به آن داشتند به صورت واقع‌بینانه‌ای تحلیل می‌کند و می‌گوید که او چگونه با وضع قانون ۵ درصدی روی واردات اجناس خارجی به ایران به شکوفایی اقتصاد ایران خدمت می‌کند. او یک تاریخ‌نگار یکسویه نبود. آدمیت یک تاریخ‌نگار ایندولوژیک اینچنان که امروز در ایران با استنبوذ و به تاریخ از قلموس یک ایندولوژی نگاه نمی‌کرد. کم‌اینکه مجیز کسی را هم نمی‌گوید حتی به رغم انتقادات افرادی مثل دکتر طباطبایی، نسل جوان فعلی که به تاریخ اندیشه می‌پردازد فرزندان فکری آدمیت محسوب می‌شوند. هر فرزندی که از سایه پدر بیرون می‌آید به هر حال مسیر تحقیق‌اش به حوزه‌های دیگر می‌رسد و شاید از آدمیت عبور کند اما سایه آدمیت بر سر ما باقی خواهد بود و حقیقتاً این سخن را درباره تاریخ نگارهای دیگر نمی‌توان گفت. آدمیت اشتباهات خیلی از هم‌نسل‌های خودش را مرتکب نشد.

آقای طباطبایی همچنین معتقد است که آدمیت در شناخت ریشه‌های مشروطه توجهی به سنت قدما می‌مان ندارد حال آنکه مشروطه و تجدید غربی از دل سنت مسیحی بیرون آمده است. این سخن درست است اما آدمیت را باید از طرف زمانی‌اش شناخت و در چارچوب ظرف زمان این نگاه آدمیت قابل فهم است. انصاف تاریخی را نباید از یاد برد. پادمان باشد که برخی هم به آقای طباطبایی این نقد را وارد می‌دانند که ایشان سهم زیادی به نانبینی و روحانیت می‌دهد در حالی که روی هم رفته روحانیت آن زمان به شاهان قاجار برای سرکوب مشروطه پیام تبریک می‌فرستد و یک جریان مترقی نبود. اگر ما یک ریسمان را در نظر بگیریم، یک سوی آن طباطبایی قرار دارد یا دیدگاهی که درباره سنت و تحول از درون سنت دارد و سوی دیگر آن آدمیت. این را هم باید که بحث‌های آقای طباطبایی جدید نیست. آقای ابراهامیان هم در کتابش درباره مشروطه همین حرف را می‌زند. ابراهامیان هم معتقد است که در ایران این افکار ترجمه شده متفکران فرانسوی نبود که مردم را به خیالان ریخت بلکه نقش اعتقادات دینی بسیار جدی و مهم بود. اما اگر بخواهیم آدمیت را با تاریخ‌نگاران دیگر مقایسه کنیم، بله، به اعتقاد من هم به عنوان مثال خاتم‌المبتون که یک محقق انگلیسی است در مطالعات و تاریخ نگاری‌اش درباره ایران، بهای بیشتری به اوضاع اقتصادی و اجتماعی داده است تا نقش یک سری منوالفکر. اینها هر کدام یک جنبه‌هایی را در نظر گرفته‌اند. نوشته‌های آدمیت، دوران شیرخوارگی تاریخ نگاری مشروطه را پایان داد و ما را یک گام جلوتر برد.

آیا آدمیت در تاریخ نگاری مبتنی بر یک نظریه فکری به مطالعه و روایت می‌پرداخت و تاریخ نگاری او نظریه‌مند بود؟ آدمیت یک فیلسوف نبود و نباید چنین توقعی از او داشت. او یک تاریخ‌نگار بود که تعلق فکری به یک نگاه و دیدگاه خاص داشت و بیخود هم نیست که نام او یا مفاهیمی همچون بیداری و آگاهی و کنکاش اندیشه و عفت کلام عجین شده است. آدمیت طلاهدار تاریخ نگاری اندیشه در ایران جدید بود. او ۵۰ سال در خط مقدم تاریخ نگاری فعالیت کرده است.

و همین تاریخ نگاری اندیشه نقطه تمایز آدمیت از تاریخ‌نویسان قبل از او است؟

بله، قبل از آدمیت افرادی مثل عباس اقبال آشتیانی، خانیابا بیانی، پرویز یغمایی، قاسم غنی، ذبیح‌الله صفا، علامه قزوینی، فخرالدین شادمان و کسروی بوده‌اند که تاریخ نوشته‌اند. اما با آدمیت یک تاریخ نگاری جدید آغاز شد و نسل جوان ما بسیار وامدار این تاریخ نگاری است. پس از آقای آدمیت، افرادی مثل امجدی شیرازی، عبدالحمین زرین کوب، امیرحسین آریان‌پور یا عباس زرریاب خوبی، شاهرخ مسکوب، ایرج افشار و احسان یارشاطر در ذیل این تاریخ نگاری جدید قرار می‌گیرند. برخلاف آنچه برخی می‌گویند، نگاه آدمیت، تک‌خطی و محدود نبود. آدمیت شخصی است که هم درباره محمدامین رسول‌زاده متفکر حزب دموکرات می‌نویسد و هم راجع به شیخ فضل‌الله نوری؛ هم به امیرکبیر می‌پردازد و هم به آقاخان کرمانی. آدمیت در تاریخ نگاری آن دوره تنها هم نبود. به غیر از آدمیت کسانی مثل ناظم‌الاسلام کرمانی، پاره‌ای صفایی، حافظ فرمانفرما، مهدی ملک‌زاده و یحیی دولت‌آبادی نشان می‌دهند که جامعه ایران چگونه در حال پوست انداختن است. همه آنها از این صحبت می‌کنند که چگونه پایه‌های ایندولوژیک استبداد با ورود مفاهیم جدیدی مثل وطن پرستی و سکولاریسم، ضعیف می‌شود. بنابراین کار آقای آدمیت کاری ارزشمند است. اگر بخواهیم معادلی برای ایشان پیدا کنیم، شاید شخصی مثل آبرت هورانی باشد که کاری مشابه ایشان را برای متفکران عرب انجام داده است. من به نسل جوان پیشنهاد می‌کنم که اگر کتاب‌های آقای آدمیت را هم نمی‌توانند بخوانند، حداقل دو مقاله بی‌نظیر ایشان را مطالعه کنند؛ یکی مقاله مشهور «اشفتگی در فکر تاریخی» و دیگری مقاله‌ای است که در مجله «مطالعات ایران شناسی» در سال ۱۹۷۱ چاپ کردند به نام «مشکلات تاریخ نگاری در ایران». این دو مقاله بسیار بالرزش و خوالندی هستند. متأسفانه بسیاری از کارهای تاریخ نگاری پس از انقلاب که محتوا و یک‌جانبه و ناشکیبا در روایت افکار متفاوت است و ما شاهد ظهور تاریخ نگاری رسمی بوده‌ایم و جای فردی مثل آدمیت در این دوره خالی بوده است.

گفتید که آدمیت تک‌خطی به تاریخ نگاه نمی‌کرد. آقای سیدجواد طباطبایی در کتاب اخیرشان «حکومت قانون» گفته‌اند که آدمیت به نیمه نخست سلطنت قاجار و تصلب سنت قدما می‌دور در آن دوره در ایران بی‌توجه بوده و توجهی نداشته که مشروطه باید از دل سنت استخراج بشود و تصلب سنت قدما می‌مشکل ما بوده است. به اعتقاد آقای طباطبایی باید این مشکل حل می‌شد و به سنت رجوع دوباره می‌شد و او از این منظر منتقد دیدگاه‌های متجددانه آدمیت است.

شما توجه داشته باشید که آدمیت در دورانی از تحولات فکری ایران می‌نویسد که در همسایگی ما در امپراتوری عثمانی مسأله تجدید به صورت جدی مؤثر واقع شده و مسأله تنظیمات مطرح شده و



و دعای با اهمیت ۵

## تاریخ‌نگاری انتقادی

جلال توکلیمان

فریدون آدمیت از نخستین مورخان ایرانی بود که با راز تاریخ‌نگاری نقلی فراتر گذاشت و در تحقیقات خود روشی را برگزید که می‌توان آن را روشی تحلیلی-انتقادی نامید. تلفیقی که در میان بسیاری از تاریخ‌نگاران هم‌دوره آدمیت در باب تاریخ رایج بود، این بود که تاریخ چیزی جز انباشت منقولات نیست و از این‌رو، نه می‌توان نام علم برای انباشته‌ها گذاشت و نه در آموزش و تعلیم این منقولات نیازی به استاد است.

سیدجعفر شهیدی از اساتید خود نقل می‌کند که هنگام تأسیس دانشگاه تهران وقتی نوبت به دست‌مندی دروس و انتخاب اساتید می‌رسد، دست‌اندر کاران چنین تصمیم می‌گیرند: «دستور زبان را عبدالعظیم قریب درس بدهد، فلسفه را سیداحمد عصار، شعر و قافیه را فروزان‌فرود. تاریخ هم که نیازی به استاد ندارد، هر کسی خودش بلد است.»

بدیهی است که تاریخ به مثابه یادگیری پارای از منقولات نیازی به تدریس و معلمی خاص ندارد اما زمانی که از تاریخ‌نگاری تحلیلی-انتقادی سخن به میان می‌آوریم، در واقع وارد یکی از حوزه‌های علوم انسانی شده‌ایم که مبانی و لوازم علوم دیگر را دارد.

در این حوزه ابتدا روش‌شناسی پژوهش تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد، در مراحل بعدی اموری چون تبیین تاریخی، امکان قانون‌مندی تاریخی، گزینشی بودن پژوهش تاریخی، دخالت ارزش‌های مورخ در قضاوت‌های تاریخی و محدوده آن و... اهمیت پیدا می‌کنند. در این تاریخ‌نگاری ارتباط وسیعی میان پژوهش تاریخی و سایر حوزه‌های علوم انسانی برقرار است و مورخی که به‌رمان از فلسفه و علوم انسانی نبرده باشد در تاریخ‌نگاری خود نیز کامیاب نخواهد بود. همین جا می‌توان به راز بحران و عقب‌ماندگی در تاریخ‌نگاری ایرانی پی برد، این عقب‌ماندگی دلیلی جز این نداشت که مورخان نه شناختی از علم تاریخ به مثابه

یک علم داشتند و نه با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی آشنا بودند. و نه می‌توانستند به لحاظ نظری و روش‌شناسی ارتباطی لازم میان علم تاریخ و این علوم برقرار کنند. این عدم ارتباط میان تاریخ و سایر علوم حاصلی جز رکود در مطالعات تاریخی نداشت.

آدمیت از معدود مورخان ایرانی بود که علم تاریخ را می‌شناخت. او دکترای خود را در تاریخ و علوم سیاسی از آکادمی علوم سیاسی و اقتصاد لندن اخذ کرده بود و نگاهی به آثار او نشان دهنده کوشش اوست در پایبندی به روش علم تاریخ و لوازم آن.

در این یادداشت کوتاه سعی می‌کنم به برخی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری تحلیلی-انتقادی آدمیت اشاره کنم. مسئله نخست، گزینشی عمل کردن آدمیت در تاریخ‌نگاری خود است. اساسا در هر تحلیل انتقادی گزینشی عمل کردن در مواجهه با موضوع مورد مطالعه نیست، در هیچ مطالعه علمی نمی‌توان کل پدیده‌ها را بررسی کرد. همواره یک پدیده و ابعاد و اجزایی از آن بررسی می‌شود. آدمیت در تحقیق خود به روش گزینشی عمل می‌کرد، او هیچگاه سودای تحقیق در کل تاریخ جهان را در سر نداشت. حتی موضوع مطالعه خود را تاریخ معاصر قرار نداده بود، او فقط به پدیده مشروطیت می‌پرداخت و در این تحقیق نیز هیچگاه به کل مشروطیت نپرداخت. او پیش از هر کس دیگری مشروطه را به ما شناساند بی‌آنکه «تاریخ مشروطه ایران» را نوشته باشد. همواره به یک بعدی از ابعاد متعدد این جنبش توجه می‌کرد و موشکفانه سعی می‌کرد این بعد را مورد مطالعه قرار دهد. او خوب می‌دانست که دوره تاریخ‌نویسی‌های کلی و احاطه بر همه ابعاد یک پدیده تاریخی به سر آمده است، نیک می‌دانست که می‌توان صدها کتاب قطور در تاریخ مغول نوشت اما شاید هیچ‌کدام از آنها ارزش یک مقاله تحقیقی را در برار یکی از جزئیات این حادثه، فی‌المثل نقش خواجه‌نصیرالدین توسی در سقوط بغداد، نداشته باشد. او به جای آنکه کتاب مفصلی در باب عهد ناصری بنویسد در کتابچه‌های امتیازنامه رزی را مورد بررسی قرار داد و با نشان دادن اینکه فتوی میرزای شیرازی جعلی بوده است ما را با حقیقت تاریخی آشنا می‌کرد. آدمیت به مورخان چون عباس اقبال و تقی‌زاده که گزینشی عمل نمی‌کردند و به تمام نقاط تاریخ ایران سرک می‌کشیدند خرده می‌گرفت و به طعنه به آنها می‌گفت دوره علامکی سرآمده است، البته این شیوه علامکی و جامع معقول و منقول بودن هنوز در ایران به حیات خود ادامه می‌دهد چنانکه می‌توان یک‌شنبه از آسمان فلسفه به ارض تاریخ سقوط کرد و چند جلد تاریخ کلی و حوصله‌بر نوشت و شاه عباس و عباس میرزا را با چند قرن اختلاف زمانی به هم چسباند و از جدال قدیم و جدید سخن گفت و آس شه‌سلم کاری درست کرد که گرچه حاوی مدعیات بزرگ است، اما هیچ گرمای از هیچ مسئله تاریخی ما نمی‌گشاید.

داشتن پیش‌فرض، ادعان به این پیش‌فرض‌ها و بی‌طرف نبودن یکی از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی تحلیلی-انتقادی است. مورخ خوب کسی نیست که توصیف‌گر صرف حوادث باشد. پیش‌فرض‌ها و ارزش‌های یک مورخ زاویه دید اوست و مورخ از این زاویه دید است که می‌تواند به تاریخ نظر کند. مورخی که پیش‌فرض نداشته باشد، چیزی در تاریخ نخواهد دید.

البته هیچ مورخی بدون پیش‌فرض نیست اما تاریخ‌نگار انتقادی کسی است که به پیش‌فرض‌های خود آگاهی دارد و آنها را از همان ابتدا برای خود و خوانندگان آ‌آش روشن می‌سازد و در تبیین تاریخی‌ای که ارائه می‌دهد تا آخر به پیش‌فرض‌های خود وفادار است. نخه‌گرا بودن یکی از پیش‌فرض‌های آدمیت در تبیین پدیده‌های تاریخی است. او به تاریخ فکر اهمیت می‌دهد و به تاثیر نخبگان سیاسی و فرهنگی بیش از عوامل دیگر توجه دارد. نخه‌گرایی تا آخر در تحقیقات او ادامه دارد چنانکه گاه نخبگان سیاسی (امیرکبیر و سپهسالار) در تبیین‌های او نقش اصلی ایفا می‌کنند، گاه نخبگان فرهنگی (میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده، رسول‌زاده، مالبوف) و گاه نخبگان اجتماعی (تجار در شورش برامتیازنامه رزی)، تحولات ساختاری و حرکت توده مردم نقش زیادی در تبیین او ندارند.

آدمیت همچنان رادیکال نیست و به ظرف زمانی ایده‌های

روشنفکران و نخبگان سیاسی توجه دارد و از منظر اعتقاد به رادیکالیسم شخصیت‌های تاریخی مورد نظر خود را نقد نمی‌کند. در آخرین کتاب آدمیت (مجلس اول، بحران آزادی) از میان همه کتش گران سیاسی وقت، قهرمان مورد علاقه او احتشام‌السلطنه است. رئیس آزادخواه و محافظه‌کار مجلس که همانقدر در برابر زیاده‌طلبی‌های محمدعلی‌شاه می‌ایستد که در برابر تندروهای دموکرات‌های اجتماعیه و عامیون در همین کتاب او تبیین معقول و متصفانه‌ای از نقش آ‌تابک ارائه می‌دهد و سخن رایج تاریخی را که «او از فرنگ بازگشته بود تا مشروطیت را به ناکامی کشاند» رد می‌کند و اقدامات تند تدریستی‌هایی چون حیدر عمو‌اوغلی را نقد می‌کند.

آدمیت معتقد به اندیشه پیشرفت بود و به منازعات تاریخی از این منظر نگاه می‌کرد زمانی که او قلم‌زنی خود را آغاز کرد دستکم در ایران اندیشه پیشرفت در اوج صلابت خود بود و مایه اصلی این اندیشه را می‌شد در آثار نویسندگان راست‌گرا (متأثر از آگوست کنت و جان استوارت میل) و چپ‌گرا (متأثر از ماركس) پیدا کرد. از منظر این نویسندگان تاریخ، تجلی نزاع میان عقل و خرافه بود و به شکل خطی می‌شد ترقی و پیشرفت را از شیوه تفکر متافیزیکی به تفکر علمی-تجربی در عرصه تاریخ نشان داد. این نظریه به دلایل مختلف و به خصوص پس از فجایع انسانی دو جنگ جهانی اعتبار خود را به طور روزافزون از دست داد. اما آدمیت از ۲۷ سالگی که اندیشه مترقی و حکومت قانون را نوشت تا آن‌اخر که تاریخ فکر را نوشت با این پیش‌فرض به تاریخ نگاه می‌کرد.

آدمیت همچنین مدرنیست بود، اگر سیدحسین نصر را در میان متفکران ایرانی سنت‌گرای تمام‌عیار بدانیم، آدمیت را در نقطه مقابل، باید مدرنیستی تمام‌عیار دانست؛ مدرنیستی که در برابر جهان سنتی از ایده‌ها و ارزش‌ها و نهادهای مدرن دفاع می‌کرد. او یکبار در سخنان گزنده‌ای به نصر طعنه زد که بیهوده وقت خود را در بیابان‌های دیار بحرامیت سپری می‌کند که از این دیار بوی هیچ عطری به مشام نمی‌رسد. او در مدرنیسم خود اهل مجامله نبود و به خصوص از خلط ایده‌ها و مقولات مدرن و سنتی گریزان بود و از این زاویه، بارزگان را نقد می‌کرد. پاره چپ‌گرای روشنفکری دینی نیز از نقد او مصون نبود از منظر او هیچ اشکالی نداشت که کسی با عینک مارکسیسم به جهان نگاه کند، اما اشکال زمانی پیش می‌آمد که به تعبیر او «مسلمان مبارزی» از دل نهج‌البلاغه - که به عقیده آدمیت سرتاسر درس اخلاق و شرافت مرد پرهیزکار سیاسی است - استالینیسم را استخراج می‌کرد. آدمیت به مشروطیت به مثابه یک پدیده مدرن غربی نگاه می‌کرد. آن را ارمان غرب می‌دانست و کوشش برای استخراج این مقوله از دل متون و سنت‌دینی را بی‌حاصل می‌دانست.

شاید او بیش از هر مورخ و نویسنده دیگری در سبطه گفتمان دوگانه سنتی/مدرن، دینی سکولار/عقب‌مانده، پیشرفته و... در عرصه تحقیقات تاریخی معاصر نقش داشت. این منطبق دوجوهی که گاه باعث می‌شد او به دوره‌ها و شخصیت‌های تاریخی نیز به مثابه پدیده‌هایی «سیاه و سفید» نگاه کند به مطالعات او آسیب می‌رساند. در تاریخ نه هیچ دوران سرتاسر طلایی داریم و نه هیچ روزگار کاملا سیاه‌بخش. شخصیت‌ها هم چنین هستند و تاریخ‌نگار انتقادی خود را موظف نمی‌داند که کسی را مدح کند یا به دیگری ناسزا گوید. زمانی که امیرکبیر به سبطه آدمیت تبدیل می‌شود دیگر هیچ اشکالی نمی‌توان از او گرفت و کسی چون آدمیت حتی برحیمی‌های او را در قطع ماده بلبیه توجیه می‌کند و از اشتباهات او، که در رقم زدن آن تقدیر شوم نیز تاثیر داشت، به سادگی می‌گذرد. میرزا ملکم‌خان یکی دیگر از قهرمان‌های آدمیت است. و عجیب است که مورخی چون او در مقام توجیه رشوه‌خواری‌ها و قرشمال‌بازی‌های میرزا ملکم‌خان در می‌آید. این مواجهه دوگانه آدمیت با چهره‌های تاریخی حتی اعتراض‌نزدیکان و شاگردان او همچون هما ناطق را برانگیخت. جامعه امروز ایران به نگرش انتقادی در تدوین تاریخ معاصر خود نیاز دارد و گام نخست در این راه آن است که با آثار خود مورخان نیز انتقادی مواجه شود و نقاط قوت و ضعف آنها در مباحثی ذکر خیرهای پس از موت، کم نشود. ●

### وداع با آدمیت ۶

## روشنفکر پوزیتیویست

### آدمیت روشنفکر در گفت‌وگو با فرزین وحدت

فرشاد قربانپور



در رابطه با آثار و افکار دکتر فریدون آدمیت با دکتر فرزین وحدت استاد جامعه‌شناسی دانشگاه‌هاواراد گفت‌وگو کردیم. از نظر وحدت آدمیت روشنفکری بی‌بدیل است و آثار و نوشته‌های او بر نسل وسیعی از روشنفکران و محققین تاثیر گذاشته است. فرزین وحدت آدمیت را روشنفکر و تاریخ‌نویسی پوزیتیویستی می‌داند اما با این تفاوت که به برخی از مفاهیم مدرنیته بی‌توجه بود. متن گفت‌وگو با وحدت را در ادامه می‌خوانیم.

در بررسی کارها و آثاری که فریدون آدمیت انجام داده است شما نکته برجسته آن را در چه می‌دانید؟

فریدون آدمیت کارها و آثاری دارد که همه آنها بسیار قابل توجه هستند و از این نظر می‌توان نکات برجسته کارهای آدمیت را بسیار زیاد دانست. همانطور که می‌دانید فریدون آدمیت را به عنوان یکی از بینندگان تاریخ نگاری مدرن در ایران می‌شناسند. او به تاریخ به صورت بسیار سیستماتیک و خردمندانه می‌نگرد و البته نه در همه موارد اما در بسیاری از مواد و مسایلی که مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد مسائل را با دلیل، برهان و مدرک مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. این مساله تا زمانی که فریدون آدمیت اقدام به این کار کند در ایران جان‌نفته بود و کسی بر این روش کار و تحقیق نمی‌کرد. از نظر من فریدون آدمیت این مساله را در تاریخ نگاری و روش تحقیق با آثاری که از خود بر جای گذاشت به حد اعلائی خود رسانید. از این نظر کار او را می‌توان بسیار مهم و بی‌بدیل ارزیابی کرد. شیوه‌ای که او بکار گرفت، تاریخ نگاری استدلالی و پژوهشی بود که پس از او مورد استفاده بسیاری از محققان قرار گرفته است. از این رو محققان و تاریخ‌پژوهان بعد عمدتاً مدیون فریدون آدمیت و روشی که او در ایران پایه گذاشت هستیم. من به عنوان یک جامعه‌شناس از کتابها و آثار آدمیت بسیار استفاده کرده و سود بردم.

شما به تاثیر آدمیت بر محققین و پژوهشگران ایران اشاره کردید و سوال بعدی من هم این بود که تاثیر آدمیت بر روشنفکری ایران چه بود. نظر شما در این زمینه چیست؟

به نظر من کار مهم آدمیت به جز پایه گذاری شیوه جدید تحقیق و تاریخ نگاری در ایران این بود که افکار مهم و متفکران تاثیر گذار ایران پس از دوره بیداری و دوره مشروطه در قرن نوزدهم و حتی قرن بیستم را برای ایرانیان امروز تبیین کرده است و نسل امروز ما به راحتی می‌تواند از این اندیشه‌ها باخبر شود. عدم دسترسی به منابع و مدارک لازم برای اندیشه اندیشمندان ایرانی قرن نوزدهم و عوامل دیگر از جمله مسایلی بود که می‌توانست دلیلی برای فقدان و فراموشی این اندیشه‌ها شود. اما آدمیت با کار خود بر ماندگاری این اندیشه‌ها همت کرد. او افکار پیچیده افرادی را بازتاب داده است که در حال فراموشی بود. از این نظر روشنفکران و متفکران امروز ایران مدیون کوشش‌ها و آثار دکتر آدمیت هستند. من به عنوان یک جامعه‌شناس از تمام کتابهای آدمیت سود بردم. روشنفکری امروز ایران هم تنها با کتابها و آثار آدمیت است که

می‌تواند متوجه شود. تصور روشنفکران دوران قاجار و مشروطه فی‌المثل در مورد دنیای مدرن و مدرنیسم و... چگونه بوده است. او بود که برای اولین بار تفکر روشنفکران عصر مشروطه را نشان داد. در این رابطه بسیاری معتقدند که کار آدمیت در نوشتن اندیشه‌های سیاسی افرادی همچون طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، ملک‌خان و... خالی از نقص نبوده است و او به نوشتن تاریخ اندیشه‌های پرداخته است که در اصل هم چندان چیز دندان‌گیری نبود. شما در این رابطه چه تصویری دارید؟

به هیچ وجه نمی‌توان اهمیت کارها و آثار فریدون آدمیت را انکار کرد. اما به هر حال کارهای فریدون آدمیت مانند آثار و کارهای هر محقق و نویسنده دیگری حائز نقص‌هایی است. البته در این آثار گاهی با نقص‌های فاحشی هم روبرو می‌شویم. وی در موارد بسیاری با مسائل تاریخی با تعصب شدیدی برخورد کرده است. این مساله در کارها و آرای آدمیت نیز منعکس شده است. او در این رابطه گاهی از روش تحلیلی و شیوه‌مند خود عدول کرده است. البته حجم این کارها زیاد نیست و اغلب کارهای او مستند و بی‌نظیر است اما گاهی نیز در این آثار به نقطه‌های کور عجیبی برمی‌خوریم که اکنون نمی‌دانیم که آیا او متوجه بود یا خیر.

برخی معتقدند تصویری که آدمیت از ملک‌خان و آقاخان کرمانی ارائه می‌دهد تصویر واقعی خود آن افراد نیست. بلکه این تصویری است که خود آدمیت تمایل داشت چنین باشد.

به نظر من تا حد زیادی این حرف درست است. البته نه به این معنی که به طور کامل آثار او در مورد اندیشمندان دوران قاجار همواره اغراق آمیز و غیرواقعی باشد. اما آدمیت به عنوان یک متفکر و تاریخ‌نویس گاهی و در مواردی پنهان کارهایی را انجام داده است. او در آثارش به برخی از مسایلی که لازم بود نیز داختم است و از این زاویه نقدهایی بر او وارد است. این در کار یک تاریخ‌نگار مدرن به عنوان یک نقض تلقی می‌شود اما در مجموع همین کارهایی هم که انجام داده است بسیار بی‌نظیر و بی‌بدیل است.

آیا شما تحلیلی از اینکه چرا آدمیت پایه‌های از مسایل را نادیده گرفته است دارید؟

به نظر من مهمترین مساله برای آقای آدمیت مساله مدرنیته بود. اما آدمیت به مدرنیته با دیدی پوزیتیویستی نگاه کرده است. اول اینکه به عنوان یک تاریخ‌نگار هرگز وارد مسائل تئوری و فلسفی مدرنیته نشد. این مساله‌ای است که بسیاری از تاریخ‌نگاران با آن مواجه هستند. هر چه که برخورد و روش کار تاریخ‌نگاران اسلوب‌مند باشد اما محدودیت‌هایی دارند که نمی‌توانند بر آن فائق شوند و آن یک نوع نگاه از زاویه پوزیتیویستی است که در کارهای آدمیت بسیار به چشم می‌خورد. بدون اینکه از وهله اول قابل رویت باشد. یعنی آدمیت از نقطه نظر پوزیتیویستی به مدرنیته و مسائل آن نگاه می‌کنند. نظر من این اشکال اصلی کارهای اوست که فرد را به سمت ایندئولوژیک شدن می‌برد. مساله اصلی آدمیت هم مدرنیته و دموکراسی است اما به دموکراسی باید در بستر بزرگتر مدرنیته نگاه کرد تا به تئوری‌پردازی مدرنیته پرداخت و آدمیت در تکیه‌ای که به دموکراسی و مدرنیته دارد چنین کاری نکرده است. او از نقطه نظر اثبات‌گرایی به این مساله نگاه کرده است و از این جهت به گمان من مساله اصلی فریدون آدمیت و نقد به او از همینجاست. می‌شود.

آدمیت در قالب مدرنیته به اندیشه ترقی اعتقاد دارد و در آثارش هم به دنبال اثبات همین مساله است و می‌خواهد اثبات کند که مسیر تاریخ از همین روند عقلانی عبور می‌کند و لاجرم همه کشورها به دموکراسی دست می‌یابند. از این رو بسیاری آدمیت را به داشتن نگاه هگلی به تاریخ متهم می‌کنند.

به نظر نسبت به هگل بدفهمی وجود دارد. اما به نظر من نگاه فریدون آدمیت به تاریخ هگلی نیست. او درست برعکس نگاه غیرهگلی دارد. چرا که هگل پوزیتیویست نبود. البته می‌توان استنتاج کرد که هگل به نوعی فرجام‌گرایی در این زمینه اعتقاد دارد و فکر می‌کند که تاریخ در مسیر از قبل تعیین شده حرکت خواهد کرد. این در آثار آدمیت به صورت ضمنی قابل رویت است و آدمیت نیز به این مساله به عنوان پدیده‌ای محتوم می‌نگرد. مهمتر از آن مساله‌ای که در این شیوه رخ می‌نماید این است که دیگر نمی‌توان در قالب این تفکر از مدرنیته انتقاد کرد. اگر به آثار آدمیت نگاه کنیم می‌بینیم که به پدیده مدرنیته به عنوان پدیدهای کاملاً مثبت نگاه کرده است. البته به نظر من هم مدرنیته پدیدهای مثبت است و جنبه‌های برجسته آن بسیار متعدد هستند و برای امروز ایران پدیدهای آرمانی است اما در واقع نگاه به مدرنیته باید با دید انتقادی صورت گیرد تا جنبه‌های منفی آن هم مشاهده شود. نادیده گرفتن این جنبه‌ها از مدرنیته در آثار آدمیت دیده می‌شود. پاسراه‌های از منتقدین آدمیت جزوه «آشفنگی فکر تاریخ در ایران» را نیز در همین راستا ارزیابی می‌کنند. از نظر آنها آدمیت در این جزوه قصد دارد با انتقاد از آل احمد و شریعتی و بازارگان یادآوری کند که روشنفکری ایران باید عقلانیت تاریخی را در نظر داشته باشد و نسبت به آن بی‌توجه نباشد؟

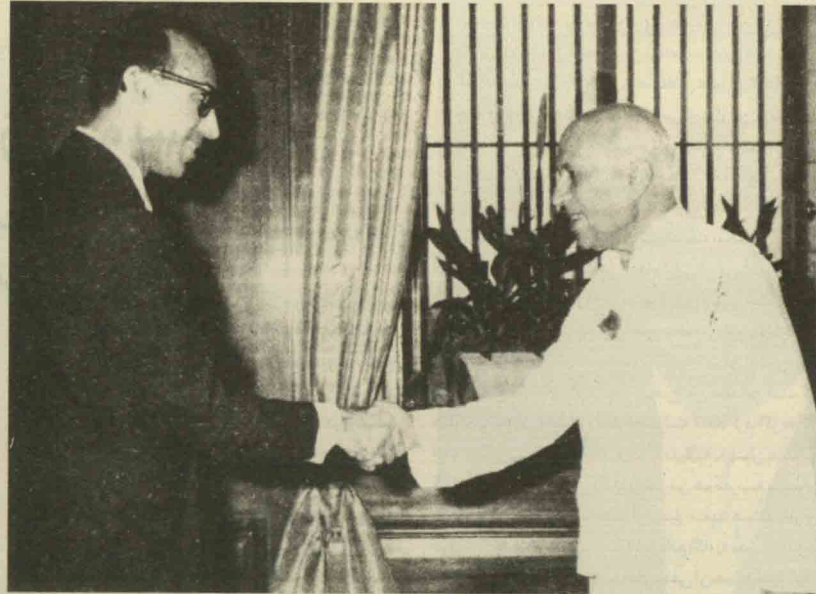
بله همینطور است. برداشت من هم از آن جزوه این است که آدمیت فکر می‌کرد تنها از راه سکولاریسم محض می‌توان به مدرنیته دست یافت. این همان تفکر پوزیتیویستی است و بر همین اساس است که آدمیت گمان می‌کند جریانی که در «آشفنگی فکر تاریخ» بر آن انتقاد وارد می‌کند بطور کلی مخالف جریان مدرنیته است. در حالیکه اینطور نیست. او گمان می‌کند که شریعتی و آل احمد مخالف مدرنیته هستند. در حالیکه اینطور نیست. هر دوی آنها در عین اینکه تا اندازه‌ای تمایلات غرب‌ستیزانه داشتند اما این غرب‌ستیزی به مفهوم مدرنیته‌ستیزی هم نباید تلقی شود. به نظر من اینکه بخواهیم از راه دین به مدرنیته برسیم چیزی غیرعملی نیست. اساساً مدرنیته انگلیسی و آمریکایی از همین راه پروتستانتیسم دینی عملی شده است و در عوض پوزیتیویسم فرانسوی است که این مساله را نفی می‌کند. افرادی همچون آدمیت این مساله را در نظر نمی‌گرفتند که مدرنیته در دنیا در مرحله اول از راه پروتستانتیسم به نمر رسیده است.

به نظر شما آدمیت به چه نحله‌ای از روشنفکری ایران تعلق داشت؟

او روشنفکر مدرن پوزیتیویست بود. او با اینکه افکاری تک بعدی نسبت به مدرنیته دارد اما از بعدها و زمینه‌های مختلفی برخوردار است و از آنها الگو گرفته است. آدمیت هم از جنبه‌های ناسیونالیستی و نه به صورت افراطی برخوردار است که بسیار ملایم است و از سوی دیگر از تمایلات سوسیال دموکراتیک هم برخوردار است. او بود که برای اولین بار تاریخ سوسیال دموکراسی و فکر اجتماعی را در ایران مطرح کرد. از نظر من این مسایل با یکدیگر متضاد نیستند. به نظر من می‌توان گفت او از یک نظر یک روشنفکر جامع‌الاطراف است. او ساختهای مختلفی را از لحاظ فکری در بر می‌گیرد.

به نظر شما آدمیت از چه نحله فکری و سیاسی تاثیر پذیرفته است. البته او یک استثنا هم هست. استثنا از این نظر که او از اولین روشنفکران ایران بود و از این رو شاید به راحتی نتوان مبنای تاثیر پذیری او را تشخیص داد.

به هر حال او به جامع آدمیت نزدیک بود. ●



فریدون آدمیت  
و جواهر لعل  
نهری، دهلی نو  
اردیبهشت ۱۳۴۲

## وداع با آدمیت ۷

# الگوی تاریخ‌نگاری رئالیسم در ایران



صادق زیباکلام

مرحوم فریدون آدمیت را می‌توان کم‌وبیش در زمره آخرین نسل مورخین رئالیسم در ایران دانست. نسلی که اوج آن در مرحوم سیداحمد کسروی متجلی شد و از آن پس به سرعت رو به افول نهاد. البته بسیاری تاریخ‌نگاری رئالیسم را سرایی بیش‌نداسته و استدلال می‌کنند که یک مورخ نه در خلأ زندگی می‌کند و نه مورخین عاری از تمایلات و گرایش‌های فکری و ایدئولوژیک هستند. مورخ مانند هر انسان معمولی دیگری نسبت به خیلی از باورها تمایل و علاقه بیشتری دارد، خیلی از انتقادات را درست می‌داند و مابقی را نادرست. برخی از شخصیت‌های تاریخی را به برخی دیگر ترجیح می‌دهد؛ به تعبیر E.H. Carr اندیشمند مشهور انگلیسی، «مورخ فاکت‌هایش را انتخاب می‌کند» برخی را که با طبعش، نظراتش، عواطف و احساساتش، باورها و تمایلاتش، چهره‌های مطلوب و محبوب سازگاری بیشتری دارند، انتخاب می‌کند و مابقی را که خیلی با اعتقاداتش سازگاری ندارند وامی‌نهد و خیلی خود را درگیر آنها نمی‌کند. مشکل فقط این نیست که محقق رویدادها و تحولات تاریخی را حسب چارچوب فکری و باورها و سلاقی فردی‌اش برای مخاطب به تصویر می‌کشد، بلکه در پردازش شخصیت‌ها و چهره‌های تاریخی نیز او به دلیل علاقه و اعتقادش به چهره و شخصیت مورد علاقه‌اش کاه را برای او کوه جلوه می‌دهد و کوه را نیز عنداللزوم نمی‌بیند.

مجموعه آنچه در بالا آمد سبب می‌شوند تا بسیاری در برخورد و پذیرش ایده «تاریخ‌نگاری واقع‌گرا» با مشکل مواجه شوند اما آنچه باعث شده تا هنوز چیزی به نام «تاریخ‌نگاری واقع‌گرا» بتواند صدایی و جایگاهی برای خود داشته باشد، تولد «تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک» می‌باشد. تاریخ‌نگاری که مظهر و سمبل آن را می‌توان «تاریخ‌نگاری مارکسیستی» دانست. اگر در تاریخ‌نگاری واقع‌گرا «واقعیت» به دلیل ضعف انسانی زیر دست و پا می‌افتد، در تاریخ‌نگاری مارکسیستی «واقعیت» به زیر بولبولوزی به نام ایدئولوژی مدفون و له می‌شود. چرا که در این تاریخ‌نگاری اساسا مورخ نه به دنبال کشف حقیقت است؛ نه دغدغه بازسازی گذشته را دارد و نه خیلی

برایش مطرح است که اگر این تحول یا آن رویداد صورت گرفته به کدام دلایل بوده و وقوع آنها چگونه بوده و یا اگر این شخصیت تاریخی یا این قوم و مردمان آن دست به این حرکت زدند، اسباب و علل و انگیزه‌های آنها چه می‌توانسته بوده باشد. تاریخ از منظر مورخ مارکسیسم عبارتست از اثبات یا نشان دادن صحت و درستی نظرات و اندیشه‌های مارکس. کار مورخ خلاصه می‌شود در تبیین، تفسیر و تحلیل وقایع به گونه‌ای که به مخاطب نشان دهد که چگونه سیر تحولات تاریخی در انطباق با آرا و نظریات مارکس قرار گرفته و چگونه همه چیز صحت پیش‌بینی‌های مارکس را به نمایش می‌گذارد. اگر ضعف تاریخ‌نگاری رئالیسم به‌زعم «کار» آن است که مورخ «فاکت‌های تاریخی‌اش را انتخاب می‌کند». در تاریخ‌نگاری مارکسیستی مورخ اساسا فاکت‌های تاریخ‌اش را حسب نظریه‌های مارکس به خط می‌کشد و حتی زحمت «انتخاب فاکت‌ها» را هم به خود نمی‌دهد؛ او نه تنها برخی از فاکت‌ها را انتخاب نکرده و برخی دیگر را جا می‌گذارد؛ بلکه سر و ته همه فاکت‌ها را به گونه‌ای زده و آنها را به گونه‌ای در برابر مخاطب ردیف می‌کند که درستی آرای تاریخی مارکس را به نمایش بگذارد. در یک تقسیم‌بندی خیلی کلی می‌توان گفت که تا قبل از ورود مارکسیسم به ایران، شیوه تاریخ‌نگاری در ایران کم‌وبیش منطبق بر شیوه تاریخ‌نگاری واقع‌گرا بود. اما با سیطره مارکسیسم پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نگاه مارکسیستی به تاریخ به سرعت بدل به نگاه قالب در ایران شد. نگاهی که پس از گذشت قریب به ۶۶ سال نه تنها شیوه رایج تاریخ‌نگاری در ایران است بلکه شالوده بخش عمده‌ای از جهان‌بینی ما را نیز تشکیل می‌دهد. کمتر تجزیه و تحلیل و تبیینی از ما در مورد تحولات در جهان و منطقه است که هنوز از آیشخور مارکسیسم و ادبیات حزب توده متأثر نباشد.

اهمیت آدمیت بیش از آنکه معلول آثار و نوشته‌هایش باشد (که بی‌شک از این باب‌ها و جایگاهی بسیار سترگ و بلندآوازه در میان مورخین ایران معاصر پیدا می‌کند) معطوف به جایگاهی وی از منظر یک مورخ است. آدمیت نخستین اثر خود را که پیرامون شخصیت تاریخی مورد علاقه‌اش میرزاتقی‌خان امیرکبیر بود در سن ۱۹ سالگی و قبل از آمدن بهمن مارکسیسم توسط حزب توده تألیف نمود. رشد و شکوفایی آدمیت و به تعبیری بالندگی او به عنوان یک مورخ منطبق می‌شود بر دورهای که شیوه نگارش تاریخ و نگاه به تغییر و تحولات تاریخی هر روز

بیشتر زیر سیطره مارکسیسم قرار می‌گرفت و یکی، پس از دیگری آثار تاریخی که بیرون می‌آمدند ملهم و متأثر از فاکت‌های مارکسیستی از تاریخ بودند. فکری که از فضای روزگار در مقطع خودش مبین تشخیص روشنفکری، باسواد بودن، مترقی بودن و عالم و فاضل بودن بود. همچنان که امروز هم این شیوه نگاه به تحولات جهانی مترادف با انقلابی بودن، اسلامی بودن، مردمی بودن و در یک کلام «درست بودن» است. اما اهمیت بی‌توجه به آن جریان گسترده که در جامعه‌اش جریان داشت و هوش و دل و جان نخبگان و اقشار و لایه‌های تحصیلکرده جامعه را روبرو بود، بر همان سبک و سیاق خودش یا می‌فشارد. زندگی آکادمیک وی را می‌توان در نهضت مشروطه و جریان مشروطه‌خواهی خلاصه نمود. اوج بلوغ فکری و به تعبیری اوج اهمیت به عنوان یک مورخ را بدون تردید می‌یابستی در اثر جاودانه‌اش «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه» مشاهده کرد. اثر او بغایت بی‌تکلف است بدون آنکه با به‌کارگیری الفاظ و اصطلاحات من‌درآوردی پارسی خواسته باشد فضلش را به رخ مخاطب بکشد و از سویی دیگر بغض و کینه تاریخی ایرانیان علیه اعراب و عربیت را به نمایش بگذارد؛ با مخاطبش حرف می‌زند. در روایتش از نهضت مشروطه و تاریخ شیوه آن، آدمیت نیز همچون کسروی هیچ تردیدی در مخاطبش نمی‌گذارد که او شیفته و بی‌قرار آن نهضت است.

«کار» درست می‌گوید، مورخ هم مثل هر انسان دیگری قلب و روح و احساس و عاطفه دارد. احساس، عاطفه، وفاداری، گرایش و حتی تعصب آدمیت به مشروطه را در سطر، سطر نوشته‌هایش می‌توان ملاحظه نمود. او نه اصراری دارد که نسبت به نهضت مشروطه خود را بی‌طرف و فاقد گرایش نشان دهد و نه اصراری دارد که بگوید قبل از شروع به نگارش تاریخ نهضت مشروطه او هیچ قضاوت و پیش‌داوری قبلی نسبت به آن نداشته. اما جان کلام و اهمیت آدمیت در آن است که مثل نسل مورخین مارکسیست‌زده ایرانی سعی ندارد که مشروطه را در یک بستر و قالب از پیش تعیین شده بریزد. او نه اصراری دارد که همچون نسل بعد از حزب توده، نهضت مشروطه و جریان مشروطه‌خواهی را معلول تضاد طبقاتی بورژوازی به رهبری علما و تجار یا فئودالیته به رهبری اشراف، ملاکین و خوانین قاجار بداند و نه همانند برخی دیگر از متفکرین بالاخص نویسندگان اسلام‌گرا، مشروطه را از قبل جریانی شکست‌خورده می‌بندد؛ چرا که آنان مشروطه را تقلیدی کور و سنسنتزده از لیبرال-دموکراسی غربی می‌بندند و نه اصراری دارد که همانند بسیاری از نویسندگان و تحلیلگران بعد از انقلاب ثابت کند که مشروطه به دلیل خیانت و توطئه عناصر مشکوک، فراماسون، لیبرال، غرب‌زده، سکولار و وابسته از بستر اصلی خود که مشروع و اسلامی بود به انحراف کشانده شد و لاجرم به شکست و ناکامی انجامید و نه همانند ماشالله اجدانی و نویسندگان دیگری همچون مشارالیه، مشروطه را تلاش ناموفقی از سوی عناصر روشنفکر و سکولار می‌داند که به عبث می‌کوشیدند تا اندیشه‌ای را که از اساس روی بنیان موقت سکولاریزم و اندیشه جدایی دین از سیاست استوار شده بود، لیاقت شریعت درآورد. تلاش ناموفقی که به‌زعم اجدانی و همفکرانش بالاخره هم حاصلی به بار نیآورد و به جای مشروطه مشروع، شد مشروطه ایرانی. او به جای تلاش در ریختن مشروطه در قالب‌های از پیش تعیین شده، یا به جای تبیین مشروطه از منظر عدم موفقیتش؛ یا سعی در خلاصه کردن مشروطه در تئوری‌های توطئه و خیال‌بافی‌های دایی جان ناپلئون، تلاش کرد مشروطه را در بستر پیچ و خم‌های تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران جست‌وجو کند. آدمیت سعی می‌کند به جای توسل به جن و پری، دست‌های مرئی و نامرئی صهیونیسم بین‌الملل، زرسالاران بی‌هود، ارواح و اشباح نفرین شده باغ مرموز سفارت انگلستان در قلهک، یا پناه بردن به کلیشه رایج تضاد منافع خرده بورژوازی ایران با سرمایه‌داری غرب، نشان دهد که چه شد، چرا و چگونه و در نتیجه کدامین تغییر و تحولات اجتماعی، فکر تغییر و اندیشه اصلاحات در جامعه ایران قرن نوزدهم ریشه دوانید. حاکمیت، سیاست‌ها، تصمیمات و اندیشه‌های رهبران قاجار چرا و چگونه به تدریج با بن‌بست مواجه گردید و لاجرم فکر تغییر و اندیشه تحول و اصلاحات در ایران عصر قاجار پدید آمد. سبک و سیاق و الگوی تاریخ‌نگاری واقع‌گرایانه آدمیت بدون تردید گوهر گرانبهائی بود در بازار مارکسیست‌زده و سیاست‌زده تاریخ‌نگاری در ایران معاصر. ●